



سیری در معارف اسلام

زندگی انسان در سیر الی الله

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

قم - حرم حضرت معصومه علیها السلام - ۵۵هه دوم رجب - ۱۳۹۶هش



www.erfan.ir

زندگی انسان در سیر الی الله

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: مشاک‌زاده
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۹.....	جلسه اول: اقسام رزق
۱۱.....	مقدمه
۱۱.....	روایت نبوی در رابطه با رزق مادی و شرح آن
۱۲.....	دریافت رزق معین شده برای انسان به طور کامل
۱۲.....	توصیه به تقوای الهی
۱۲.....	افراط نکردن در طلب رزق
۱۳.....	طلب نکردن رزق از راه حرام
۱۴.....	طاعت الهی تنها راه نجات
۱۴.....	روزی معنوی
۱۵.....	محبت و ولایت از بارزترین مصادیق رزق معنوی
۱۵.....	کلام ابن ابی الحدید در رابطه با سرگذشت بانوی محبّ امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۷.....	ولایت امیرالمؤمنین بستری برای رشد همه فضائل
۱۸.....	ایجاد محبت کامل در نتیجه شناخت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۱۸.....	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> مصداق کامل ایمان و هجرت و جهاد
۱۸.....	تمام ایمان بودن امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۲۱.....	جلسه دوم: کلاس های سه گانه رشد انسان
۲۳.....	سه کلاس که انسان در دنیا باید طی کند
۲۳.....	الف و ب: کلاس ایمان و هجرت
۲۴.....	گذشتن از دنیا و رسیدن به خداوند
۲۴.....	دنیای انسان های فاسد و اولیاء الهی
۲۴.....	کسب و کار حضرت ادريس <small>علیه السلام</small>
۲۵.....	کسب و کار حضرت داود <small>علیه السلام</small>
۲۵.....	حل مشکلات انسان در نتیجه واگذاری کار به خداوند
۲۶.....	داستان درخواست جوان از حضرت عیسی <small>علیه السلام</small>
۲۶.....	عالی ترین مرحله هجرت
۲۷.....	ج: کلاس سوم: جهاد فی سبیل الله
۲۸.....	گذراندن این سه کلاس و ثمره آن
۲۹.....	داستانی از جهاد فی سبیل الله یک عرب بیابانی
۳۱.....	توقف در حیوانیت در نتیجه طی نکردن این سه کلاس



زندگی انسان در سیر الی الله

- جلسه سوم: امیرالمؤمنین علیه السلام مطلع الفجر نور ایمان، هجرت و جهاد..... ۳۳
- مطلع الفجر وجود انسان..... ۳۵
- رشد انسان در نتیجه طلوع این سه نور از مطلع الفجر انسان..... ۳۵
- مرده متحرک شدن انسان در صورت عدم طلوع این سه نور..... ۳۶
- توضیح سه نور ایمان، هجرت و جهاد..... ۳۶
- امید واقعی و امید خیالی..... ۳۷
- وجود بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام گسترده‌ترین مطلع الفجر این سه نور..... ۳۷
- الف: ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۳۸
- کلام آخوند خراسانی در عالم خواب نسبت به عدم شناخت سید الشهداء..... ۳۸
- چگونگی ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۴۰
- طلوع کامل خورشید ایمان از وجود امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۴۱
- آثار ایمان در وجود امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال ظلم..... ۴۱
- اختلاس‌های میلیاردری نتیجه عدم ایمان..... ۴۲
- ب: طلوع خورشید هجرت در وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۴۳
- داستان امیرالمؤمنین و گذر از جگر کباب شده..... ۴۴
- ج: طلوع خورشید جهاد در وجود امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۴۴
- جلسه چهارم: راه‌های پاک کردن درخت وجود..... ۴۷
- مَثَل درخت پاک و ناپاک در قرآن..... ۴۹
- راه‌های تقویت درخت پاک وجودی انسان..... ۵۰
- الف: قلب را مرکز ایمان به خدا قرار دادن..... ۵۰
- چه شد که علی علیه السلام، علی علیه السلام شد؟..... ۵۰
- امیرالمؤمنین مصداق «حسنة» در آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»..... ۵۱
- چگونگی یاری کردن امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام خود حضرت..... ۵۲
- ضرورت در نظر گرفتن خداوند و پرهیز از حزیبی کار کردن..... ۵۳
- ب: تقویت ایمان..... ۵۴
- (۱) به واسطه بیان مسائل آفرینش..... ۵۴
- (۲) مطالعه در قرآن و فهم روایات توحیدیه..... ۵۵
- دعای آخر سخنرانی..... ۵۵
- جلسه پنجم: حقیقت ایمان و آثار آن..... ۵۷
- ایمان..... ۵۹
- ایمانی که شک در آن راه ندارد..... ۵۹
- مختصری از زندگینامه علامه حلی..... ۶۰
- کیفیت ایمان علامه حلی..... ۶۱
- حقیقت ایمان، آره گفتن به خداست..... ۶۲
- ایمان حقیقی اصحاب امام حسین علیه السلام..... ۶۳
- حقیقت بر، انسان مؤمن است..... ۶۴
- امیرالمؤمنین علیه السلام عین ایمان است..... ۶۴



فهرست مطالب

۶۵	آثار ایمان.....
۶۵	ماجرای مرحوم شیخ عبدالکریم حائری و درخواست جهت مرجعیت مرحوم فشارکی.....
۶۸	دو محل که بر زینب کبری خیلی سخت بود!.....
۶۹	جلسه ششم: اهمیت دعای کمیل و آثار آن.....
۷۱	مقدمه: اعزام امیرالمؤمنین به یمن جهت تبلیغ دین.....
۷۱	منبر و سخنرانی مورد قبول خداوند.....
۷۲	تربیت کامل مردم یمن توسط امیرالمؤمنین.....
۷۲	طایفه‌هایی یمنی با گرایش شدید به اسلام و گل سرسید آن طوایف.....
۷۲	الف: طایفه قَرن و اویس قرنی.....
۷۴	ب: طایفه نخع و مالک اشتر.....
۷۵	ضرورت مراجعه به دکتر معنوی.....
۷۵	درخواست نصیحت کردن آیت الله بروجردی از آیت الله گلپایگانی.....
۷۶	پرهیز از سخن گفتن مطلق نسبت به عالمان.....
۷۷	ج: طایفه نخع و کمیل بن زیاد.....
۷۷	تعلیم دعای کمیل.....
۷۸	آثار خواندن دعای کمیل.....
۷۸	الف: رزق.....
۷۹	ب: مورد یاری خداوند قرار گرفتن.....
۷۹	ج: مورد مغفرت واقع شدن.....
۷۹	شب جمعه و دو ویژگی آن.....
۷۹	شب پرودگار عالم و شب وجود مقدس امام حسین (ع).....
۸۱	جلسه هفتم: همراه کردن امید و عمل.....
۸۳	ضرورت گره خوردن امید و عمل.....
۸۳	امید شیطانی.....
۸۴	ناامیدی برادران حضرت یوسف (ع) و امید حضرت یعقوب (ع).....
۸۶	ناامید شدن از رحمت خداوند مخصوص کافران است.....
۸۷	نگرانی شیعیان نسبت به آینده و امید دادن اهل بیت (ع).....
۸۸	داستان تشرف علی بن مهزیار خدمت حضرت ولیعصر (ع).....
۹۰	مراقبت همیشگی انسان نسبت به خویش.....
۹۱	گریه امام زمان (ع) بر لحظه بازگشت اسب امام حسین (ع) به خیمه‌ها.....
۹۳	جلسه هشتم: درمان دردها با عمل قرآن و روایات.....
۹۵	روانکاوی و روانشناسی جامع توسط پیامبر و ائمه (ع).....
۹۵	قرآن، داروی بیماری‌های اخلاقی.....
۹۶	تجربه حل بسیاری از مشکلات مردم با قرآن.....
۹۷	علاج کننده بودن روایات اهل بیت (ع).....
۹۷	معنای ذکر.....
۹۷	الف: ذکر بودن و آرامش بخش بودن قرآن کریم.....
۹۷	حکمت طلب آموزش امیرالمؤمنین در دعای کمیل.....



زندگی انسان در سیر الی الله

- تقرّب امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه ذکر الهی ۹۸
- ب: معنای دوم ذکر ۹۹
- الله اکبر گفتن دشمنان در کربلاء ۱۰۰
- ج: معنای سوم ذکر ۱۰۱
- معجزه عقلی ائمه علیهم السلام ۱۰۱
- مرکزیت قلب انسان در روایت نبوی ۱۰۲
- علت جنایات منافقین ۱۰۳
- عمل کردن به روایات و فرهنگ اهل بیت درمان دردهاست ۱۰۴
- روضه وداع ابا عبدالله ۱۰۴
- جلسه نهم: نقش قلب در اصلاح زندگی انسان** ۱۰۷
- صلاح و فساد همه جوارح انسان در گروهی قلب ۱۰۹
- به کارگیری همه اعضاء بدن جهت ایجاد خسارتها ۱۰۹
- وجود علوم الهی نزد اهل بیت علیهم السلام ۱۱۰
- عاجز بودن غرب از انسان شناسی ۱۱۱
- تفاوت دیدگاه غرب و خداوند در رابطه با انسان ۱۱۱
- علوم غیرالهی عهده دار بدن است ۱۱۲
- انحطاط غرب ۱۱۲
- بهشت واقعی ۱۱۳
- بهشت و جهنم نفس عمل انسان ۱۱۳
- پرسش هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام ۱۱۴
- نبود جواب منفی در سیره اهل بیت علیهم السلام ۱۱۴
- علت خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام امام صادق علیه السلام به جناب هشام ۱۱۵
- توضیح سوره فلق و تحقیق در معنای «النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» ۱۱۶
- پناه بردن به خداوند از شر حسود ۱۱۷
- سر و سامان دادن قلب با پنج نور ۱۱۷
- جلسه دهم: چراغ های محافظت کننده از انسان** ۱۱۹
- نافع بودن قلب سلیم در قیامت ۱۲۱
- مهلت دادن پروردگار به گناهکاران ۱۲۲
- پنج چراغ محافظ انسان از شیطان ۱۲۴
- عدم دسترسی شیطان به مخلصین ۱۲۴
- چگونه پنج نور را وارد قلبمان کنیم؟ ۱۲۵
- چراغ های پنج گانه ۱۲۶
- چراغ اول: ایمان به خدا ۱۲۶
- داستان چوپان و ایمان واقعی اش ۱۲۶
- چراغ دوم: ایمان به قیامت ۱۲۷
- چراغ سوم: ایمان به فرشتگان ۱۲۸
- چراغ چهارم: ایمان به انبیاء ۱۲۸
- چراغ پنجم: ایمان به قرآن کریم ۱۲۸



جلسہ اول

اقسام رزق

مقدمه

کسی به اندازه وجود مبارک پروردگار به انسان محبت ندارد. براساس این محبت برای انسان دو نوع رزق قرار داده است، که به این دو نوع رزق هم در قرآن مجید، هم در روایات و هم در دعاها اشاره شده است.

یک رزق پروردگار مهربان رزق مادی است، رزق ظاهری و آشکار است و یک رزق پروردگار رزق معنوی است، انسان با نشستن سر سفره این دو رزق، با راهنمایی‌هایی که پروردگار عالم، اهل بیت کردند، بدون شک به سعادت دنیا و آخرت می‌رسد و خیر دنیا و آخرت را می‌چشد.

روایت نبوی در رابطه با رزق مادی و شرح آن

از کتاب شریف کافی، جلد دوم روایت بسیار مهم و قابل توجهی را درباره رزق مادی برایتان قرائت می‌کنم که ای کاش تمام مردم از این روایت ناب و کم نظیر که از وجود مبارک رسول خدا نقل شده است، آگاهی داشتند!

در ابتدای روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ألا»، «ألا» به معنای اینکه هشدار می‌دهم، توجه می‌دهم، شما را به این موضوع بسیار مهمی که می‌خواهم برایتان بگویم. «إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي»؛ امین وحی جبرئیل در باطن من دمید، در باطن من خطور داد، در باطن من نقش زد.

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ



دریافت رزق معین شده برای انسان به طور کامل

«أَنَّه لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا»^۱، که ای حبیب خدا! یک نفر در کام مرگ نخواهد افتاد و ملک‌الموت سراغش نخواهد آمد تا رزقی که خدا برایش مقرر کرده است، به طور کامل به او برسد.

اگر یک لقمه از رزق مقرر شده مانده باشد که نخورده باشد؛ ابدأً ملک‌الموت سراغش نمی‌آید، مرگ سراغش نمی‌آید، به عالم آخرت منتقل نمی‌شود. این اصل مطلب که خداوند متعال ضامن رزق است، مقررکننده رزق است و قرار پروردگار هم بر این است تا رزق معین شده به طور کامل نصیب انسان نشود، انسان نمی‌میرد.

توصیه به تقوای الهی

بعد از این جمله یک نصیحت خیلی مهمی پیغمبر به امت دارند، می‌فرمایند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ»^۲؛ از پروردگار عالم پروا داشته باشید! در کنار خدا تقوا را مراعات کنید! در کنار خدا به حلال و حرام الهی توجه داشته باشید! در کنار خدا از طاعت پروردگار غفلت نکنید و آلوده به حرام‌ها نشوید! این معنی تقواست.

افراط نکردن در طلب رزق

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ»^۳، در به دست آوردن رزقی که خدا برایتان مقرر کرده است، آدم افراطی نشوید که خط نوراکی قناعت را بشکنید و از رزق مقرر شده رد شوید و

→ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَ يُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ إِلَّا وَ إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَ لَا يَحْمِلُ أَحَدُكُمْ اسْتِطَاءَ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ. «کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۷۴.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.



وارد لقمه حرام شوید. یکی از بالاترین نصیحت‌های پیغمبر است؛ چون حرام‌خوری انسان را هم نسبت به عبادت پروردگار و خدمت به مردم زمین‌گیر می‌کند و هم مادر همه گناهان است. انسان وقتی حرام بخورد؛ حرام آدمی را از پروردگار قیچی می‌کند، انسان وقتی از پروردگار قیچی شد؛ می‌افتد به دست شیطان، شیطان مهار می‌کند او را و به هر جا که دلش بخواهد او را می‌دواند، به هر میدانی که دلش بخواهد او را می‌برد، به هر گناهی که دلش بخواهد او را سوق می‌دهد، لذا پیغمبر می‌فرماید: در مسأله رزق تقوای الهی را مراعات بکنید! وارد افراط در به دست آوردن مادیات دنیا نشوید؛ چون اگر بخواهید وارد افراط شوید؛ خیلی از قوانین خدا را باید پشت سر بیندازید! باید به حرف خدا گوش ندهید! باید دعوت پروردگار را رد بکنید!

طلب نکردن رزق از راه حرام

«وَلَا يَحْمِلُ أَحَدُكُمْ اسْتِيطَاءَ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ»؛ مواظب باشید اگر تحریمی پیش آمد، اگر رکودی پیش آمد، اگر در آمدن رزق به سوی شما یک کندی پیش آمد، خودتان را نگه دارید! به خاطر اینکه دیر بهتان می‌رسد به خاطر اینکه کند بهتان می‌رسد، به خاطر اینکه دشمن رکود و تحریم را تحمیل می‌کند بهتان، وادارتان نکند این حوادث که شما برای شکمتان و برای بدنتان از مرز حلال خدا بگذرید و وارد حرام شوید؛ چون حرام آسانتر به دست می‌آید، راحت‌تر به دست می‌آید. ولی رسول خدا سفارش می‌کنند: حوادث و اتفاقاتی که باعث می‌شود چرخ رسیدن روزی شما را کند و بالأخره هم بهتان می‌رسد، شما از حدود الهی خارج نشوید و خوراکتان را، پوشاکتان را، منزلتان را، مرکبتان را، از رشوه و سرقت و کم‌فروشی و تجاوز به حقوق دیگران و خوردن ارث خواهر و برادر و بردن مال مردم و برنگرداندن مال مردم تأمین نکنید. «وَلَا يَحْمِلُ أَحَدُكُمْ اسْتِيطَاءَ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ».

۱. کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۷۴.

طاعت الهی تنها راه نجات

در آخرین جمله روایت هم یک مطلب زیبایی را پیغمبر بیان فرمودند: «فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»؛ شما اگر لقمه پاک می‌خواهید، شما اگر روزی حلال می‌خواهید، شما اگر واقعا سفره آماده کرده خود خدا را می‌خواهید، شما اگر آرامش در دنیا را می‌خواهید، شما اگر یک مرگ خوبی می‌خواهید، شما اگر یک برزخ آبادی می‌خواهید، شما اگر یک قیامت خوبی را می‌خواهید؛ اینها جز با طاعت پروردگار به دست نمی‌آید. آدمی که دنبال حرام می‌رود؛ عاصی بر پروردگار است، آدمی که دنبال گناه می‌رود؛ عاصی به پروردگار است. واقعاً اگر شما امت من علاقمند به لقمه حلال هستید، علاقمند به آبرو هستید، علاقمند به مرگ با سعادت هستید، علاقمند به برزخ روشن و نورانی هستید، علاقمند به نجات در قیامت هستید، همه اینها منبعش طاعت الله است. همه این روزی مادی که مقرر شد و پیغمبر اکرم می‌فرماید: شما این قواعدی را که برایتان گفتم در رابطه با روزی مادی رعایت کنید! همین بس است. ارادتی بنما تا سعادت بی‌ری.

روزی معنوی

اما روزی معنوی، این روزی معنوی که با کلمه رزق بیان شده، در کتاب شریف بحار روایتی را از پیغمبر ﷺ نقل می‌کند مرحوم مجلسی^۲ که این روایت بیست مطلب دنیایی و آخرتی در آن بیان شده، ده مطلب دنیایی که ظهورش برای این رزق معنوی است و ده برنامه آخرتی که ظهورش برای این رزق معنوی است، چطور ما می‌نشینیم صبحانه نهار و شام می‌خوریم انرژی می‌گیریم، کار می‌کنیم، حرف می‌زنیم، نگاه می‌کنیم، عبادت می‌کنیم با این رزق مادی، پیغمبر می‌فرماید: با این رزق معنوی بیست امتیاز گیرتان می‌آید که این

۱. کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۷۴.

۲. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پرچم حدیثی به نام بحار الانوار است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت.



بیست تا ده تایش برای دنیاست، ده تایش هم برای آخرت است، هیچ جا دیگر هم جز در این رزق معنوی به دست نمی‌آید. هیچ جا.

محبت و ولایت از بارزترین مصادیق رزق معنوی

این رزق معنوی چیست؟ چیست که پیغمبر تعبیر به رزق فرموده؟ این رزق معنوی رسول خدا می‌فرماید: محبت و ولایت اهل بیت من است و در رأس این محبت و ولایت در روایات دیگر محبت به امیرالمؤمنین و قبول ولایت امیرالمؤمنین است. این رزق معنوی. این محبت امیرالمؤمنین و ولایت امیرالمؤمنین لازمه‌اش این است که ما در حدی امیرالمؤمنین را بشناسیم، امام‌شناسی در فرهنگ شیعه واجب است! چرا؟ چون دزد در راه انسانیت زیاد است، امام تعیین شده پروردگار را اگر ما نشناسیم خیلی دزد خودش را به جای امام برای ما جا می‌اندازد، چنانکه در این چهارده قرن یک مشت کافر، فاسق، بی‌دین، منافق، خود را به عنوان امام وقتی دیدند مردم خلأ معرفتی دارند، خودشان را جا انداختند. اما آنی که امیرالمؤمنین را می‌شناسد و مطیع اوست، پیرو اوست، اقتدای به او دارد، محال است امیرالمؤمنین را با کسی دیگر عوض بکند. محال است.

شناخت انسان را در ولایت ثابت قدم می‌کند، بطون آرمه می‌کند، «کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف»^۱ می‌کند، آنی که امام را شناخته بود، وقتی که خبر به او دادند، الآن می‌بریم دارت می‌کشیم، دو تا دستت را قطع می‌کنیم، دو تا پایت را قطع می‌کنیم، گفت: این برای من چیزی نیست، من جانم رامی‌دهم اما کسی را با امیرالمؤمنین در قلبم عوض نمی‌کنم. بعد رفت سر دار. دو تا دستش هم قطع کردند، دو تا پایش را هم قطع کردند.

کلام ابن‌ابی‌الحدید در رابطه با سرگذشت بانوی محبت امیرالمؤمنین علیها‌السلام

یک روایتی را ابن‌ابی‌الحدید^۲ در نهج البلاغه نقل می‌کند. من اولین بار که این روایت را دیدم عاشق این روایت شدم و برای خودم خیلی مفید بود؛ چون ما در این روزگار در

۱. شرح کافی-الأصول و الروضه (للمولی صالح المازندرانی)، ج ۹، ص ۱۷۲.

۲. عبدالحمید بن هبة‌الله (۵۸۶- بعد از ۶۵۶ق/۱۱۹۱-۱۲۵۸م) معروف به ابن‌ابی‌الحدید شاعر، ادیب و شارح نهج البلاغه است. او در فقه، شافعی و در کلام، معتزلی بود. با این حال او امام علی علیه‌السلام را برتر از

معرض انواع خطرات نسبت به دینمان، نسبت به ولایتمان، نسبت به توحیدمان هستیم، اما وقتی شناخت باشد؛ خطر نمی‌تواند به ما زخم بزند. ابن ابی الحدید می‌گوید: بعد از مرگ پیغمبر و بعد از اینکه یک حکومتی برپا شد که نه پیغمبر طرحش را داده بود، نه پیغمبر اکرم راضی به آن حکومت بود، پیغمبر اکرم در غدیر خم مسأله حکومت و ولایت را برای مردم حل کرده بود، ولی مردم بعد از مرگ او به این رزق بی‌نظیر پرمفعت الهی پشت کردند، رد کردند دست محبت خدا را، عملاً گفتند: ما رزقی که تو برایمان رقم زدی به نام ولایت علی نمی‌خواهیم. ما یکی دیگر را به امامت رأی دادیم، آن را می‌خواهیم و رفتند دنبال او.

برای اینکه تقریباً در مدینه مخالفی نماند، اینها دست به ترفندهای مختلف و حیل‌های گوناگونی زدند، یک حیل‌شان این بود -چون پول دستشان بود- به آنهايي که با امیرالمؤمنین ارتباط داشتند، پول می‌دادند که از امیرالمؤمنین جدا بشود و به ولایت طاغوتی آنها گره بخورد. گزارش می‌دادند به حکومت چه کسی موافق شماسست، چه کسی مخالف شماسست، ابن ابی الحدید می‌گوید: یک گزارش به حاکم دادند، به حاکم شهر، به آنی که بعد از مرگ پیغمبر خودش را به جای امام جا زد در حالی که امام باطل بود نه امام حق، گفتند: یک خانمی در آخرهای شهر مدینه چهار پنج تا هم یتیم دارد، خیلی هم فقیر است و تهیدست است، این خانم خیلی داد علی را می‌زند، که این برای علی داد زدن یک واجب شرعی است. در اصول کافی روایتی هست که در یکی از جلسات برایتان انشاءالله می‌خوانم، آخر روایت دارد: «وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»؛ برای هیچ چیز در قرآن و روایات به اندازه ولایت داد کشیده نشد. که مردم گول نخورند، مردم سرشان کلاه نرود، ولی یک عده‌ای هستند روزی حلال خدا را نمی‌خواهند، روزی معنوی خدا را

→

خلفای سه‌گانه می‌دانست و کسانی را که در برابر او قیام کردند به‌عنوان باغی، فاسق و اهل دوزخ معرفی می‌کرد، مگر اینکه توبه کرده باشند. قصیده عینییه او در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام، با طلال در اطراف ضریح امام علی علیه السلام نگاشته شده است.

۱. «...عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ «۲» وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَ لَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ». کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۱۸.



نمی‌خواهند، می‌تواند قناعت بکند؛ رشوه می‌گیرد، می‌تواند قناعت بکند؛ غصب می‌کند، می‌تواند قناعت بکند با حقوقش؛ اختلاس می‌کند، نمی‌خواهد روزی خدا را، می‌گوید: نمی‌خواهم. کبر دارد.

یک پول سنگینی حاکم به مأمور حکومت داد، گفت: برو بده به آن خانم! مأمور آمد در زد، یک خانمی با لباس کهنه، با لباس فقر، آمد در را باز کرد، کیسهٔ پرپول را ارائه کرد، خانم به او گفت: چه کسی هستی تو؟ گفت: من مأمور حکومت هستم، این پول را حکومت برای شما فرستاده است. گفت: همین الآن این پول را به اربابت برگردان - خیلی جالب است این را این ابی الحدید نقل می‌کند - گفت: این پول را به اربابت برگردان؛ بگو: اگر ملک کلّ عالم را به من بدهی، کل عالم را، که من علی را با تو عوض بکنم؛ زیر بار این داد و ستد نخواهم رفت. این معرفت به امام است، معرفت سپر است، معرفت سدّ است، معرفت دژ است، معرفت حصار است، آنهایی که اهل معرفتند، اهل توحیدند، اهل معرفت به انبیاء هستند، اهل معرفت به ائمه هستند، اهل معرفت مخصوصاً به امیرالمؤمنین هستند در مقابل تمام خطرات روزگار خودشان ضد ضربه هستند، نه ماهواره در آنها اثر می‌گذارد، نه تبلیغات سوء دشمن در آنها اثر می‌گذارد، نه یاوه‌گویی‌های شیاطین در آنها اثر می‌گذارد، در میدان ولایت امیرالمؤمنین دارند تمرین عبادت و خدمت و درستی و صدق و صفا و کرم و جود و صفا می‌کنند و مثل مولایشان امیرالمؤمنین در حدّ گنجایش وجودی خودشان حرکت می‌کنند تا به مقام قرب الهی برسند.

ولایت امیرالمؤمنین بستری برای رشد همه فضائل

مهم نیست در چه زمانی باشند، زمان سقیفه‌ای‌ها، زمان بنی‌امیه، زمان بنی‌عباس، مکه و مدینه زمان وهابیت، زمان این فساد گسترده مهم نیست، می‌ایستند خودشان را حفظ می‌کنند، این رزق پروردگار است. این رزق خاصّ است، این ولایت امیرالمؤمنین یک بستر است برای رشد همهٔ ارزشها، یک بستر رشد است برای همه فضائل، یک کلید مخصوص خداست که وجود مقدّس او به دست اهلش داده این کلید را که روز قیامت راحت هشت در بهشت را می‌توانند به روی خودشان باز بکنند. این رزق خداست.



ایجاد محبت کامل در نتیجه شناخت امیرالمؤمنین علیه السلام

محبت، قبول ولایت. چه وقتی من محبت کامل پیدا می‌کنم؟ چه وقتی ولایت او را قلاده جانم قرار می‌دهم؟ وقتی او را بشناسم. چه راهی دارد شناخت امیرالمؤمنین؟ سه منبع برای ما هست که می‌توانیم به این سه منبع برای شناختن او مراجعه کنیم. عجب منابعی هستند! هیچ فرهنگی در کره زمین این سه منبع را ندارد، هیچ فرهنگی، یکی قرآن مجید است؛ یکی روایات است و یکی هم دعاهاست، زیارتها. شما برای شناخت ولایت اهل بیت، ولایت امیرالمؤمنین، کافی است زیارت جامعه کبیره را بفهمید، همین کافی است. شما این زیارت را بفهمید؛ در مقابل تمام خطرات ضد ضربه می‌شوید.

امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق کامل ایمان و هجرت و جهاد

یک متنی را برایتان بگویم، با توفیق خداوند فردا شب توضیح بدهم، قرآن سه مسأله بسیار مهم مطرح کرده است: ایمان، هجرت، جهاد. آیات متعددی درباره ایمان و هجرت و جهاد در قرآن است. برادرانم! خواهرانم! در مسأله ایمان و هجرت و جهاد کاملتر از وجود مبارک امیرالمؤمنین در این امت یافت می‌شود؟! کاملتر از ایمان او ایمانی هست؟! در جنگ خندق امیرالمؤمنین چند سالش بود؟ یک آدم هفتاد ساله بود؟! آدم به تدریج کامل می‌شود، ما وقتی که آمدیم طلبه شدیم در حوزه اول بهمان گفتند: مقدمات بخوان! بعد از کامل شدن مقدمات گفتند: برو سطح! بعد گفتند: برو خارج! تا آدم برسد به خارج و مجتهد شود، بیست سال طول می‌کشد. دیگر آدم حدودهای چهل، چهل و پنج سالگی اکثر مجتهد می‌شوند.

تمام ایمان بودن امیرالمؤمنین علیه السلام

در جنگ خندق امیرالمؤمنین چند سالش بود؟ ۲۳ سال، بیست و سه سال کجای عمر است؟ اوج جوانی است؟ نه اوائل جوانی است، وقتی به پیغمبر عرض کرد به من اجازه بدهید من بروم با عمرو ابن عبدود مهمترین شجاع عرب بکنگم. فرمود: برو! وقتی این جوان بیست و



سه ساله راه افتاد - سنی و شیعه نوشتند اینها را من خودم دیدم - پیغمبر فرمود: «برز الإيمان كله إلى الشرك كله»؛ تمام ایمان دارد می‌رود با تمام کفر روبرو شود، تمام ایمان در ۲۳ سالگی است.

واجب است آدم این آدم را دوست داشته باشد و مطیعش باشد یا نه؟! واجب است آدم عاشق او باشد و ولایت او را بپذیرد یا نه؟! اگر کسی امیرالمؤمنین را نخواهد؛ خدا رانخواست، انبیا را نخواسته، پیغمبر را نخواسته، قرآن را نخواست؛ چون کل ایمان است، وقتی من کل ایمان را نخواهم؛ من خدا را نمی‌خواهم، انبیا را نمی‌خواهم، پیغمبر را نمی‌خواهم، قرآن را نمی‌خواهم. علی کلّ واقعیات است، کلّ حقایق است. ایمان، هجرت، جهاد، تا جلسه بعد این سه حقیقت قرآنی را برایتان توضیح بدهم.



جلسه دوم

کلاس های سه گانه رشد انسان

سه کلاس که انسان در دنیا باید طی کند

سه کلاس است که اگر مسلمانی این سه کلاس را طی نکند و با عقلش و با قلبش و با بدنش در این سه کلاس شرکت نکند، گرچه صد سال در این دنیا بماند؛ میوه کال خواهد بود. درخت بی ثمر خواهد بود. چراغ بی نور خواهد بود. زمین بی محصول خواهد بود. وجود مبارک حضرت حقّ در آیات قرآن مجید به ویژه در آیه ۲۱۸ سوره بقره^۱ این سه کلاس را مطرح کرده است.

الف و ب: کلاس ایمان و هجرت

کلاس ایمان، باور کردن حقایق؛ کلاس هجرت که مهمترین این کلاس کلاس از خود عبور کردن است، از خود خارج شدن است. اگر ابلیس از خودت عبور می‌کرد؛ رجیم نمی‌شد، ملعون نمی‌شد، محروم نمی‌شد، ملوم نمی‌شد، مظعون نمی‌شد، همه این مارک‌ها را خورد و همه این مهرها و داغ‌ها به پیشانی او زده شد؛ چون از خودش عبور نکرد.

وقتی پروردگار به او فرمود: ﴿مَا مَنَعَكَ آلَاسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ﴾^۲؛ مگر من به تو فرمان واجب ندادم که سجده کنی؟ چه باعث شد که سجده نکردی؟ پاسخ داد: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۳،

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

۲. اعراف: ۱۲.

۳. اعراف: ۱۲.



من در خودم هستم، من حاضر نیستم از خودیت خودم عبور بکنم و به فرمان تو برای آدم کاری که می‌گویی انجام بدهم، این مهمترین مرحله هجرت است.

گذشتن از دنیا و رسیدن به خداوند

یک کسی از یک کسی پرسید: از ما تا خدا چقدر راه است که ما این راه را طی بکنیم؟ جواب داد: دو قدم، اگر دو قدم برداری؛ به خدا می‌رسی. یک قدم این است که از دنیا بگذری - البته منظور از دنیا مجموعه نعمت‌های پاک پروردگار نیست - از دنیا بگذری منظور از دنیایی که کلنگ خراب‌کننده آخرت است، از دنیایی که کلنگ خراب‌کننده ساختمان انسانیت است، از دنیای فرعون‌ها، نمرودها، اموی‌ها، عباسی‌ها و از این دنیایی که امروز غربی‌ها دارند و پیروان شرقی آنها. این یک قدم.

دنیای انسان‌های فاسد و اولیاء الهی

از یک چنین دنیایی رد شوی؛ چون اگر در این دنیا بایستی؛ حتماً و بی‌برو و برگرد دچار هر نوع حرام مالی خواهی شد، آنی که رشوه می‌خورد، آنی که غضب می‌کند، آنی که می‌دزدد، آنی که اختلاس می‌کند، حبس در دنیاست، ولی شماها که این لقمه‌های نجس را دنبالش نمی‌روید، عبور کردید، دنیای شما دنیای انبیاست، دنیای اولیای الهی است، آنها هم در این دنیا زندگی می‌کردند و با همین دنیا هم در ارتباط بودند، می‌خوردند، می‌پوشیدند، خانه داشتند، مرکب داشتند، زن و بچه داشتند، بافندگی داشتند، دامداری داشتند، سدسازی داشتند، اینهایی که در قرآن مطرح است. این شغل‌هایی که عرض کردم همه در قرآن مطرح است.

کسب و کار حضرت ادریس علیه السلام

حضرت ادریس اسمش در قرآن آمده، پروردگار می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ﴾؛ ساخت لباس را به او یاد دادم. یک کسی که می‌خواهد لباس بدوزد، باید بافندگی هم



داشته باشد، نقشه هم بلد باشد، سوزن هم داشته باشد، نخ ریسی هم داشته باشد، تا بتواند لباس بسازد. ادریس هم در دنیا بود و کسبش هم دوخت و دوز لباس بود.

کسب و کار حضرت داود علیه السلام

داود در دنیا بود ولی در آهن‌گری و صنعت تبدیل آهن در زمان خودش نمونه نداشت، لقمان حکیم می‌گوید: یک روز رفتیم دیدنش، دیدم با دست بدون کوره، بدون آتش آهن را تبدیل به مفتول نازک می‌کند، مفتول را حلقه می‌کند، حلقه‌ها را در همدیگر می‌اندازد، به یک علتی پروردگار متعال آهن را در دست داود نرم کرد، به یک علتی. علتش را هم امیرالمؤمنین بیان کرده است، یک داستانی است. که در قرآن مجید می‌فرماید: آهن را به دست داود نرم کردم. احتیاج به کوره نداشت، می‌نشست مفتول آهن را می‌گرفت عین خمیر می‌کشید.

حل مشکلات انسان در نتیجه واگذاری کار به خداوند

تو با خدای خود انداز کار دل خوش دار! خدا همه کاری برایت می‌کند، اشتباه مردم دنیا این است که کار را دادند دست خودشان، کار را دادند دست غیرخدا، کار را دادند دست دنیا، تمامشان هم گرفتارند، تمامشان هم دچار مشکلات هستند؛ اما آنی که کلّ کارش را به خدا وامی‌گذارد، خداوند متعال فیوضاتش را دریاوار به طرف او سرازیر می‌کند. از قدیم ما از منبری‌ها می‌شنیدیم که پروردگار عالم در یک حدیث قدسی فرمودند: «عبدی أتعني حتى أجعلك مثلي»؛ تو مطیع من باش من تو را نمونه خودم می‌کنم، یکیش همین است. خدا به آهن فرمان می‌دهد نرم شو! آهن در دست داود به امر پروردگار نرم می‌شود نه در هر دستی.

۱. «في الحديث القدسي عن الرب العلي أنه يقول: عبدی أتعني أجعلك مثلي أنا حي لا أموت، أجعلك حيًا لا تموت، أنا غني لا أفقر أجعلك غنيًا لا تفقر، أنا مهما أشأ يكن أجعلك مهما تشأ يكن.»
مشارك أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۱۰۴.

داستان درخواست جوان از حضرت عیسی

یک جوانی یک روز آمد پیش حضرت مسیح، با یک عصا، یک چوب صافی را دست کرده بود، خیلی خوب! خیلی درست! به مسیح گفت: یک کاری کن این چوب دردست من اژدها بشود، مثل چوبدست موسی که می‌انداخت اژدها می‌شد. این کار را برای من بکن که من این چوب خشک و این عصا را بیندازم اژدها شود! عیسی گفت: مانعی ندارد ولی تو برو یک دستی مثل دست موسی را برای خودت بیاور، نیاز ندارد من اژدها بکنم با آن دست اگر عصا را بیندازی اژدها می‌شود.

عالی ترین مرحله هجرت

تا خدا چقدر راه داریم؟ گفت: دو قدم. یکی عبور از دنیا، عبور از محرمات دنیا، عبور از گناهان در این خانه، عبور از همه معصیت‌ها، و قدم دومش هم عبور از نفس است، عبور از خواسته‌های نامشروع بی‌منطق نفس است که پروردگار در قرآن اسمش را گذاشته است: هوا، هوا یعنی خواستن، هوا مجموعه خواسته‌های نامشروعی است که در وجود خیلی از مردان و زنان میدان‌داری می‌کند، می‌گوید: می‌خواهم. اما برای کیست؟ برای چیست؟ از کجاست؟ حلال است، حرام است، حق دیگران است، حق بیت‌المال است، اینها را کار ندارد. می‌گوید: می‌خواهم، من لذت می‌خواهم، کاری ندارد به اینکه این لذت از چه راهی به دست می‌آید، صندلی می‌خواهم کاری ندارد از چه راهی به دست می‌آید، حاضر است دینش را بدهد صندلی را بگیرد.

پول می‌خواهم، عبور از این خواسته‌های نامشروع، یک عارفی آنجا بود گفتگوی این دو تا را شنید، برگشت به آن پاسخ‌دهنده گفت: چرا راه بین انسان و خدا را اینقدر طولانی می‌کنی؟ چرا می‌گویی: دو قدم؟ بین انسان و خدا فاصله یک قدم است و آن هم از خود عبور کردن است، این عالیترین مرحله هجرت است! این کلاس دوم است. که البته بدون ایمان این کلاس دوم برپا نمی‌شود.



ج: کلاس سوم: جهاد فی سبیل الله

اما کلاس سوم جهاد فی سبیل الله است، جهاد جهد، در لغت عرب به معنی فعالیت است، به معنی کوشش است، ولی کوشش و فعالیتی که لله انجام بگیرد، کوشنده با وجود مقدس پروردگار معامله بکند. یک کسی می‌گفت: پنجاه سال منبر خوب رفتم، پنجاه سال منبر اثرگذار رفتم، پنجاه سال حال مستمع‌ام را تغییر دادم، اما برای این پنجاه سال منبر خودم دغدغه دارم، اضطراب دارم، ناراحتم. چرا؟ تو که خیلی کار مهمی کردی پنجاه سال، جواب داد برای اینکه می‌ترسم اگر قیامت بشود در فکر گرفتن مزد پنجاه سال تبلیغ باشم؛ پروردگار بگوید: ته دلت برای تبلیغ کردن گرفتن پول خوبی بوده است، پنجاه سال مزدت را گرفتی چه طلبی از من داری؟! اینها خیلی آدم‌های نورانی هستند، جهاد اما فی سبیل الله نه فی سبیل المقام، نه فی سبیل المال، نه فی سبیل الثروت، نه فی سبیل الشَّهره، ﴿جاهدوا فی سبیل الله﴾^۱. که آیه هم در این زمینه کم نداریم.

ایام ولادت امیرالمؤمنین است به مناسبت نام مبارک حضرت، به مناسبت زمان که تناسب با امیرالمؤمنین دارد من یک جهادی را از یک عرب بیابانی برای خدا به خاطر امیرالمؤمنین برایتان نقل بکنم که مرحوم مجلسی در این کتاب بحار احتمالاً در جلد [۴۶] نقل می‌کند. یک جهاد در برابر ظالم و ستمگر حق گفتن است، یک نوع جهاد است، یک نوع کوشش است، اما فی الله.

این کلاس سوم است، که تا کلاس اول طی نشود ایمان، تا کلاس هجرت در بخش از خود عبور کردن طی نشود؛ چون من اگر از خودم عبور نکنم؛ خدا را در زندگی راه نمی‌دهم. می‌گویم: خودم و زیر بار فرمان‌های خدا هم نمی‌روم. می‌گویم: خمس برای چه؟! زکات برای چه؟! نماز برای چه؟! عبادت برای چه؟! صدقه برای چه؟! زیارت برای چه؟! گریه برای چه؟! اگر از خودم عبور نکنم؛ هیچ چیز را برای خدا نمی‌خواهم، همه چیز

۱. بقره: ۲۱۸.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۶، ص: ۳۲۱.

را برای خودم می‌خواهم و همه چیز خدا را هم رد می‌کنم. این بیماری بسیار سنگینی است که خدا نه خودم، انبیاء نه خودم، ائمه نه خودم، قرآن نه خودم، عبادت نه خودم، خودم می‌دانم، خودم بلد هستم، خودم می‌فهمم، من نیازی به خدا و انبیاء و قرآن و مسائل حلال و حرام ندارم، خودم هستم و خودم. این بدترین تاریکی است!

گذراندن این سه کلاس و ثمره آن

ایمان که باشد؛ این از خود عبور کردن کار آسانی می‌شود؛ چون مؤمن دائماً در حرکت است، حرکت فکری، عقلی، روحی، قلبی، عملی، دائم در حرکت است. مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی^۱ مرجع پیش از آیت الله العظمی بروجردی^۲ فرموده بودند: من خواب هم که هستم، در خوابم حرکت ایمانی دارم، حرکت دینی دارم. یک مطلبی را هم فرموده بودند، یکی از حرکت‌های ایمانی‌شان را در عالم خواب فرموده بودند، مؤمن در خواب هم حرکت ایمانی دارد.

کلاس ایمان باید طی بشود که بشود کلاس هجرت را طی کرد، کلاس هجرت به این معنایی که شنیدید باید طی شود تا وارد کلاس جهاد شد. این که خدا در آیه سه تایش را با یک نظم خاصی بیان کرده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» اول ایمان، «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا» دوم هجرت؛ چون اگر ایمان نباشد هجرت تحقق پیدا نمی‌کند. سوم: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛

۱. سید حسین طباطبایی قمی مشهور به حاج آقا حسین قمی (۱۲۸۲ق - ۱۳۶۶ق)، فقیه و از مجتهدان شیعی که بعد از درگذشت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی مرجعیت عامه شیعیان را به مدت سه ماه بر عهده داشت. وی به اقدامات رضاخان اعتراض کرد و از ایران به عراق تبعید شد. دستگیری او به دستور حکومت رضاخان، زمینه‌ساز تجمع و واقعه مسجد گوهرشاد شد.

۲. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق - ۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش - ۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.



کوشش برای خدا. ﴿أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱. اینهایی که این سه کلاس را طی کردند تا زنده هستند در فضای امید به پروردگار و در فضای انتظار قیامت آباد به سر می‌برند، «و الله غفور رحيم» و به آمرزش و رحمت خدا هم وصل هستند. چرا در این آیه می‌گوید: «و الله غفور رحيم»؟ چرا در آیه‌ای که کلاس ایمان و هجرت و جهاد مطرح است می‌گوید: «و الله غفور رحيم»؟ اینها ماهی دریای آمرزش و دریای رحمت هستند.

داستانی از جهاد فی سبیل الله یک عرب بیابانی

یکی از کوشش‌ها حق گفتن است، گرچه به ضرر آدم تمام شود، ایشان نقل می‌کند: عرب فقیر یک لاقبای ندار، زندگی اقتصادی به مشکل خورده، گفت: بلند شوم بروم شام، بروم در بارگاه ولید ابن زیاد ابن یزید ابن عبدالملک یک هفت هشت خط شعر در مدحش بخوانم، راست که نمی‌خواهم بگویم، برای اینکه یک پولی به من بدهند، من که می‌دانم این شعرهایی که در مدح ولید ابن یزید می‌خواهم بخوانم، دروغ است. در شعر مکوش و در فن او چون اکذب اوست احسن او. ولی حالا سنگ مفت و گنجشک هم مفت، می‌رویم ببینیم چه می‌شود.

آمد، گفتند: یک آدم فقیری، یک آدمی با کهنه لباسی آمده می‌خواهد بیاید در دربار، گفت: بگویید: بیاید! این چند خط شعری که در مدح ولید ابن یزید سروده بود، خواند. ولید به او گفت: جایزه خوبی پیشم داری، یک پول کلانی پیشم داری. پول هم که برای بابایش نبود، برای بیت المال بود، آدمهای بی‌دین بیت المال را به هر شکلی که دلشان می‌خواهد و هر کجا که دلشان می‌خواهد، خرج می‌کنند. گفت: پول خوبی بهت می‌دهم. اگر هم به او می‌داد؛ حَقْش بود، حرام نبود؛ چون امیرالمؤمنین می‌فرماید: ثروت جمع شده برای گرسنگان است، برای برهنگان است، برای تهیدستان است. اگر جمع نمی‌کردند؛ گرسنه و برهنه و تهیدست نمی‌ماند، حق مردم است بردند، به او گفت: عرب! پول خوبی می‌خواهم

به تو بدهم اما یک چند خط دیگر شعر بخوان! گفت: شعر چه بخوانم؟ گفت: در بدگویی علیّ ابن ابیطالب، هجو کن علی را، ناسزا به علی بگو با شعر، بد به علی بگو با شعر! اینجا باید چه کار کرد؟ جهاد، چه کسی جهاد می‌کند؟ مؤمن، چه کسی جهاد می‌کند؟ آنی که از خودش گذشته، هجرت کرده از خودش، عبور کرده از خودش. گفت: ولید! این شعرهایی که برای تو خواندم، اینها اصلاً لایق تو نبود، آنی که از همه لایق‌تر است، من او را مدح کنم، امیرالمؤمنین است.

یک نفر از این دین‌فروشان متملق برگشت با صدای بلند گفت: ساکت شو! زبانت را ببند! گفت: چرا ساکت شوم؟ من دارم از مردی صحبت می‌کنم که لباسش در این دنیا لباس وقار، لباس هیبت، لباس کرامت، لباس شرف بود. من دارم از کسی حرف می‌زنم که زندگیش عدالت بود و انصاف، کلّ زندگیش، من دارم از کسی حرف می‌زنم که شب و روزش را خرج دفاع از حق کرد، من دارم از کسی حرف می‌زنم که به جنگ عمرو ابن عبدود رفت و شَرش را از سر اسلام کوتاه کرد، من دارم از کسی حرف می‌زنم که عمرو ابن معدیّ کرب وقتی وارد میدان مبارزه شد و عربده می‌کشید و یک نفر جرأت نداشت برود مقابلش، علی ابن ابیطالب رفت مثل باز شکاری که چنگ به کبوتر بیندازد؛ چنگ به عمرو ابن معدیّ کرب انداخت له و لورده‌اش کرد و کشان و کشان آوردش پیش پیغمبر. من از این آدم دارم حرف می‌زنم. چرا خاموش باشم؟ چرا حرف نزنم؟ این جهاد است، این زیباترین جهاد است! دفاع از علیّ زیباترین جهاد است، حرف علی زدن زیباترین جهاد است، اقتدای به امیرالمؤمنین زیباترین جهاد است، شکل‌گیری از امیرالمؤمنین بهترین جهاد است، شکل‌گیری از حکومت امیرالمؤمنین بهترین جهاد است.

یک کسی بلند شد به این عرب گفت: برو گمشو! عرب آمد بیرون، ولی یقین داشت می‌کشند او را؛ چون دستگاه بنی‌أمیه و دستگاه ظلم و دستگاه فرعون مسلک و دستگاه نمرود مسلک و مگر حاکم شیطان صفت تحمل دارد که به او بگویند: هیچ چیز نداری و به او بگویند: علیّ همه چیز دنیا و آخرت را دارد. می‌دانست می‌کشندش. وقتی وارد دالان خروجی شد، دید یک نفر دارد می‌آید داخل، معلوم بود این یک نفر از افراد همین حکومت



است، از افراد همین بارگاه است، از افراد همین سلطنت ظالمانه است، خیلی شیرین به او سلام کرد و خلاصه دلش را به دست آورد و عاطفه‌اش را تحریک کرد، گفت: بیا لباسمان را با هم عوض بکنیم! این لباس من را ببین، پاره پوره است، به درد نمی‌خورد، حال تو هم بیا در عمرت یک کار خیر بکن، لباسه‌ایت را بده به من من لباسه‌ایم رامیده‌م به تو، تو می‌روی خانه‌تان، قیمتی‌ترین لباس را می‌پوشی، ما هم می‌رویم بیابان نشین هستیم، چادر نشین هستیم، با این لباس پز می‌دهیم. گفت: باشد. گول خورد، لباسها را عوض کردند، عرب رفت؛ این بنده خدا وارد جایی شد که باید اجازه می‌دادند وارد بارگاه شود؛ چون حکم قتل عرب را صادر کرده بودند، گردنش را زدند، خیال کردند آن عرب است. سر بریده‌اش را آوردند پیش ولید. ولید یک نگاه کرد، گفت: اینکه از رفقای خودمان است، چرا کشتیدش؟ گفتند: مگر این همان عرب نبود که بی‌ادبی کرد لباسه‌ایش را بیا ببین! معلوم شد این مؤمن زرنگ هوشمند حسابی کلاه سر دشمن گذاشته است. دستور داد به هر شکلی هست بروید بگیرید و بیاوریدش، یک گردان دنبالش کردند چند فرسخ بیرون شام دیدند او را، ایست بهش دادند، او هم ایستاد، درجا هر چی تیر داشت به سرعت در کمان گذاشت زد چهل نفر از این دین فروشان خائن را کشت، بقیه اینقدر ترسیدند که در رفتند و آمدند به ولید گفتند: ما دیدیمش نشد بگیریمش، چهل تا از ما را هم کشت. بیهوش شد، وقتی به هوش آمد، گفت: غصه سنگینی روی دلم نشست که ما با این شوکت و جلال و شکوه و ارتش و لشگر و ثروت و اسلحه زورمان به یک کهنه پوش عاشق علی نرسید. این یک جهاد.

توقف در حیوانیت در نتیجه طی نکردن این سه کلاس

یادتان می‌ماند اگر کسی در این دنیا سه تا کلاس را طی نکند: ایمان، هجرت، جهاد؛ حیوان می‌ماند، بی‌ارزش می‌ماند، تیره‌بخت می‌ماند، کال می‌ماند، درخت بی‌ثمر می‌ماند، چراغ بی‌نور می‌ماند. تا فردا شب به خواست خدا ادامه‌اش را بیان کنم.

زندگی انسان در سیر الی الله

می‌دانید امیرالمؤمنین در سن سی سالگی روی دست پیغمبر قرار گرفت، آن هم در برابر صد هزار نفر و منصوب به حکومت إلهیه شد، روز شادی هم بود، همه هم آمدند به امیرالمؤمنین تبریک گفتند، نوه این امیرالمؤمنین که اسمش علی بود در برابر سی هزار نفر در سن شش ماهگی روی دست ابی‌عبدالله قرار گرفت، می‌دانید که با این علی روی دست حسین چه کردند! یک متنی را به صورت یک شعر خیلی خوب از زبان ابی‌عبدالله برایتان نقل کنم.



جلسه سوم

امیر المؤمنین علیہ السلام مطلع الفجر نور

ایمان، ہجرت و جہاد

مطلع الفجر وجود انسان

میلیاردها سیاره و کراتی که خداوند مهربان در این عالم هستی آفریده در هر کدامش که نور طلوع می‌کند، محلّ طلوع نور مطلع الفجر است. هیچ کسی تعداد ستارگان آفریده شده را نمی‌داند و نتیجتاً شماره مطلع الفجرها را خبر ندارد. اهل بصیرت، اهل معرفت - به قول حضرت امام بنیانگذار جمهوری اسلامی: اهل دل - نظرشان این است که در میلیاردها مطلع الفجری که در عالم خلقت وجود دارد، هیچ مطلع الفجری با ارزشتر، مهمتر، مفیدتر، مستعدتر از وجود انسان نیست، البته اگر انسان مطلع الفجر وجود خودش را بشناسد، غنیمت بداند، قدردانی کند؛ خورشیدهایی ملکوتی، عرشی، الهی از مطلع الفجر وجود او طلوع می‌کند.

رشد انسان در نتیجه طلوع این سه نور از مطلع الفجر انسان

سه نور، اگر انسان استعداد و شایستگی نشان بدهد از مطلع الفجر وجودش طلوع بکند، در پرتوی طلوع این سه نور به اندازه سعه وجودی خودش، به اندازه ظرفیت باطنی خودش، به اندازه گنجایش خودش به کمال می‌رسد، به رشد می‌رسد، به تزکیه می‌رسد و یقیناً راهش به طرف لقاء حقّ، قرب حقّ، رضایت حقّ و جنّت حقّ باز می‌شود، می‌شود یک موجود نوری با اینکه در زمین زندگی می‌کند، می‌شود یک موجود عرشی با اینکه در زمین زندگی می‌کند، می‌شود یک موجود ملکوتی با اینکه در زمین زندگی می‌کند.



مرده متحرک شدن انسان در صورت عدم طلوع این سه نور

اما اگر نگذارد از مطلع الوجودش، از مطلع الفجر انسانیتش این سه نور طلوع نکند؛ به فرموده امیرالمؤمنین یک مرده متحرک تاریک ظلمانی بین زنده‌هاست که این مرده متحرک قبرش بدنش است، در سوره فاطر به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾؛ کسی که میت در قبر بدنش است، گوش ندارد، هوش ندارد، چگونه می‌خواهی دعوتت را به او بشنوانی؟! مگر می‌شنود؟! مگر می‌فهمد؟! مگر سیزده سال دعوتش را به گوش عمویش نخواند، مگر گوش داد؟! مگر سیزده سال دعوتش را به گوش ابوجهل نخواند؟! مگر گوش داد؟! اما آن که از حیات معنوی در حدی، در ابتدای کار برخوردار بود، آفریقایی هم بود، سیاه هم بود، خیلی راحت پیغمبر ﷺ دعوتش را به گوش او شنوند و او را تبدیل به بلال کرد. به بیابان گرد چوپان ریزه‌ای که بویی از حیات انسانی و عقلی داشت دعوتش را شنوند، ابوذر غفاری شد. به دهاتی ایرانی که دنبال حیات بود، دعوتش را توانست بشنوند، تبدیل به سلمان فارسی شد.

توضیح سه نور ایمان، هجرت و جهاد

اگر انسان شایستگی طلوع این سه نور را نشان ندهد؛ این سه نور طلوع نمی‌کند. یک کسی بیاید پنجره‌های اتاقش را کُلش را قیر بزند، پرده سیاه هم بیندازد؛ یک ذره نور خورشید در این اتاق نمی‌تابد، ولی وقتی در پنجره‌ها را باز بگذارد و موانع را برطرف بکند؛ اتاق پر از نور خورشید می‌شود. این سه نور که جای طلوع کامل و جامعش مطلع الفجر وجود انسان است، یکی نور ایمان است که در روایات و در قرآن کریم از ایمان تعبیر به نور شده، نور ایمان و یکی نور هجرت است، نه تنها هجرت از شهری به شهری برای خدا یا هجرت از دارالکفر به دارالایمان، هجرت قبل از این هجرت هجرت از خویش است، هجرت از نفس است، هجرت از هوا است، عبور کردن از خود است و نور دیگر هم نور



جهاد است، کوشش همه جانبه زبانی، قلمی، علمی، مالی، جانی، در راه پروردگار، برای پروردگار که هر سه حقیقت در آیه دویست و هجدهم سوره مبارکه بقره مطرح است. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾^۱

امید واقعی و امید خیالی

دیگران حق امید به رحمت خدا ندارند، اگر هم به رحمت خدا بدون ایمان و هجرت و جهاد داشته باشند؛ یک امید منفی است، یک امید پوچی است، یک امید پوکی است. در کتابهای ما این مثل را نوشتند، نوشتند یک کشاورزی که چند هکتار زمین دارد، آب هم دارد، نور هم دارد، هوای خوب هم دارد، دانه نباتی قابل رشد هم دارد، وقتی سه چهار ماه مانده به بهار می آید زمین را شخم می زند، پاک می کند، آراسته می کند، آب می بندد، دانه می پاشد، سر می زند، وجین می کند، علفهایش را درمی آورد؛ خرداد به بعد از این ده هکتار باغ، ده هکتار گندم، ده هکتار یونجه بهره سنگینی نصیبش می شود و اگر یکی ده هکتار زمین داشته باشد، همه مسائل لازمش هم آماده باشد، بگیرد در خانه بخوابد بگوید: من امیدم به خداست که بعد از چهار-پنج ماه بروم و در این ده هکتار زمین انواع محصولات را درو بکنم. این یک امید دروغی است، این یک امید پوچی است، این یک امید منفی است. این را خدا اسمش را گذاشته: امل، ﴿يُلْهِيهِمُ الْأَمَلُ﴾^۲، این امید غلط باهاشون بازی می کند، خیالات بهشان می دهد. حقیقتی ندارد.

وجود بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام گسترده ترین مطلع الفجر این سه نور

در بین انسان ها هیچ مطلع الفجری برای طلوع خورشید ایمان، هجرت و جهاد، گسترده تر از مطلع الفجر وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام نبود، خورشید ایمانی که از وجود او طلوع کرد در تمام تاریخ بشریت کم نظیر است، بی نظیر است، کم نظیر است، در انبیاء خدا بی نظیر است، در بین همه انسان ها.

۱. بقره: ۲۱۸.

۲. ﴿ذُرِّهٖمَا كَوْكَبٌ لُّوْلُؤٌ وَتَمَّتْ لَوْنُهُمَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ حجر: ۳.

الف: ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام

ایمان امیرالمؤمنین را شیعه و سنی نوشتند از قول رسول خدا، اگر تبدیلیش بکنند به جرم قابل کشیدن، آن نور ایمان امیرالمؤمنین را از مطلع الفجر قلبش اگر دریاورند و تبدیل به یک عنصر و جرم قابل ترازو گذاشتن کنند، پیغمبر می‌فرماید: این ایمان در یک کفه ترازو گذاشته شود، تمام جهان هم در کفه دیگر، ایمان علی به همه عالم سنگینی می‌کند. ما از کیفیت ایمان امیرالمؤمنین نمی‌توانیم آگاه بشویم، کیفیت ایمان امیرالمؤمنین را خدا می‌داند و پیغمبر و یازده امام بعدش. تمام! یک مطلب جالبی را برایتان بگویم، خیلی جالب است! من خیلی عادت به نقل خواب ندارم، پنج تا خواب در قرآن است، چند تا خواب در روایاتمان است، آنها یقیناً قابل نقل است، بعضی از خواب‌ها از علمای بزرگ، اولیای الهی نقل شده که با قواعد قرآنی و روایتی وفق می‌دهد، یکی از آنها را برایتان نقل بکنم که مسأله قدرت نداشتن شناخت کیفیت ایمان امیرالمؤمنین بر ایمان روشن شود.

کلام آخوند خراسانی در عالم خواب نسبت به عدم شناخت سید الشهداء

حوزه‌های علمیه شیعه هنوز تحت تاثیر افکار بلند، علم گسترده و نکات برجسته علمی مرحوم آخوند خراسانی^۱ است. شما برای شناخت آخوند خراسانی شاگردهایش را باید ببینید، ایشان وقتی می‌نشست روی منبر درس حداقل هفتصد مجتهد جامع الشرائط به عنوان شاگرد پای درسش بودند، حداقل. یکی از شاگردان ایشان که نه سال شاگردی کرد

۱. محمدکاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) معروف به آخوند خراسانی از مراجع تقلید و عالمان اصول فقه در قرن چهاردهم قمری. وی، مؤلف کتاب کفایه الاصول و از حامیان اصلی نهضت مشروطه ایران بود. او مشروطه را وسیله‌ای برای جلوگیری از ظلم و ستم به مردم می‌دانست و شرکت در این جنبش را بر همه مسلمانان، واجب می‌دانست. آخوند پس از به توپ بسته شدن مجلس در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ق توسط محمدعلی شاه قاجار، حکم به جهاد و مبارزه علیه استبداد او داد. آخوند خراسانی در طول عمر خود شاگردان و مجتهدان بسیاری تربیت کرد. او در سال ۱۳۲۹ق، در ۷۴ سالگی، درگذشت. برخی مرگ او را مشکوک دانسته‌اند.



در محضر ایشان آیت الله العظمی بروجردی^۱ است، اینها افتخار می کردند به استادشان، مرحوم آیت الله العظمی آقا سید جمال الدین گلپایگانی^۲، مرحوم آیت الله العظمی آقای حکیم^۳، مرحوم آیت الله العظمی آقا شیخ مرتضی طالقانی است. اینها هر کدامشان یک جهانی بودند.

آخوند در گود علم میاندار بوده، پهلوان بوده، در علم تخته‌اش روی زمین بوده، ایشان وقتی از دنیا می‌رود؛ یکی از علمای معروف، مشهور، الهی، ایمانی نجف آخوند را خواب می‌بیند، می‌داند آخوند از دنیا رفته، به آخوند عرض می‌کند: شما وارد برزخ شدید، اجازه دارید از برزخ به من خبر بدهید؟ ایشان فرمودند: من یک خبر بیشتر به تو نمی‌دهم، یک خبر. ایشان می‌گوید: من هشتاد سال در علم بودم، در دانش بودم، در تعقل بودم، در تفکر بودم، بالای هزار مجتهد جامع الشرائط پای درس من می‌آمد، به تو بگویم: از لحظه‌ای که وارد برزخ شدم، اینجا فهمیدم که در هشتاد سال عمرم وجود مبارک حضرت سیدالشهداء

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود.

آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

۲. سید جمال الدین گلپایگانی (۱۲۹۵-۱۳۷۷ق) فقیه شیعی قرن ۱۴ هجری قمری، از شاگردان میرزای نائینی بود و تقریرات دروس او را به رشته تحریر درآورد. همچنین با سید حسین بروجردی هم‌درس و هم مباحثه بود. در جریان جنگ جهانی اول و تهاجم به عراق در مقابله با مهاجمان فعالیت کرد. از وی آثاری بر جای مانده است.

۳. سید محسن طباطبائی حکیم (۱۳۰۶ق - ۱۳۹۰ق)، مرجع تقلید شیعیان در قرن ۱۴ قمری، اهل عراق و ساکن نجف. او بعد از درگذشت آیت الله بروجردی، یکی از مراجع تقلید شیعه مشهور بود. سیدمحسن در راستای مقابله با کمونیسم در عراق، عضویت در حزب کمونیست را تحریم کرد و در راستای گسترش فعالیت‌های دینی، جماعت العلماء را در نجف پایه‌گذاری کرد. حکیم در جوانی و در جریان جنگ جهانی اول، در دفاع از عثمانی، فرماندهی بخشی از عراقیان را بر عهده داشت. او چند کتابخانه در چند کشور خارجی تاسیس کرد. کتاب مستمسک العروه الوثقی مشهورترین اثر فقهی اوست.

را نشناختم، اینجا که آمدم، به من فهماندند حسین کیست! حال حساب امیرالمؤمنین را داشته باشید! وقتی که بزرگترین عالم قرن بگوید: من تا در دنیا بودم حسین را نشناختم. چه کسی می‌تواند منبع وجود ابی‌عبدالله، امیرالمؤمنین را در ایمان بشناسد؟! کیفیت ایمان امیرالمؤمنین برای ما معلوم نیست، روشن نیست و تا قیامت هم برای مردم کره زمین این کیفیت روشن نخواهد بود.

چگونگی ایمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام

اما ما می‌توانیم آثار ایمان امیرالمؤمنین را در عمل امیرالمؤمنین و در اعتقاد امیرالمؤمنین ببینیم، نه فقط ما قبل از ما، قبل از قبل از ما، شاید از زمان آدم هر معلمی می‌خواستند اعتقاد افراد را به پروردگار عالم گره بزند؛ اول می‌رفته سراغ موجودات. این درخت کشاورز داشته یا نه؟ همه می‌گفتند: بله داشته. این کشتی که روی آب راه می‌رود، ملاح دارد یا نه؟ بله دارد مسلم است، این بنایی که در آن زندگی می‌کنید، بنا داشته یا نه؟ بله داشته. آن وقت می‌گفتند: درختی که کارنده دارد، کشتی که ملاح دارد، ماشینی که راننده دارد، هواپیمایی که خلبان دارد، ساختمانی که معمار دارد، همه را هم می‌گویید: دارد. می‌شود ساختمان عالم بنایی نداشته باشد؟! می‌گفتند: نه! نمی‌شود. می‌گفتند: آن بنا اسمش خداست. به همین راحتی اعتقاد به خدا را به بچه‌ها، به جوان‌ها، به بی‌اعتقادها انتقال می‌دادند.

نظامی گنجوی که از شعرای حکیم ایران است در این خمسه‌اش می‌گوید: خبر داری که صباحان افلاک، چرا گردند گرد مرکز خاک، چه می‌خواهند از این منزل بریدن، چه می‌جویند از این محمل کشیدن، که گفت این منقلب آن ثابت است نام، که گفت آن را بجم آن را بیارام، به نزد -این نهایت حرف نظامی است خیلی عاقلانه- به نزد عقل هر داننده‌ای هست، که با گردنده گرداننده‌ای هست، از آن چرخ‌چی که گرداند زن پیر، قیاس چرخ گردون را همی گیر!

با همین حرفها ما مؤمن به خدا شدیم، اما امیرالمؤمنین چگونه مؤمن به خدا شده؟ به خدا پای عقل همه در برابر این حرف امیرالمؤمنین لنگ است. چگونه مومن به خدا شده؟



امیرالمؤمنین در دعای صباحش می‌گوید: «يَا مَنْ دَلَّ عَلَىٰ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»؛ من از وجود خودت پی به وجود خودت بردم. این را من هم که دارم می‌گویم، نمی‌فهمم، حالیم نمی‌شود، درک نمی‌کنم. درباره ایمان خودش می‌گوید: -این را همه نقل کردند- «لَوْ كُشِفَ الْغَطَاءُ مَا زِدَدْتُ يَقِينًا»؛ اگر پرده از روی چهره اسرار عالم بردارند و مخلوقات عجیب و غریب پشت پرده را در برابر چشم من بیاورند؛ به ایمان من به خدا اضافه نمی‌شود، این به قول زین‌العابدین اکمل ایمان است.

طلوع کامل خورشید ایمان از وجود امیرالمؤمنین علیه السلام

خورشید ایمان از افق وجود امیرالمؤمنین کامل طلوع کرده، کامل کامل. نه طلوع اول صبح، نه نور اول غروب، خورشید وسط روز. چه کسی می‌تواند بفهمد این حرف را که خداوند متعال پشت پرده این عالم مخلوقاتی دارد که اگر آدم ببیند؛ یقینش به خدا بیشتر می‌شود، علی می‌گوید: اگر همه پرده‌ها را بردارند؛ من به ایمانم اضافه نمی‌شود؛ چون خدا را کامل شناختم، احتیاج به دلیل ندارم. این خیلی حرف است! احتیاج به دلیل ندارم. احتیاج به علم کلام ندارم، احتیاج به علم فلسفه و منطق و عرفان ندارم، من خدا را منهای تماشای همه موجوداتش معرفت دارم. چه موجودات دیدنی، چه ندیدنی من اصلاً در ایمان به خدا کاری به موجودات ندارم که بیایم از یک بنا کمک بگیرم، بگویم: چون این بنا بنا داشته پس عالم خدا دارد. این کمک گرفتن از دلیل دلائل طبیعی، علمی، عقلی فلسفی کار مردم است نه کار علی ابن ابیطالب.

آثار ایمان در وجود امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال ظلم

حال ایمانش را به پروردگار ببینید چه آثار عجیبی در عملش داشته است! یک کلمه خدا از زمان آدم تا نزول قرآن، به بندگانش گفته: ظلم نکنید، به حق کسی تجاوز نکنید!

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۴، ص ۳۳۹.

۲. الروضة فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام (لابن شاذان القمی)، ص ۲۳۵.

امیرالمؤمنین در اجرای این فرمان ببینید؛ چه می‌گوید؟ ای کاش این صدای امیرالمؤمنین به همه دنیا، به همه مدیرها، به همه رئیس‌جمهورها، به همه مدعیان در این عالم می‌رسید، «و الله» - علی قسم والله بخورد معلوم می‌شود یک مسئله خیلی مهمی را می‌خواهد بگوید - «وَاللَّهِ لَأَنَّ أَيْتَ عَلِيٍّ حَسَنِكَ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا»، اگر بیایند بدن عریان من را روی تیغ‌های تیز فرو رونده در گوشت و پوست سعدان بخوابانند تا صبح، شما اگر ناخن دارید؛ یک ذره با ناخن تان پوستتان را فشار بدهید ببینید؛ دردش قابل تحمل است؟! یا رفتید خانه نوک سوزن را بگذارید روی پوست انگشتان ببینید؛ قابل تحمل است؟! «وَاللَّهِ لَأَنَّ أَيْتَ عَلِيٍّ حَسَنِكَ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا»؛ اگر بدن من را روی تیغ تیز نشکن گیاه سعدان از سر شب تا صبح بخوابانند یا بخوابم، «أَوْ أُجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا»؛ صبح هم بیایند گردن و دست و سینه و شکم و پای من را به زنجیرها ببندند و روی این تیغ تیز نشکن بکشند من را، «أَحَبُّ إِلَيَّ»؛ خیلی برای من محبوبتر از این است که «مَنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ روز قیامت با خدا و پیغمبر روبرو شوم در حالی که در پرونده‌ام این دو تا چیز باشد «ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ»؛ خدا و پیغمبر به من بگویند: در کل عمرت یک تلنگر بیخودی به یکی زدی، «وَوَ غَاصِبًا لِّشَيْءٍ مِّنَ الْخَطَامِ»؛ یا به من بگویند: یک متاع ناچیزی را از یکی غصب کردی، من را روی آن تیغ تیز بخوابانند تا صبح یا بخوابم، صبح هم با زنجیر کردن بدنم بکشند من را روی این تیغ‌ها؛ این برای من خیلی محبوبتر است تا قیامت به من بگویند: ظلمی کردی، غصبی کردی. این باور امیرالمؤمنین نسبت به خداست.

اختلاس‌های میلیاردری نتیجه عدم ایمان

گاهی دوستان به من بگویند: چرا گاهی از بانک‌ها، از خزانه، از مراکز دیگر اختلاس می‌کنند و حق این ملت را میلیاردری روز روشن می‌دزدند. چرا؟ می‌گویم: چرایش خیلی معلوم است. این دزدها یک جو به خدا و قیامت ایمان ندارند، ترمز ندارند در باطن، ایمان

قویترین ترمز است، خدا در قرآن کراراً فرموده: ﴿يَحْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ﴾^۱؛ اینها حتی در خلوت هم از من حساب می‌برند، در خلوت، حال ممکن است جلوی مردم بگویند: خجالت می‌کشیم، این کار بد را مرتکب شویم. ولی در خلوت هم هیچ زشتی مرتکب نمی‌شوند. این ایمان است.

ب: طلوع خورشید هجرت در وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام

و اما خورشید هجرت، امیرالمؤمنین از زمانی که به دنیا آمد تا زمانی که فرقیش را شکافتند که کسی هم در ورود به دنیا و خروج از دنیا مثل امیرالمؤمنین نبود. میسر نگردد به کس این سعادت، به کعبه ولادت به مسجد شهادت. قدم که به دنیا گذاشت در کعبه قدم گذاشت، از دنیا که می‌خواست برود بیرون از مسجد رفت عالم آخرت. از زمانی که زندگی شروع کرد تا روز بیستم نیمه شب که شهید شد، دائم در حال عبور از خودش بود، هجرت، آدمی که در خودش بماند؛ متعفن می‌شود. در روایات جلد اول اصول کافی می‌خوانیم؛ اهل جهنم می‌گویند: خدایا ما به جهنمت راضی هستیم، این بوی متعفن را از جهنم ببر بیرون! پیغمبر می‌فرماید: بوی عالمی است که علمش را از جامعه حبس کرد، در خودش نگه داشت، ماند در خودش.^۲ این ماندن مثل آب راکد ایجاد تعفن می‌کند؛ اما آبی که دائم در حال عبور است، هیچ وقت آب رودخانه خاکشیر نمی‌گیرد، آب رودخانه لجنی نمی‌شود، آب رودخانه بدبو نمی‌شود، این هجرت است. دائم از خود عبورکردن و نایستادن در عرصه خودخواستن، این هجرت است.

۱. «الَّذِينَ يَحْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» انبیاء: ۴۹.

۲. «...سَلِيمُ بْنُ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ وَ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذَوْنَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَ إِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَ اتِّبَاعِهِ الْهُوَى وَ طُولِ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهُوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخْرَه.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴.

داستان امیرالمؤمنین و گذر از جگر کباب شده

و چه عبورهایی داشته امیرالمؤمنین علیه السلام، مات می‌زند آدم. چند روز پیش در یک کتاب دیدم، زمان ریاست جمهوری، زمان حکومتش، حضرت مجتبی را صدا زد، فرمود: حسن جان! یک سال پیش -دقت می‌فرمایید عبور از خود را؟! - یک سال پیش میل به جگر پخته شده روی آتش کردم، یک سال پیش، جلوی میلیم را گرفتم، به شکمم گفتم: جگر خبری نیست، صبر کن! حسن جان! یک سال است رد شد، حال می‌روی به اندازه چند تا سیخ جگر برای پدرت جگر بخری؟ نمی‌دانید این خبر در خانه علی چه خبری برپا کرد، بچه‌ها دیدند شصت و دو سال است یک غذای خوشمزه نخورده، حال امروز حاضر شده جگر کباب شده روی زغال را بخورد، انگار دنیا را به دخترها و پسرهایش دادند، اصلاً خانه علی جشن برپا شد، امام مجتبی هم به سرعت دوید یک قطعه جگر خرید، آورد تکه تکه کرد، سیخ کشید، گذاشت روی زغال، لای یک نان نرم گذاشت، در یک سینی چوبی گذاشت، با یک دنیا محبت آورد گذاشت پیش امیرالمؤمنین، اصلاً امام هنوز نان را بلند نکرده بود، جگر را ببیند، صدای یک سائل و گدا از در خانه بلند شد، گرسنه هستم، یک چیزی به من بدهید! فرمود: حسن جان! به جان بابایت بردار ببر دم در بده به این فقیر ببر! این عبور از خود است، این خورشید هجرت است.

ج: طلوع خورشید جهاد در وجود امیرالمؤمنین علیه السلام

و اما جهاد، چه جهادی از امیرالمؤمنین را برایتان بگویم به جان خودش لب یک دریای بی‌ساحل ایستادم نمی‌دانم چه گوهری را از این دریا دریابورم و در اختیارتان بگذارم. علی دریای بی‌ساحل ایمان، هجرت، و جهاد است، شما همیشه با اسم علی هستید می‌دانید؟! همیشه. هر انسانی که به دنیا می‌آید از زمان آدم، خود آدم با علی بوده تا روز قیامت، هر انسانی اینگونه است. این را ابن سینا^۱ کشف کرده می‌گوید: بینی ما «لام» است،

۱. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۲، ص: ۳۶۳-۳۶۲.

۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق)، بزرگ‌ترین فیلسوف مشایی و پزشک نامدار ایران در جهان اسلام بود. وی در ۱۰ سالگی همه قرآن و بسیاری از مباحث ادبی را فراگرفت.



ابروی ما «ی» است، چشم ما «عین» است، خدا علی را روی تمام صورتهای مردم جهان نقش بست.

یک شعر برایتان بخوانم در مدح امیرالمؤمنین من با اینکه خودم هزار و چهارصد و بیست صفحه شعر گفتم، حداقل صد تا دیوان شعرای بزرگ ایران را از زمان فرخی تا حالا ورق زدم، نابترین شعرها را دیدم و نزدیک به چهار هزار بیت شعر از بهترین اشعار حفظ کردم، اما در مدح امیرالمؤمنین زیباتر، خوش ریتم‌تر، از این شعر که برای مرحوم آیت الله حاج میرزا حبیب الله خراسانی^۱ است ندیدم، خودم عاشق این شعر هستم گاهی در ماشین، در قطار، در هواپیما برای خودم می‌خوانم. حال برای شما بخوانم، خیلی مطلب در این شعر است!

روز ازل کادم و عالم نبود	جلوه ای از روی علی کم نبود
آدم اگر چهره نسودی بخاک	بر در پیرم علی، آدم نبود
مرغ گل ار یافت به تن جان و دل	از دم عیسی به جز این دم نبود
نخله مریم نشدی بارور	سایه‌اش ار بر سر مریم نبود
ای که نه گر کِلک تو دادی نظام	دفتر ایجاد منظم نبود
کعبه ز میلاد تو این رتبه یافت	ورنه بدین پایه معظم نبود
در شب معراج که حق با رسول	گفت سخن، غیر تو محرم نبود
کیستی ای آنکه همه عالمی	گر تو نبودی همه عالم نبود
گر ننهادی تو به هستی قدم	نام و نشان ز آدم و خاتم نبود
در ره دل کی بُدی این پیچ و تاب	کر شکن زلف تو را خم نبود
فاش بگو کاوّل و آخر علیست	در دو جهان باطن و ظاهر علیست

→

در ۱۸ سالگی در منطق، طبیعیات (علوم طبیعی) و ریاضیات چیره دست بود. آنگاه به الهیات روی آورد و به خواندن کتاب مابعدالطبیعه ارسطو پرداخت.

۱. میرزا حبیب الله شهیدی (۱۲۶۶-۱۳۲۷ق) معروف به حبیب خراسانی، شاعر، عارف و مجتهد شیعی دوره قاجاریه. وی شاگرد میرزای شیرازی، میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل دربندی بود و از میرزای شیرازی اجازه اجتهاد دریافت کرد و مدتی مقام مرجعیت خراسان را بر عهده داشت.

جلسه چهارم

راه‌های پاک کردن درخت وجود

مَثَلِ دَرَخْتِ پَاكِ وَنَپَاكِ فِي الْقُرْآنِ

یکی از تعبیرهایی که قرآن کریم درباره انسان دارد؛ مَثَلِ زدن انسان به درخت است، به دو درخت هم انسان را خدا مثل زده است، از یک درخت تعبیر کرده به شجره طیبه، از درخت دیگر تعبیر فرموده به شجره خبیثه، درخت پاک؛ درخت ناپاک.

درخت پاک طبق فرموده خداوند درخت بسیار پرمحصولی است و محصولش هم در گرو زمان نیست، که سالی یک ماه، دو ماه میوه بدهد، میوه‌اش دائمی است و درخت ناپاک نه ریشه قوی‌ای دارد که ماندگار باشد و نه میوه به دردخوری دارد، کم است، میوه درخت ناپاک ولی همان میوه ناپاکش اندک است. قابل استفاده برای مردم نیست.

چه کار باید کرد که درخت وجود انسان که پاک به دنیا آمده، پاک کاشته شده، فطری است، جلوه قدرت و علم و حکمت و رحمت و اراده پروردگار است این درخت [پاک باقی بماند؟] از ابتدا ناپاک نیست، خبیث نیست، پاک آفریده می‌شود ولی به دست - به قول پیغمبر - پدر یا مادر یا معلم یا جریان‌ات اجتماعی ناپاک می‌شود. ناپاکی خلقت خدا نیست، آنچه از وجود مقدس او صادر می‌شود نور است و پاکی، ﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾^۱، ﴿وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾^۲؛ اگر ناپاکی سراغت بیاید، آلودگی سراغت بیاید؛ کار خودت است، کار پروردگار نیست.

۱. ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ آل عمران: ۲۶.

۲. ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَمْ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ نساء: ۷۹.

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»؛ خیر، پاکی، محصول دادن، کار خداست اما شرّ و بدی و میوه تلخ نه کار خودت است. حال چه باید کرد که شجره وجود در این دنیا محصول فراوان پیدا بکند؟

راههای تقویت درخت پاک وجودی انسان

الف: قلب را مرکز ایمان به خدا قرار دادن

سه کار باید کرد، یکی قلب را مرکز ایمان به خدا، عشق به خدا، محبت به خدا، تعلق به خدا باید قرار داد و این هم با فهم قرآن و روایات و دعاها و مطالعه کتابهایی که درباره مخلوقات نوشته شده میسر است. دل را باید به وجود مقدّس او گره زد، دل را باید به صاحب دل داد، خانه را باید به صاحبخانه داد!

چه شد که علیؑ، علیؑ شد؟

یک کسی - این حدیث را من فکر کنم در سن بیست و یکی دو سال بود از یک عالم بزرگ تهران شنیدم، یادداشت کردم و بعد دیدم در روایات هست - به امیرالمؤمنین گفت: «بماذا نلت بهذا؟» چه شد علی شدی؟ یک کاری کردی که علی شدی، این راه علی شدنت را به من بگو، این جاده‌ای که طی کردی و علی شدی به من بگو! حتماً دلش می‌خواست از امیرالمؤمنین بشنود، امیرالمؤمنین چگونه علی شد، برود به اندازه ظرفیت خودش، گنجایش خودش یک علی بشود. امیرالمؤمنین علی اکبر الهی است، این سوال کننده دلش می‌خواست یک علی اصغر الهی بشود، هم وزن امیرالمؤمنین که نمی‌توانست بشود، آن گنجایش [و] ظرفیت را نداشت. ولی سؤالش هم سوال بیخودی نبود، راه می‌خواست.

چه شد علی شدی؟ یک کلمه حضرت جواب دادند یک کلمه، فرمودند: «قَعْدْتُ عَلِيَّ بَابِ قَلْبِي»؛ از همان اول زندگی خودم دم در دلم نشستم و هیچ دزدی را، بیگانه‌ای را، غاصبی را، سارق را، خسارت‌زننده‌ای را راه ندادم در دلم؛ علی شدم. آنی که در دلش به روی هر



چهره‌ای باز است، حسد می‌تواند بیاید در این دلش جا خوش بکند، بخل بیاید، حرص بیاید، کبر بیاید، دورویی بیاید، طمع بیاید، بدبینی بیاید، اینها می‌گذارند درخت وجودش میوه‌دار شود؟! ما نهالی که در بهار در باغچه‌مان کاشتیم، اسید پایش بریزیم شکوفه می‌کند؟ برگ می‌کند؟ رشد می‌کند؟

یک زمینی خدا به ما داده به نام دل که اگر به این زمین مایه ایمان، مایه توحید، مایه محبت، مایه عشق به خودش و به انبیاء داده شود، آدم می‌شود یک درخت پرمیوه، همیشه هم میوه دارد زمستان، تابستان، بهار، پاییز. ائمه طاهرین و انبیاء خدا و اولیای الهی مگر محصول دهی‌شان به بشر یک ماه بود، دو ماه بود و بعد تعطیل بود؟! همین الآن شما ببینید؛ امیرالمؤمنین از طریق نهج البلاغه و روایاتش چقدر دارد به جهان محصول میدهد. حال یک عده‌ای احمق هستند و نمی‌آیند میوه این درخت را بگیرند و استفاده نکنند، یک عده‌ای هم با شعورند، آدم‌های صافی هستند، آدم‌های عاقلی هستند، آدم‌های خردمندی هستند می‌آیند زندگی خودشان راه، زن و بچه‌شان راه، کسبشان راه، رفاقتشان راه، کارشان را با فرهنگ امیرالمؤمنین هماهنگ می‌کنند این میوه‌دهی امیرالمؤمنین دائمی است، تعطیل نمی‌شود. قیامت هم امیرالمؤمنین این میوه‌دهی را دارد.

امیرالمؤمنین مصداق «حسنه» در آیه «رَبَّنَا اتِّنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»

شاید بیشتر شما این روایت را نشنیده باشید! یک بزرگواری به حضرت صادق علیه السلام گفت، گفت: یا بن رسول الله! آن عمق **«رَبَّنَا اتِّنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِتَاعًا ذَابَ النَّارُ»**^۱ را برای من بگو! این حسنه در دنیا چیست؟ کلمه حسنه هم تنوین ندارد به قول ما طلبه‌ها نکره است، الف و لام ندارد، همین که خدا برای کلمه حسنه الف و لام نگذاشته، نشان می‌دهد که این حسنه حسنه عظیمی است، بزرگی است، ما نمی‌توانیم قیمتش را ارزیابی بکنیم، حسنه در دنیا بی‌الف و لام است، حسنه در آخرت هم بی‌الف و لام است، معلوم می‌شود حسنه آخرت هم مثل حسنه دنیا عظیم است.

۱. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا اتِّنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِتَاعًا ذَابَ النَّارُ» بقره: ۲۰۱.

«رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»، امام صادق فرمود: آن حسنه واقعی خدا در دنیا که به بندگان عطا کرده یا آنهایی که می‌گویند: به ما عطا کن! امیرالمؤمنین است، این حسنه دنیای خدا، امیرالمؤمنین را عطا کرده برای چه؟ برای اینکه بندگان مأموم امیرالمؤمنین از کار دربیایند، وقتی مردم زنشان، مردشان، پیرشان، جوانشان، وزیرشان، وکیلشان، دولتشان پیرو امیرالمؤمنین باشند؛ رنگ علی را می‌گیرند، بوی علی را می‌گیرند، پاکی پیدا می‌کنند. این حسنه دنیا.

گفت: یابن الرسول الله! حسنه آخرت چیه؟ فرمود: اینکه از قبر درآیی خدا دستت را بگذارد در دست علی، هر کجا علی می‌رود تو را با خودش ببرد، این حسنه آخرت است. امام صادق می‌خواهند بفرمایند: درخت وجود امیرالمؤمنین کلّ میوه‌های عقلی و قلبی و معنوی و عرشی و ملکوتی و فرشی را دارد، پیروی امیرالمؤمنین به همه این میوه‌ها می‌رسد در حدّ خودش.

چگونگی یاری کردن امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام خود حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: جان نکنید مثل من بشوید، یقه پاره نکنید هم وزن من بشوید. «أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ»؛ شما در دنیا هم تا قیامت زنده بمانید؛ هم وزن من نمی‌شوید؛ چون یک گنجایشی من دارم، یک گنجایشی شما، یک ظرفیتی من دارم، یک ظرفیتی شما؛ اما یک کاری می‌توانید بکنید، می‌توانید تا آخر عمرتان در چهار برنامه یار من باشید، کمک کار من باشید، مددکار من باشید، همسفر من باشید، «وَلَكِنْ أَعِينُونِي بِوَعْدٍ»؛ شما می‌توانید پاکدامن باشید، سالم از شهوات حرام زندگی بکنید، وقتی که پاکدامن باشید؛ می‌شوید یار علی، همراه علی، همراز علی، همسفر علی، «وَ اجْتِهَادٍ»؛ من را یاری کنید با زرنگی، با توانمندی، با قدرت، با کوشیدن، با زحمت مثبت کشیدن و خلاصه با دو چیز عبادت خدا و خدمت به خلق خدا، این معنی اجتهاد است. عبادت خدا

۱. «أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَعْدٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عَفْهِ وَ سَدَادٍ» نهج البلاغه

(للصّحی صالح)، ص ۴۱۷



هم همین نماز جماعت امشب و روزه یک ماه و نیم دیگر ماه رمضان نیست، خدا عبادت بدنی دارد، عبادت مالی دارد، عبادت اخلاقی دارد، عبادت حالی و قلبی دارد، امیرالمؤمنین می‌فرماید: اجتهاد داشته باشید! عبادت همه جانبه، کوشش مثبت همه جانبه، این دو. «وَعَفْهٌ»؛ زبانتان را، چشمتان را، گوشتان را، شکم‌تان را، شهوتتان را، دستتان را، پایتان را با کمر بند نورانی عفت ببندید که به طرف حوزه شیطان اینها فرار نکنند! چشمتان هرز نشود، گوشت کنار هر صدای نابابی، هر غیبتی، هر تهمت‌ی، هر دری‌وری ورود بنشیند، زیانت میداندار باطل‌گویی نشود، دستت کارخانه تولید شرّ برای مردم نشود، قدمت به مراکز گناه نبردت، شکمت هم مال حرام قبول نکند! این عفت است. علمای بزرگ علم اخلاق می‌گویند: هر عضوی از هفت عضو وجود عفت ویژه خودش را دارد. «وَسَدَادٍ»؛ آدم پابرجایی باشید، آدم استواری باشید، حزب باد نباشید! پابرجای در حقایق و در دین و در توحید و در نبوت و در امامت باشید از هر طرفی باد می‌وزد مثل پشه نیفتید در امواج باد هر کجا دلش بخواهد باد ببردتان.

ضرورت در نظر گرفتن خداوند و پرهیز از حزبی کار کردن

عیبی ندارد در محضر حضرت معصومه علیها السلام تعبیر بکنم حرف امیرالمؤمنین که دار و دسته‌ای و گروه‌گرا و حزبی نباشید، مستقیم با خدا کار کنید، آنجایی که به نفع کشور است؛ قدم بردارید! نیست؛ قدم برندارید! آنی که خود و خدا به نفع خانواده‌تان است، انجام دهید! حرفی که سازنده خیر دنیا و آخرتتان است؛ بزنید! آدمهایی نباشید که با شتاب در همه چیز قضاوت بکنید! شما نمی‌توانید علی بشوید؛ چون ظرفیتش را ندارید، اما می‌توانید شیعه علی بشوید، این را نمی‌توانید بگویید: نمی‌توانیم. کسی اگر بگوید: من نمی‌توانم شیعه واقعی علی باشم به پروردگار تهمت زده، پروردگار برای چه امیرالمؤمنین را بعد از پیغمبر به عنوان امام واجب‌الاطاعه معرفی کرده؟ برای اینکه ملت مأموم بشوند، امام برای سیوررت جامعه است، برای گشتن جامعه است که با وجود امام مردم از شیاطین برگردند و همه روی وجودشان را به امام قرار بدهند. این سیوررت است.

ب: تقویت ایمان

(۱) به واسطه بیان مسائل آفرینش

یک راه پرمبوه شدن این درخت ایمان است، باور است، این باور هم یا آدم باید برود سراغ یک استاد انتقال به او بدهد، با آیات قرآن، با روایات، با دعاها، با بیان مسائل آفرینش، با بیان مسائل وجود خودش، ایمان را انتقال بدهد، این حرفها را بزند بعد به او بگوید: خدا این است که گفتم، این است. خدا وجود مقدسی است که از دو گاز آتشین، دو تا اُکسیژن [و] یک هیدروژن که اگر اینها را جدا جدا در شیشه بکنند هیدروژن و اُکسیژن را، یکیشان می‌سوزاند، آتش است، یکیشان هم می‌سوزد. دیدید کپسول‌های بزرگ را در انبارهای آهن فروش‌ها، کپسول اُکسیژن، سر شلنگ را می‌آید آن پیچش را کم می‌کند که خروجی اُکسیژن تنگ بشود، یک شعله آبی پر قدرتی از سر شلنگ می‌آید بیرون، آهن بیست و چهار را می‌برد. این اُکسیژن است. هیدروژن هم می‌سوزد، این دو تا را خدا با هم قاطی کرده شده آب خنک. اگر خدا قاطی نکرده این دو تا را چه کسی قاطی کرده؟ پیدا کردن خدا که کاری ندارد، خیلی ساده است! امیرالمؤمنین می‌فرماید: خدا کسی است که با یک ذره گوشت نه همه‌اش، با یک ذره گوشت نوک زبان به شما صحبت کردن و سخن گفتن داده به هر زبانی که دلتان می‌خواهد، انگلیسی، فرانسه، عربی، مالیایی، آفریقایی، فارسی با یک ذره گوشت نوک زبان. چه کسی کرده این کار را؟ و با دو سه تا استخوان که داخل گوش است کاری کرده که شما هر جور صدایی رامی‌شنوید، با دو سه تا تکه استخوان، استخوان‌های داخلی، چون گوش سه قسمت است: خارجی، میانی، داخلی، خارجی هم این لاله گوش است، اگر نداشتیم؛ صداها تنظیم نمی‌شد به گوش ما، نوسان‌های عجیبی داشت و یک جوری هم ساخته که نه استخوان است، نه گوشت نرم است، غضروف است که اگر شب خوابیدی روی متکا، روی فرش، روی سنگ، ده دفعه کله‌ات غلتید؛ نشکند. اگر استخوان نازک بود که با یک غلت می‌شکست و دور می‌افتاد، اما شما صد دفعه تا صبح بغلت؛ گوشت نمی‌افتد کار کیست؟



آنی که می‌گوید: عالم خدا ندارد بگو؛ باشه خدا ندارد. تو آدرس آنی که این گوش و نوک زبان را ساخته به من بده که کیست؟ اصلاً جوابی ندارد بدهد جز اینکه بگوید: یک عالم، یک قادر، یک توانمند که خدا همان است.

۲) مطالعه در قرآن و فهم روایات توحیدیه

یا با مطالعه در قرآن یا فهم روایات توحیدیه، مثل روایات جلد اول اصول کافی یا دعاها، خیلی راحت آدم خدا را می‌فهمد، می‌یابد، نتوانست خود آدم، به یک معلم دلسوز می‌گوید: آقا! خدا را به من القا کن! این ایمان که بیاید دو تا کار می‌کند، این ایمانی که قرآن می‌گوید، یک کار آن ایمان مثل موتور یک کارخانه است، آدم را وادار می‌کند به عبادت و خدمت، یک کار این ایمان هم ترمز است که آدم تا با گناهان بدنی و مالی و اجتماعی و اخلاقی برخورد می‌کند، آن ایمان ترمز آدم را می‌کشد که آدم نیفتد در دردسر عذاب قیامت. هم موتور است، هم ترمز است.

حال ایمان امیرالمؤمنین چه ایمانی بود؟ یک گوشه‌اش را من دیشب برایتان عرض کردم، آنهایی که بودند واقعاً اعجاب انگیز بود ایمان امیرالمؤمنین، این یک مایه پرثمر شدن درخت وجود است، مایه دیگرش هجرت است، مایه دیگرش هم جهاد است، ولی من این ایمان را بیشتر می‌خواهم توضیح بدهم اگر خدا بخواهد با یک نکته بسیار مهم درباره امیرالمؤمنین ایمانش، فردا شب عرض می‌کنم روز ولادت بود و دیگر جا ندارد من ذکر مصیبت بکنم. فردا شب که شب وفات قهرمان کربلا زینب کبری است، مفصل برایتان ذکر مصیبت می‌کنم با توفیق خدا و لطف پروردگار.

دعای آخر سخنرانی

خدایا از ایمان امیرالمؤمنین به همه ما بچشان! خدایا از هجرت باطنی امیرالمؤمنین به ما بچشان! خدایا از جهاد امیرالمؤمنین به ما بچشان! خدایا ما و زن و بچه‌ها و نسل ما را تا قیامت از شر هر شیطان و گناهی حفظ فرما! دین ما، کشور ما، این ملت بزرگوار با آبروی

زندگی انسان در سیر الی الله

ما، مرجعیت ما، رهبری ما، محراب و منبر ما، محرم و ماه رمضان ما را از حوادث حفظ فرما! به حقیقت حضرت معصومه علیها السلام امام زمان را امشب در همین لحظه دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده! شرّ کفر را از سر ملت اسلام ریشه کن کن! عاقبت همه ما را عاقبت امیرالمؤمنین قرار بده!

جلسہ پنجم

حقیقت ایمان و آثار آن

ایمان

کلام در سه مسأله بود: ایمان امیرالمؤمنین، هجرت امیرالمؤمنین، جهاد امیرالمؤمنین. این ایمانی که در قرآن مجید مطرح است، کراراً هم آیاتش را قرائت کردید، ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۱، این جمله در قرآن کریم کم نیست، در تمام سی جزء قرآن کریم «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» ذکر شده است.

ایمانی که شک در آن راه ندارد

این ایمانی که این همه در قرآن کریم آمده ایمان به چیست؟ در سوره مبارکه بقره از آیه ۱۷۷ به دست می‌آوریم که متعلق این ایمان پنج حقیقت است، خداوند بزرگ مرد و زنی را به ایمان معرفی می‌کند و قبول دارد که قلبشان به این پنج حقیقت، حال یا از طریق تحصیل علم یا از طریق به قول امیرالمؤمنین - وقف کردن گوششان به علم به دست می‌آورند.

تحصیل می‌کنند، عالم می‌شوند، نسبت به این پنج حقیقت به یقین می‌رسند، یقینی که در هر شکّی و تردیدی به رویش بسته است، یک یقینی که با هیچ خطری ضربه نمی‌خورد، زخم نمی‌خورد، این مطلب هم در خود قرآن است، ایمانی که شکّی عارضش نمی‌شود، ایمانی که زخم نمی‌خورد، نورش کم نمی‌شود، چراغش در دل نمی‌شکند، خاموش

۱. بقره: ۲۷۷.

نمی‌شود. اگر همه مردم دنیا یک طرف بایستند و با اصرار و با لعاب علمی ضد این پنج حقیقتی که در آیه صد و هفتاد و هفت مطرح است، حرف بزنند و یک مؤمن واقعی هم یک طرف باشد، فرض بکنید؛ شش میلیارد نفر یک طرف، دارند با لعاب علمی علیه این پنج حقیقت باطل گویی می‌کنند، وسوسه می‌اندازند، سفسطه می‌کنند، قرآن مجید می‌گویند: به این ایمان زخم نمی‌خورد و این مؤمنی که ایمانش را از طریق کتاب خدا، روایات، دعاها، زبان عالمان ربّانی کسب کرده است، در خطر قرار نمی‌گیرد.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ» در سوره حجرات است، «الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا»،^۱ ترتیب به معنای شک و دودلی. که آدم به این نقطه برسد که حالا حق است یا نه؟ نبوت درست است یا نه؟ امامت درست است یا نه؟ قرآن مجید می‌فرماید: مؤمن دچار این تردید نمی‌شود، «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»؛ بعد از اینکه یک ایمان درست صحیح، قوی به پروردگار عالم و به پیغمبر پیدا کرد؛ آن ایمان تا زمان بیرون رفتنش از دنیا و ورود به برزخ برایش سالم می‌ماند، آخرت هم کنار درخت این ایمان می‌نشیند و تا ابد بهره می‌برد.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ»، این «إنما» خیلی حرف در آن است، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ»، مؤمنون فقط کسانی هستند که وقتی دلشان به خدا و به پیغمبر خدا گره می‌خورد از راه تحصیل صحیح یا گوش دادن به زبان عالمان ربّانی این ایمان گره‌اش دیگر باز نمی‌شود به هیچ عنوان.

مختصری از زندگینامه علامه حلی

یکی از بزرگترین علمای ما علامه حلی^۲ است، شخصیت نمونه‌ای است، حدود هشتاد سال عمر کرد از زمان خودش تا الآن به تمام حوزه‌های علمیه شیعه و به علم حق دارد و آدم

۱. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» حجرات: ۱۵.

۲. حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶ق) معروف به علامه حلی فقیه و متکلم شیعه در قرن هشتم هجری بود. او بیش از ۱۲۰ کتاب در رشته‌های مختلف علمی مثل اصول، فقه، تفسیر، منطق، کلام و رجال نگاشته است که برخی از آن‌ها در حوزه‌های علمیه شیعه جزو منابع تدریس و تحقیق به



درک نمی‌کند خدا به این گونه انسان‌ها چه توفیق ویژه‌ای عنایت کرده! در سنّ سیزده سالگی مجتهد جامع الشرائط شد، در این هشتاد سال سنّ پانصد و بیست و سه جلد کتاب علمی نوشت، شما این پانصد و بیست و سه جلد را در سالن خانه‌تان بچینید، ببینید جا می‌گیرد یا نمی‌گیرد. ۵۲۳ جلد [نوشته است]، چه وقتی استراحت کرده؟ چه وقتی زن و بچه‌داری کرده؟ چه وقتی عبادت کرده؟ چه وقتی کار مشکل‌داران را راه انداخته؟ همه اینکارها را هم کرده و در لابلای این همه کارها ۵۲۳ جلد کتاب علمی هم نوشته، یک فرزند هم تربیت کرد معروف به فخرالمحققین^۱ که از نظر علم و دانش از پدرش کم نداشت، یکی از قسم‌های قرآن این است: ﴿وَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ﴾^۲؛ قسم به پدر و به فرزند این پدر، حتماً یکی از آنهايي که مورد قسم پروردگار است علامه حلی و فرزندش است.

کیفیت ایمان علامه حلی

فخر المحققین می‌فرماید: لحظات آخر عمر پدرم علامه حلی بود، من هم کنار بسترش نشسته بودم، ببینم چطور می‌دهد، چطور می‌میرد. به او گفتم: پدر می‌دانی لحظات آخر را دارید طی می‌کنید؟ فرمود: آره پسر! من چند دقیقه دیگر از دنیا می‌روم. گفتم: پدر جان! بگو: «لا اله الا الله» چشمش خیره شد و با صدای بلند گفت: نه! تمام وجود من را وحشت گرفت. چطور می‌شود یک عالمی، یک فرزانه‌ای، یک نخبه‌ای، یک

→

شمار می‌آیند. او در گسترش فقه شیعه نقشی مهم داشت و نیز مبانی کلامی و اعتقادی شیعه را با تکیه با مبانی عقلی تبیین کرد. کتاب‌های باب حادی عشر و کشف المراد او که شرح تجرید الاعتقاد خواجه طوسی است جزء منابع اصلی مطالعه اعتقادات شیعیان به شمار می‌رود. نهج الحق و کشف الصدق، خلاصه الاقوال، الجوهر النضید، تذکره الفقهاء، قواعد الاحکام و مختلف الشیعه معروف‌ترین آثار اویند.

۱. محمد بن حسن حلی مشهور به فخر المحققین (۶۸۲-۷۷۱ق) از فقیهان شیعه در قرن هشتم قمری. او فرزند علامه حلی بود و در دوران نوجوانی به درجه اجتهاد رسید. فخرالمحققین در فقه، اصول فقه و کلام تألیفاتی دارد که بسیاری از آنها تکمیل آثار پدرش علامه حلی است. مشهورترین اثر او ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد نام دارد که مورد توجه فقیهان دوره‌های بعد از او قرار گرفته است.

۲. بلد: ۳.



انسانی که مؤلف ۵۲۳ جلد کتاب است، در برابر «لا اله الا الله» می‌گوید: نه! چرا می‌گوید نه؟ چه شده؟ دوباره تلقینش کردم. دوباره هم گفتم: نه! بلند شدم رفتم اتاق کناری، دو رکعت نماز خواندم، متوسل به پروردگار شدم، گفتم: خدایا! به این پیرمرد عالم رحم کن! برگشتم. گفتم: آقا بگوئید: «لا اله الا الله». گفتم: پسرم! همه وجود من می‌گوید: «لا اله الا الله». گفتم: آقا! من دوبار تلقینت کردم. چرا گفتی نه؟ فرمود: به تو نگفتم، شیطان مجسم شده بود به من گفتم: علامه وقت خیلی سختی است، من را قبول کن، من بدم مرگ را بهت آسان کنم. گفتم: نه! دوباری که گفتم: نه! فرار کرد. من به شیطان گفتم: نه! این آدم یک عمر به شیطان گفته بود: نه! که حال وقت مردنش راحت به شیطان گفت: نه!

حقیقت ایمان، آره گفتن به خداست

این از آثار ایمان است، ایمان آره گفتن به خداست، «ءَامِنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، عملوا الصالحات آره گفتن به خداست، نه گفتن به شیطان همان «يَتَّقُونَ»^۱ است، «يَتَّقُونَ» در قرآن اغلب فعل مضارع است، همواره به شیاطین می‌گویند: نه! ما دامن آلوده به فرهنگ شما نمی‌کنیم و زیر بار حرف‌هایتان، مطالبتان، فرهنگ‌تان، وسوسه‌تان، سفسطه‌تان، نمی‌رویم. تقوا به معنای نه گفتن، عمل صالح به معنای آره گفتن. این نوع ایمان گره غیر قابل باز شدن، به خدا گره خوردن و باز نشدن این گره. قرآن مجید می‌گوید: ایمان به پنج حقیقت، «بِاللَّهِ»؛ خدا «وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ قیامت، «وَ الْمَلَائِكَةِ»؛ فرشتگان، «وَ الْكِتَابِ»؛ قرآن نازل شده، «وَ النَّبِيِّنَ»^۲؛ صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، اینها باید چراغ خاموش نشدنی دل باشند، چراغی که هیچ بادی و هیچ طوفانی خاموشش نکند.

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ وَعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

بقره: ۱۷۷.



ایمان حقیقی اصحاب امام حسین علیه السلام

در فرمایشات امام دوازدهم است، می‌فرماید: شب عاشوراء که زینب کبری هم مشرف به این جلسه بود، ابی‌عبدالله علیه السلام بعد از نماز مغرب و عشاء هر هفتاد و یک نفر را دعوت کرد در خیمه خودش، یک جلسه شد، گوینده ابی‌عبدالله علیه السلام، مستمع هفتاد و یک نفر، آن روزگار هم بیشتر از این امام حسین مستمع نداشت، اگر داشت می‌آمدند؛ کربلا، بقیه گوش‌ها را به شیطان فروخته بودند، مجانی هم فروخته بودند. بلند شد یک سخنرانی کرد، من که خودم منبری هستم می‌فهمم این سخنرانی در چه حالی صورت گرفته که در طول تاریخ بشر آن شب آرامتر از این سخنران وجود نداشته، من از خانه می‌آیم بیرون بروم منبر، بچه‌ام از دندان درد دارد زار زار گریه می‌کند، نگران هستم می‌آیم یک ربع هم منبر را کمتر می‌کنم، مضطرب هستم، به سرعت می‌روم سراغ بچه‌ام در منبر هم حواسم متمرکز نیست، امام حسین می‌داند فردا تمام این هفتاد و یک نفر قطعه قطعه می‌شوند، هشتاد و چهار زن و بچه اسیر می‌شوند، اما یک حالی در این سخنرانی آدم می‌بیند انگار امام این هفتاد و یک نفر را در فردوس اعلی دعوت کرده و پای منبرش نشانده و در فردوس اعلی برایشان منبر رفته. اینقدر آرام، مطمئن، شاد، راحت، بی‌دغدغه، بی‌اضطراب، همین هم میوه ایمان است، همین حال.

بعد از سخنرانی یا قبل از سخنرانی، امام زمان علیه السلام می‌فرماید: به هر هفتاد و یک نفر فرمود: راه باز است، کسی هم به شما کاری ندارد، این سی هزار نفر برای کشتن من آمدند، من بیعتم را از شما برداشتم که قیامت هم گیر نباشید، در تاریکی شب بلند شوید برگردید شهرهایتان نمانید! فکر هم نمی‌کنم هیچ پیغمبر و امامی به یارانش گفته باشد: من بیعتم را از شما برداشتم. بیعتم را از شما برداشتم، نگران قیامت‌تان نباشید گیر نمی‌افتید، آنجا من هستم، اگر گفتند چرا رفتید؟ می‌گویم: من گفتم بروند راضی هستم.

چند تا بچه بیشتر در این‌ها نبودند، بقیه زن داشتند، بچه داشتند، خانه داشتند، مغازه داشتند، عشیره و قبیله داشتند، موقعیت داشتند، آدم‌های مهمی بودند، یک دانه پابرنه گدا و ندار در اینها نبود. هیچ کس از جایش بلند نشد، این ایمان است، امام یک مقدار سکوت کردند، ایستادند، امام زمان می‌گوید: یکی از جا بلند شد، اولین نفر، گفت: یا بن رسول الله!



فردا چند بار ما را می‌کشند؟ ابی‌عبدالله فرمود: یک بار هر آدمی را یک بار می‌کشند، آدم یک جان دارد یک بار هم می‌میرد و یک بار هم کشته می‌شود، یک بار می‌کشند. گفت: حسین جان! اگر فردا هزار بار من را بکشند و هر بار جنازه‌ام را تکه تکه کنند و بعد این قطعه‌های بدن من را بیندازند در آتش بسوزانند تا خاکستر بشود، بعد این خاکستر من را به باد بدهند، هزار بار هر بار که خدا من را زنده کند باز می‌گویم: حسین را می‌خواهم. این ایمان است، این خداشناسی است، این پیغمبرشناسی است، این قرآن‌شناسی است، این امام‌شناسی است، همه معرفت - می‌فهمم چی می‌گویم - همه معرفت در این هفتاد و یک نفر جمع بود لذا اینکه پیغمبر می‌گوید: مرکب علمایی که می‌نویسند فقه و روایت و کتاب برای هدایت مردم افضل از خون شهیدان است، این روایت این هفتاد و دو تا را نمی‌گیرد؛ چون این هفتاد و دو نفر عالم شهیدند، نه عامی شهید. معرفتشان به خدا و به ابی‌عبدالله از کلّ عالمان دنیا سنگین‌تر بود، بیشتر بود، نورانی‌تر بود.

حقیقت برّ، انسان مؤمن است

این ایمان پنج تا چراغ است در دل، چراغدان ایمان قلب است، ایمان به خدا، قیامت، فرشتگان، قرآن، انبیاء، حال یک نکته خیلی مهم از این آیه عنایت کنید! پروردگار می‌فرماید: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾^۱، «لَيْسَ الْبِرُّ» بعد می‌گوید: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ»؛ برّ از نظر من خدا وجود کسی است که پر از ایمان به خدا به قیامت، به ملائکه، به قرآن و به همه انبیاست. «الْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ»؛ برّ خود آن انسانی است که این پنج حقیقت در اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام عین ایمان است

معنایش این است که امیرالمؤمنین خود ایمان بوده، خود ایمان به خدا، خود ایمان به قیامت، خود ایمان به ملائکه، خود ایمان به قرآن، خود ایمان به محمد ابن عبدالله و همه



انبیا گذشته. یک بار دیگر عنایت بفرمایید! من یک وقت می‌گویم: برادران! خواهران! فلانی آدم مؤمنی است، رفته تحصیل ایمان کرده، نداشته بچه که بوده نداشته تحصیل کرده، می‌گویم: مؤمن شده. یک وقت می‌گویم: سرپای وجود این آدم را می‌بینی؟! این عین ایمان است، امیرالمؤمنین نه اینکه مؤمن شده به خدا و پیغمبر و قیامت و فرشتگان و قرآن مجید، امیرالمؤمنین توحید تام است، امیرالمؤمنین خودش قیامت تام است، خودش فرشتگان تام است، خودش روح، نفس و حقیقت پیغمبر است نه اینکه پیغمبر را پیدا کرده، اخلاقش را دیده، معجزاتش را دیده، گفته: من علاقه پیدا کردم می‌خواهم به تو مؤمن بشوم. اصلاً امیرالمؤمنین انعکاس وجود پیغمبر است و امیرالمؤمنین مصداق عینی کل قرآن مجید است. نه عالم به قرآن است، خود قرآن است ولی به صورت قرآن انسانی. خود فرشتگان است به صورت انسان فرشته‌ای، همه انبیاء الهی است. طبق آیه **نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ** **أَبْنَاءَ كُرُوسَاءَنَا وَنِسَاءَ كُرُوسَائِنَا وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمُ**^۱، «أنفس» جمع است، «نا» ضمیر جمع است، کاملاً آیه نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین وزن بالاتر از همه انبیاء را دارد، هم وزن پیغمبر است و پیغمبر به تنهایی همه انبیاست. این ایمان امیرالمؤمنین است.

آثار ایمان

ماجرای مرحوم شیخ عبدالکریم حائری و درخواست جهت مرجعیت
مرحوم فشارکی

یکی، دو تا از آثار ایمان را برایتان بگویم، که خیلی مهم است، خیلی! این حوزه قم مؤسس آن و بناگذارش آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری^۲ است، حاج شیخ عبدالکریم گذشته از علم و مرجعیت و فقاہت و اصولی بودن و مربی بودن و

۱. **﴿مَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ تُبْتَلُونَ﴾**

فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴿بقره: ۶۱﴾

۲. عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق) معروف به آیت الله مؤسس از مراجع تقلید شیعه، بنیانگذار و زعیم حوزه علمیه قم از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۵ ش بود.

متخلّق بودن به اخلاق عاشق ابی‌عبدالله بود، محل درسش هم همین مسجد بالا سر بود، همینجایی که دفن است، صندلی درسش همین جا بود، شنبه تا چهارشنبه درس می‌داد اما قبل از اینکه درس را شروع بکند می‌نشست روی منبر یک نفر کنار منبر باید هر پنج روز شنبه تا چهارشنبه با عجله نه خیلی با متانت روضه ابی‌عبدالله بخواند ایشان روی منبر سیر گریه کند، اشکش که از محاسنش می‌ریخت؛ درس را شروع می‌کرد. دو تا دانه کتاب هم با دست خودش نوشته که من از خانواده‌اش پرسیدم گفتند: همین است که می‌گویی. حال تو شنیدی ما دو تا کتاب پیشمان است، دو تا کتاب یک کتاب صلاه دارد، یک کتاب دُرر دارد در اصول فقه، اینها هر کدامش حدود سیصد صفحه است یا یک خرده کمتر یا یک خرده بیشتر از صفحه اول این دو تا کتاب تا آخر روی تمام صفحاتش سر صفحه نوشته: یا حسین! این مرد عاشق. این مرد فقیه، این مرد جامع الشرائط، ایشان می‌فرمودند به چه کسی گفتند؟ به همان روضه‌خوانی که برایش روضه می‌خواند که از شاگردهایش بود، آن روضه‌خوان به چه کسی گفته؟ آن روضه‌خوان بعدها آمدند تهران از علمای رده اول تهران بود، قرآن را هم ترجمه کرد، حدود هشتاد سالش بود، من هم وقتی طلبه شدم و منبری شدم، زیاد با او هم منبر بودم، او برای من گفت، به یک واسطه. مرحوم آیت الله حائری به ایشان گفته بود، ایشان هم به من گفتند. ایمان، خداواری، آیت الله حائری به این آقا فرموده بودند: وقتی میرزای شیرازی^۱ صاحب معروف تحریم تنباکو از دنیا رفت من، من

→

حائری سال‌های طولانی در حوزه علمیه کربلا، سامرا و نجف تحصیل کرد. او در سال ۱۳۳۳ق/۱۲۹۳ش برای همیشه به ایران بازگشت و در ابتدا به اداره حوزه علمیه اراک مشغول شد. آیت‌الله حائری در سال ۱۳۴۰ق (۱۳۰۱ش) به دعوت عالمان قم، به آن شهر رفت و با شکل دادن به حوزه علمیه قم و بر عهده گرفتن ریاست آن، در قم ماندگار شد.

۱. سید محمدحسن حسینی (۱۲۳۰-۱۳۱۲ق) (۱۱۹۴-۱۲۷۳ش) مشهور به میرزای شیرازی، میرزای بزرگ و میرزای مجید، از مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم بود که فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد.

میرزای شیرازی پس از درگذشت شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۴۳ش، به مرجعیت رسید و تا پایان عمر به مدت سی سال مرجع واحد شیعیان بود. او شاگرد خاص و مورد علاقه شیخ انصاری بود. شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم، آخوند خراسانی، شیخ فضل الله نوری، میرزای نائینی و محمدتقی شیرازی مشهور به میرزای دوم از شاگردان وی بودند. میرزا رساله‌های فقهی و اصولی

←



حاج شیخ عبدالکریم و هم درسی‌ام حاج میرزا حسین نائینی^۱ که هر روز هم اسم نائینی در درسهای خارج برده می‌شود، یک شخصیت فوق العاده علمی بوده نائینی! علمی فوق العاده! بیشتر آنهایی که پیشش درس خواندند، مرجع شدند افتخار می‌کردند ما شاگرد نائینی هستیم. افتخار، حاج شیخ عبدالکریم فرمودند: من و هم مباحثه‌ای من میرزا حسین نائینی یک جلسه گرفتیم دوتایی‌مان که بعد از میرزای شیرازی أعلم علمای شیعه که برای مرجع تقلید شدن باید معرفی‌اش بکنیم و خیال جامعه شیعه را راحت بکنیم کیست؟ دوتایی به این نتیجه رسیدیم که امروز در عراق، در ایران، در مراکز دیگر أعلم علمای شیعه که بسیار آدم دقیقی است آقا سید محمد فشارکی است که گفت: هر دو ما هم پیشش درس می‌خواندیم.

بلند شدیم رفتیم در خانه‌اش، در زدیم، آمد دم در، دید دو تا از شاگردهای نابش هستیم، دو تا از شاگردهایی که به علم قبولمان دارد، فرمود: بفرمایید داخل! گفتند: نه داخل نمی‌خواهیم بیاییم. شما ما دو تا را مجتهد می‌دانی؟ گفت: بله! گفتیم نظر ما دو تا مجتهد این است که امروز أعلم علمای شیعه شما هستید، می‌خواهیم معرفی‌تان کنیم در عراق، در ایران، در پاکستان، در جاهای شیعه‌نشین. فرمود: حق ندارید من را معرفی کنید! گفتیم: أعلم را باید معرفی کرد! گفت: من اعلم بودن خودم را قبول دارم، دیگران هم به من گفتند: تو اعلم هستی. اما حق ندارید من را معرفی کنید! چرا آقا؟ شیعه مرجع می‌خواهد، شیعه تکیه‌گاه می‌خواهد، فرمود: هستم ولی من را معرفی نکنید؛ چون من اعلم هستیم،

→

متعددی تألیف کرد و بر کتاب‌هایی فقهی و اصولی به‌ویژه تعلیقه‌های شیخ انصاری برای مقلدانش، حاشیه زده است. همچنین فتاوی گردآوری شده او و نیز تقریرات درس‌های فقه و اصولش نیز چاپ شده است.

۱. محمد حسین غروی نائینی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق/۱۲۴۰-۱۳۱۵ش)، از فقیهان و اصولیان شیعه قرن چهاردهم و از علمای طرفدار نهضت مشروطه. نائینی دانش آموخته حوزه‌های اصفهان، سامرا و نجف بود و نزد جهانگیرخان قشقایی، میرزای شیرازی، آخوند خراسانی تلمذ کرد. وی پس از محمدتقی شیرازی، به همراه سید ابوالحسن اصفهانی عهده دار مرجعیت شیعه شد. شهرت علمی نائینی بیشتر به خاطر اصول فقه است. او از شارحان مکتب شیخ انصاری است و سید ابوالقاسم خویی مهمترین شاگردش بود.

ولی مدیریت ندارم برای من قبول مرجعیت حرام است؛ چون من هنر کارگردانی جامعه شیعه را ندارم و این آیه را خواند و اشکش ریخت و در را بست. آیه در سوره قصص است. ﴿تِلْكَ الدُّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱، گفت: اگر من قبول بکنم؛ می شوم اهل علو و فساد «و العاقبه للمتقين»، من را نفرستید جهنم! این ایمان است.

حرفم تمام. البته حرف در زمینه ایمان که خیلی است. در همین قسمت اول ایمان بالله من دو سه تا قطعه ناب دیگر دارم که به خواست خدا در جلسه حالا یا فردا شب یا شب بعد بیان می کنم، اگر فردا شب بنایم نباشد؛ عظمت و ارزش کمیل و دعای کمیل را توضیح بدهم.

دو محلّ که بر زینب کبری خیلی سخت بود!

دو جا در این حادثه کربلا خیلی برای زینب کبری سخت بود با اینکه اقیانوس تحمّل و صبر بود. - من شخصیت با عظمت او را خیلی جدید فردا در بیت ایت الله العظمی وحید توضیح می دهم که چه کسی بوده زینب کبری و آنجا می گویم: - ایشان دارای مقام عصمت بود، عصمتی هم وزن فاطمه زهرا. یک جا که خیلی به او سخت گذشت، فکر می کنید گودال بود؟ نه! در بارگاه یزید بود آن وقتی که یزید با چوب به لب و دندان سر بریده حمله کرد، یکی هم سر بازار کوفه جایی که چهار سال پدرش حاکم بود، حال مردم این شهر او را به اسارت گرفتند، خیلی سخت است! عزیزترین افراد را اشرار به اسارت بگیرند. این خیلی سخت است!

در محمل نشسته بود، شروع کرد به سخنرانی برای ساکت کردنش یک مرتبه دید محملش روشن شد، سرش را آورد بیرون، نور از کجاست؟ خورشید از کجا طلوع کرده؟ دید خورشید از سر نیزه طلوع کرده.



جلسه هشتم

اهمیت دعای کسب و آثار آن

مقدمه: اعزاز امیرالمؤمنین به یمن جهت تبلیغ دین

وجود مبارک رسول خدا ﷺ به درخواست مردم یمن که یک مبلغ برای یاد دادن تعالیم الهی به مردم به یمن بفرستند، امیرالمؤمنین را که در سنین بیست و شش، هفت سالگی به سر می بردند، برای تبلیغ دین خدا انتخاب کردند و به یمن فرستادند. مدّت اقامت امیرالمؤمنین را در یمن نمی دانم چه مدّت بوده، جایی ندیدم، ولی این مبلغ الهی، این مبلغ ملکوتی، این مبلغ عرشی و این مبلغی که سراسر وجودش دریایی از اخلاص موج می زد و علمش علم کتاب بود و علم پیغمبر، در مدّتی که در یمن تبلیغ دین کردند و به قول ما منبر رفتند و در جلسات مردم یمن شرکت کردند؛ نفس حضرت، علم حضرت، اخلاص حضرت، عمل حضرت یمنی هایی را که شایستگی نشان دادند در اوج ایمان و تربیت و اخلاق قرار داد که البته هر مبلغی، هر منبری در حد ظرفیت خودش باید این آثار را سخنش، منبرش در مردم بگذارد.

منبر و سخنرانی مورد قبول خداوند

کتاب خدا منبری را قبول دارد و سخنرانی را قبول دارد که نتیجه منبرش و نتیجه کارش بنا به آیات سوره توبه ﴿لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۱ باشد، به گونه ای سخن بگوید که هم مردم

۱. ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا تَقَرَّرَ مِنْ كُلِّ قَوْمٍ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ

يَحْذَرُونَ﴾ توبه: ۱۲۲.

دین‌شناس بشوند و هم مردم خطرشناس بشوند و از خطر حذر کنند، از خطر بپرهیزند، از خطر خود را حفظ بکنند، اگر منبر «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» نباشد؛ می‌شود یک هنر، می‌شود یک صنعت، صنعت سخنرانی و هنر سخنرانی و معلوم نیست اگر انسان عمر مستمعین را به صنعت و به هنر سخن هزینه بکند؛ قیامت مورد بازپرسی قرار نخواهد گرفت؟ به او گفته نخواهد شد: هزار نفر پای منبرت بودند با یک ساعت حرف زدنت هزار ساعت عمر مردم را تباه کردی و ضایع کردی.

تربیت کامل مردم یمن توسط امیرالمؤمنین

امام با آن نفسی که داشتند، با آن اخلاصی که داشتند، با آن علمی که داشتند مردم یمن را آنهایی که دل به دین خدا دادند کامل تربیت کردند، پیغمبر اکرم بعد از برگشتن امیرالمؤمنین جابر ابن عبدالله انصاری^۱ نقل می‌کند: یک گروهی از یمن آمدند حضرت آنها را به ایمان محکم، ایمان استوار و مؤمن واقعی ستودند و به همه آن گروه دعا کردند و این گروه هم برنگشتند یمن، اغلب‌شان در جنگ صفین شهید شدند و در راه پروردگار جان دادند.

طایفه‌هایی یمنی با گرایش شدید به اسلام و گل سرسبد آن طوایف

الف: طایفه قَرْن و اویس قرنی

سه طایفه در یمن گرایش شدیدی به اسلام پیدا کردند و در میان این سه طایفه، سه گروه، سه قبیله چهره‌های بسیار برجسته‌ای ظهور کرد، یکی طایفه قرن بود، که گل سرسبد این طایفه مؤمن شده اویس بود، شترچرانی که پیغمبر اسلام چنانکه بیشتر کتابها نوشتند، هم کتابهای روایی، هم کتابهای عرفانی فرمودند: درباره اویس^۲ که آمد مدینه و

۱. جابر بن عبدالله انصاری (درگذشت بین سال‌های ۶۸ق تا ۷۹ق)، صحابی پیامبر اسلام ﷺ و راوی حدیث لوح که دربردارنده نام امامان شیعه از زبان پیامبر ﷺ است. وی همچنین در سلسله راویان احادیث مشهور شیعی مانند حدیث جابر، حدیث غدیر، حدیث ثقلین و حدیث شهر علم نیز قرار دارد.

۲. ابوعمارو اویس بن عامر قرنی (شهادت ۳۷ق)، از تابعین و شهدای صفین. اویس را بیشتر از هر چیز به زهد و پارسایی می‌شناسند و او را یکی از زاهدان هشتگانه در میان تابعین خوانده‌اند. او در زمان پیامبر



برگشت و پیغمبر را ندید. «أَجِدُ نَفْسَ رَبِّكُمْ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ»^۱؛ من بوی خدا را از سوی یمن استشمام می‌کنم.

مگر می‌شود مؤمن بو داشته باشد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: من نوجوان بودم، دستم در دست پدرم بود، وارد مسجد پیغمبر شدیم، جمعیت زیادی در مسجد بود ولی پدرم توجه به آن جمعیت نکرد، یک سلام و علیک معمولی و عبور کرد، یک جمعیتی یک گوشه مسجد پیغمبر نشسته بودند، پدرم حضرت باقر آمد بالای سرشان ایستاد، «فَسَلِّمْ»^۲، پدرم به آنها سلام کرد، این روایت در کتاب بسیار با ارزش و باحال مجموعه ورام است، وقتی که به این چند نفر سلام کرد که معلوم شد اینها شیعه واقعی هستند، فرمود: «وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّكُمْ وَأُحِبُّ رَبِّكُمْ وَأَرْوَاكُمْ»^۳؛ و الله به پروردگار سوگند ای شیعیان من! من بوی شما را دوست دارم و ارواح شما را دوست دارم. معلوم می‌شود مؤمن واقعی و شیعه واقعی بوی خدا را می‌دهد، بوی قرآن را می‌دهد، بوی اهل بیت را می‌دهد، اگر کسی بوی خدا ندهد، بوی اهل بیت را ندهد، بوی قرآن را ندهد؛ پس بوی شیطان می‌دهد، پس بوی تعفن می‌دهد، پس بوی آلودگی می‌دهد، پس بوی عفونت می‌دهد؛ چون گناهان کم و زیادش صغیره‌اش، کبیره‌اش، بدبو است و بوی گناهان قیامت آشکار می‌شود که جهنمی‌ها حس میکنند تمام طبقات جهنم بوی تعفن می‌دهد و این بوی تعفن هم برای گناهان خود مردم است، مسئله سومی در کار نیست، یا آدم بوی خدا و انبیاء و ائمه و قرآن را می‌دهد یا بوی دیوان و شیاطین و ابلیسیان را می‌دهد. ما دیگر بوی سومی در این زمینه نداریم. این یک گروه یمنی، اهل قرن. گروه قرن، قبیله قرن که گل سرسبده‌شان اوپس است که پیغمبر در

→

اکرم صلی الله علیه و آله برای دیدار حضرت به مدینه آمد، اما موفق به دیدار او نشد. اوپس با حضرت علی رضی الله عنه بیعت کرد و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

۱. المجازات النبویه، ص ۶۹.

۲. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۹۰.

۳. همان.

مدینه از یمن بوی خدا را استشمام کرد، نه از نزدیک. نه اینکه او یس کنارش بود، بغل دستش بود و فرمود: «أَجِدُ نَفْسَ رَبِّكُمْ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ»^۱، نه او یس رفته بود، بوی خدا در این مرد اینقدر قوی بود که شامه پیغمبر در مدینه بوی خدا را از یمن استشمام کرد. گفت: احمد ز یمن بوی خدا می شنوم، یمنی برقع من بوی خدا بوی تو بود

ب: طایفه نَخَع و مالک اشتر

اما طایفه دومی که با نَفَس امیرالمؤمنین، با علم امیرالمؤمنین، با حال امیرالمؤمنین، با وجود امیرالمؤمنین، با اخلاق و عمل امیرالمؤمنین تربیت شدند طایفه نخع بود، که گل سر سبد این جمعیت و این قبیله مالک اشتر نخعی^۲ است که انسان وقتی نگاه امیرالمؤمنین را به مالک در این کتابهای مهم می خواند؛ بهتس می برد، مثلاً یک جمله ای که امیرالمؤمنین درباره مالک دارد، بعد از شهادت مالک روی منبر مسجد کوفه فرمود: من علی ابن ابیطالب تا روز قیامت مادری را سراغ ندارم که نمونه مالک ازش به دنیا بیاید. چه کسی بود که پرونده به وجود آمدن مثل خودش را بست تا قیامت. چه ایمانی داشته؟ چه حالی داشته مالک؟! چه قلبی داشته که امیرالمؤمنین در یک جمله دیگر می فرماید: نقش مالک برای من مانند نقش من بود برای پیغمبر. اگر امیرالمؤمنین بیاید بین ما این حرفها را درباره چند تا از ما می تواند بزند؟! چرا از خودمان کم می گذاریم؟! چرا در حرکت ایمانی و اخلاقی و عملی تنبلی می کنیم؟! چرا عمرمان را تبدیل به باغ پرمیوه معنوی نمی کنیم؟! چرا می خواهیم دست خالی از این دنیا برویم بیرون؟! چرا بلند نمی شویم برویم پیش یک عالم ربانی بگوییم: آقا! چطور می عمر خودم را هزینه کنم؟! عمر که دارد میگذرد دست من

۱. المجازات النبویه، ص ۶۹

۲. مالک بن حارث (متوفی ۳۹ ق) معروف به مالک اشتر نخعی از یاران ویژه و از فرماندهان لشکر امام علی علیه السلام در عراق. او در دوران حاکمیت عثمان در مراسم دفن ابوذر شرکت کرد و به دلیل اعتراض به والی کوفه به حُمص تبعید شد. پس از بازگشت از حُمص، مردم او را والی کوفه کردند. مالک در ماجرای شورش علیه عثمان، جزو محاصره کنندگان خانه او بود. هواداران معاویه او را به مشارکت در قتل عثمان متهم می کردند.



نیست، ولی من چی کار بکنم که این عمر من غذای شیطان نشود؟ چه بکنم که این وجود من سطل زباله برای شیطان نشود که هر آشغالی مثل حسد و کبر و ریا و طمع و بدبینی دارد بریزد در وجود من، چی کار بکنم؟

ضرورت مراجعه به دکتر معنوی

ما حداقل سالی یک بار باید یک دکتر معنوی را ببینیم، خودمان را نشان بدهیم، معاینه‌مان بکند، سؤال علاج از طبیبان دین کن! توسل به ارواح آن طبیبین کن! نپرسیم بیماری به ما هجوم می‌کند، بیماری می‌ماند، بیماری بماند؛ عقلمان را می‌کشد، قلبمان را می‌کشد. یک امتیازی که شیعه دارد برای همین سؤال کردنش است، پیغمبر و ائمه اصحاب را جوری بار آورده بودند که دائماً بیایند بپرسند. شما اگر روایات را بررسی بکنید؛ خیلی از روایات با سؤال راوی شروع شده، نه با ابتدا کردن سخن به وسیله امیرالمؤمنین یا زین‌العابدین یا امام صادق یا حضرت رضا، جواب پرسش دادند. بسنجیم خودمان را! بفهمیم خودمان را! معرفت به خود پیدا بکنیم! کمبودهایمان را بشناسیم! خلأهایمان را بفهمیم! بدون طبیب معنوی زندگی نکنیم! زشت است، بد است.

درخواست نصیحت کردن آیت الله بروجردی از آیت الله گلپایگانی

شما گاهی کنار قبر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی^۱ برای فاتحه می‌روید، من به زندگی آیت الله العظمی بروجردی آگاهی زیاد است؛ چون انواع کتابها و رساله‌هایی که در شرح حالش نوشتند من خواندم، غیر از اینکه از بزرگان از علمایی که یا در بروجرد یا در قم

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

شاگردش بودند، راجع به ایشان خیلی مطلب پرسیدم، ایشان زمانی که تک مرجع شده بود با اینکه قم سه مرجع بزرگ داشت، نجف نزدیک به هشتاد مجتهد جامع الشرائط بعد از مرگ آیت الله العظمی اصفهانی داشت ولی خداوند متعال تک مرجعی را در وجود ایشان ظهور داد، زمان ایشان شیعه مقلد ایشان بودند. ایشان با این عظمتش، عظمت علمی‌شان، عظمت اخلاصی‌شان، عظمت حالی‌شان که من از یکی از مراجعی که شانزده سال درس ایشان می‌رفت، گفتم به ایشان، پرسیدم: در یک کلمه آیت الله بروجردی را برای من تعریف کن، یک کلمه! ایشان یک مقدار فکر کرد، گفت: آیت الله العظمی بروجردی مرد خدا بود، تمام. شب مردان خدا روز جهان افروز است، روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست، این مرد با آن همه عظمت، سالی یک بار یک نامه می‌نوشتند به نجف به محضر مرحوم آیت الله العظمی عارف کبیر مخلص واقعی مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی^۱، می‌نوشتند: حضرت آیت الله آقا سید جمال الدین گلپایگانی! حسین بروجردی را نصیحت کنید! ما چرا دنبال این حرفها دیگر نمی‌رویم؟! ما چرا دیگر خودمان را به طیب معنوی نشان نمی‌دهیم؟!

پرهیز از سخن گفتن مطلق نسبت به عالمان

حال نشان ندهیم، دنبال طیب معنوی هم نرویم ولی چرا مردم با زبانشان این همه عالمان خودشان را می‌کوبند. چرا؟! شما یک مسیحی را پیدا کن، یک سال کنار زبانش بنشین، اگر کشیش را کوبید، اگر پاپ را کوبید. یک یهودی پیدا کن، دو سال بغل دستش بنشین، اگر هاخام را کوبید. یک سنی را پیدا کن بغل دستش بنشین، اگر مفتیان را کوبید. این عادت زشت ملت ایران شده که به طبیبان روحی خودش بی در و پیکر، مطلق، بدون سوا کردن بد می‌گویند. این خیلی گناه است، خیلی معصیت است.

۱. سید جمال الدین گلپایگانی (۱۲۹۵-۱۳۷۷ق) فقیه شیعی قرن ۱۴ هجری قمری، از شاگردان میرزای نائینی بود و تقریرات درس او را به رشته تحریر درآورد. همچنین با سید حسین بروجردی هم‌درس و هم مباحثه بود. در جریان جنگ جهانی اول و تهاجم به عراق در مقابله با مهاجمان فعالیت کرد. از وی آثاری بر جای مانده است.



ج: طایفه نَخَع و کمیل بن زیاد

این مالک و اما قبیله سومی که گل سرسبد داشتند، باز همین قبیله نخع است، کمیل ابن زیاد نخعی^۱، از طایفه همین مالک اشتر، کمیل نوشتند صاحب سر امیرالمؤمنین بوده، خیلی عجیب است! چیزهایی که امیرالمؤمنین عمومی نمی‌توانسته برای مردم بگوید، حقایق خیلی بلند ملکوتی و آسمانی بوده کمیل را صدا می‌زده برای او به تنهایی می‌گفته.

تعلیم دعای کمیل

کمیل می‌گوید: یک شب جمعه در بصره بودم، دیدم امیرالمؤمنین از نیمه شب صورتش را روی خاک گذاشت، دعایی را خواند که این دعا به قول من آدم را دیوانه می‌کرد، از اول دعا تا آخر دعا هم امیرالمؤمنین یک لحظه گریه‌اش بند نیامد، در سجده، ما کمیل علوی اگر بخوانیم، خیلی اثرگذار است. صبح شد رفتم پیش امیرالمؤمنین گفتم: من دیشب یک دعایی را از شما شنیدم که در تاریکی، در سجده خواندی می‌شود این دعا را یک بار بخوانی آرام آرام من بنویسم؟ امیرالمؤمنین فرمود: برو قلم کاغذ بیاور برایت بخوانم بنویس! می‌گوید: آدمم کاغذ و قلم بردم، کلمه کلمه امیرالمؤمنین گفت، من نوشتم؛ چون این دعا را کمیل پخش کرد بین شیعه به نام او سکه‌اش زده شد که ما می‌گوییم: دعای کمیل. این دعا در حقیقت دعای امیرالمؤمنین است خود امیرالمؤمنین به کمیل فرمود: این دعا برای خضر پیغمبر است و معلوم می‌شود که این دعا را خدا به خضر وحی کرده و دعا وحی است. نوشتنم که تمام شد فرمود: کمیل! این دعا را شب پانزده شعبان بخوان! جایش شب پانزده

۱. کمیل بن زیاد بن نَهِیک نخعی (۱۲-در ۸۲ق) از تابعین و یاران برجسته امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام. وی از نخستین کسانی بود که پیشنهاد خلع عثمان و خلافت علی علیه السلام را مطرح کرد. در دوران حکومت امام علی علیه السلام، مدتی فرماندار منطقه هیت بود. هنگامی که سپاه معاویه، هیت را غارت کرد، امام علی علیه السلام او را به سب کوتاهی در دفاع از شهر سرزنش کرد. در منابع شیعه، روایات بسیاری از او نقل شده که دعای کمیل مشهورترین آنها است، اما در منابع اهل سنت قلیل‌الحدیث شمرده و بعضاً از وی بدگویی شده است. از او در زمره زهاد و عباده کوفه یاد کرده‌اند.

شعبان است، یک. اگر نرسیدی شب پانزده شعبان بخوانی؛ شب جمعه بخوان هر هفته! اگر نشد هر هفته بخوانی؛ ماهی یک شب جمعه بخوان! اگر نشد؛ سالی یک بار بخوان! اگر نشد تا نمردی یک بار این دعا را نوبر کن و بمیر! بگذار در پرونده‌ات ثبت شود!

آثار خواندن دعای کمیل

اینقدر این دعا مهم است و بعد به من فرمود: کمیل! این دعا چهار تا خاصیت دارد، اگر واقعاً دعاخوان باشی، اگر دل به این دعا بدهی، اگر از این دعا رنگ بگیری، اگر از این دعا شکل بگیری، اگر این دعا برایت نسخه باشد، اگر اینگونه باشد؛ سه خاصیت دارد برایت.

الف: رزق

یک: «تُرزق»، مورد رزق خدا قرار می‌گیری، من این را دیدم در یک شهری در تیرماه در یک مسجد هشت هزار متری، ده شب منبر یک شبش خورد به شب جمعه، بنا بود کمیل بخوانم، وقتی وارد مسجد شدم دیدم تمام مسجد پر از جمعیت است تا خیابان جمعیت کشیده شده در حال ورودی در مسجد یک خانمی که یک چشمش فقط پیدا بود تا من رسیدم زار زار گریه کرد، شدید و نتوانست حرفش را بزند، من هم سرم پایین بود تا گریه‌اش آرام شد، گفت: من یک درد دارم، دردم هم این است ده سال است ازدواج کردم بچه‌دار نشدم، نه شوهرم دلش می‌خواهد من را طلاق بدهد برود ازدواج دیگر بکند و نه من دلم می‌خواهد از این مرد بزرگوار جدا بشوم؛ چون خیلی آدم حسابی است شوهرم، چه

۱. «قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زَيْدٍ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قَالَ عليه السلام لَيْلَهُ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ إِنَّهُ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ جَمِيعٌ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ مَقْسُومٌ لَهُ فِي لَيْلَةِ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ - إِلَى آخِرِ السَّنَةِ فِي مِثْلِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ الْمُتَقْبِلَةِ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ يُحْيِيهَا وَ يَدْعُو بِدُعَاءِ الْخَضِرِ عليه السلام إِلَّا أُجِيبَ [لَهُ] فَلَمَّا انْتَصَرَ طَرَفَتُهُ لَيْلًا فَقَالَ عليه السلام مَا جَاءَ بِكَ يَا كُمَيْلُ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُعَاءَ الْخَضِرِ فَقَالَ اجْلِسْ يَا كُمَيْلُ إِذَا حَفِظْتَ هَذَا الدُّعَاءَ فَادْعُ بِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ أَوْ فِي الشَّهْرِ مَرَّةً أَوْ فِي السَّنَةِ مَرَّةً أَوْ فِي عُمْرِكَ مَرَّةً تُكْفَى وَ تُنصَّرَ وَ تُرَزَّقَ وَ لَنْ تُعَدَمَ الْمَغْفِرَةُ...» إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۷۰۶.



کار کنم؟ گفتم: خانم من نمی‌دانم تو چه کار بکنی نسخه تو پیش من نیست. گفت: من همه دکترهای متخصص این کار را هم رفتم نشده، ولی امیرالمؤمنین به کمیل گفت: اگر کمیل را بخوانی مورد رزق خدا قرار می‌گیری. یک رزق هم اولاد است، امشب با دلت، با جانت، دامن این دعا را بگیر، اهل این دعا شو امید است که خداوند از چهارسود این دعا یکی‌اش که رزق است، آن هم اولاد به تو عنایت بکند، به بی بی معصومه قسم دختر موسی ابن جعفر! سال دیگر در آن شهر که اصلاً هم در ذهنم نبود، وارد مسجد شدم دیدم آن خانم که نمی‌شناختم، باز یک چشمی بود، من خانم پارسالی هستم، فقط آمدم بهتان بگویم: هفت ماهه حامله هستم، خداحافظ! این کمیل است.

اما آدم دعا بخواند نه الفاظ عربی، نه خطاهای کتاب، دعا، وصل بشود به پروردگار و از دعایش شکل بگیرد.

ب: مورد یاری خداوند قرار گرفتن

دو: «و تنصر» اگر اهل این دعا بشوی کمیل؛ دائم مورد یاری و کمک خدا قرار می‌گیری.

ج: مورد مغفرت واقع شدن

اگر واقعاً اهل این دعا بشوی «و لَنْ تُعَدَمَ الْمَغْفِرَةَ» مورد آمرزش پروردگار قرار می‌گیری. من در دعا‌های دیگر ندیدم که گفته باشند: این خاصیت‌ها هست. فقط در کمیل دیدم، «تُرْزَقُ، تَنْصَرُ، تُرْحَمُ، تَغْفَرُ». این دعای کمیل آن هم از چه زبانی، آن هم از چه راوی، سراسرش حال است و اخلاص است و عشق.

شب جمعه و دو ویژگی آن

شب جمعه است کنار حرم دختر موسی بن جعفر، خانه خدا، شب دو نفر است امشب.

شب پروردگار عالم و شب وجود مقدس امام حسین علیه السلام

اول: شب پروردگار مهربان عالم است، که شب بسیار مهمی است! یک نفر به حضرت باقر گفت: بچه‌های یعقوب وقتی آمدند پیش پدرشان، گفتند: پدر ما یک اشتباهی کردیم یک

خطا کردیم، بجهت را در چاه انداختیم، چهل سال تو را دچار فراق کردیم، حالا بیا از خدا برای ما طلب مغفرت کن! فرمود: بعداً طلب مغفرت می‌کنم الآن نه. به امام باقر گفت: چرا پیغمبر خدا مغفرت‌خواهی را عقب انداخت؟ همانجا دستش را بلند می‌کرد، می‌گفت: خدایا گناه این ده تا بچه من را بیامرزا! فرمود: نه یعقوب منظورش این بود که شب جمعه بیاید در سحر شب جمعه بلند شود به درگاه خدا بنالد آن وقت برای بچه‌هایش طلب مغفرت کند؛ چون شب جمعه دعا مستجاب است^۱. انبیاء هم به این شب شدیداً معتقد بودند. یکی شب خداست و یکی هم شب وجود مقدّس ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام است. من یک قطعه کمیل را می‌خوانم و بعد هم ذکر مصیبت که تا حدّ یک ارزن حقّ خدا را به عنوان شب جمعه و حقّ ابی‌عبدالله را ادا کرده باشم به اندازه یک ارزن، بیشتر هم زورم نمی‌رسد. چه دعایی است!



جلسه، مقصم

همراه کردن امید و عمل

ضرورت گره خوردن امید و عمل

از حالات بسیار پرارزش انسان که مایه آن را خداوند مهربان در قلب انسان قرار داده است؛ امید است، البته طبق آیات قرآن کریم و روایات حتماً و ضرورتاً زلف امید باید با زلف عمل گره بخورد. آنی که امید به عالم شدن دارد؛ امیدش یک امید الهی است، امید انسانی است، باید امید به عالم شدن داشته باشد ولی زلف این امید باید به زلف درس خواندن معقول، زحمت کشیدن برای خواندن و نوشتن و فهمیدن، گره بخورد.

امید بدون عمل، امید بدون کار، امید بدون زحمت یک حالت بی‌ارزشی است، یک سراب است، اما امیدی که از باطن دستش در ظاهر در دست عمل است؛ این میوه دارد، نتیجه دارد، ثمر دارد. اسلام که یک دین زنده‌ای است و دین حیات است و دین رشد است و دین کامل است و دین تکامل دهنده است از امید واهی، از امید بی‌عمل، از امید بدون کوشش مردم را نهی می‌کند.

امید شیطانی

من بیایم در مثل به رحمت خدا امید ببندم، از طریق خواندنم یا شنیدنم، بگویم: پروردگار مهربان عالم هم رحمت دارد، هم مغفرت دارد، هم بهشت دارد، ما هم فقط به این سه حقیقت امید می‌بندیم، می‌گوییم: خدا کریم است، از هزینه کردن رحمتش، آمرزشش و لطف کردن بهشتش بخیل که نیست. ما چرا به خودمان زحمت تحصیل ایمان و عبادت و



خدمت به عباد خدا و صدقه و انفاق و حل مشکلات مردم رو کنیم، خدا که کریم است، کریم هم که بخیل نیست، می تواند بیامزد، می تواند مهرورزی کند، می تواند بهشت عنایت کند برای چه من جان بکنم؟ برای چه بدوم؟ برای چه بکوشم؟ برای چه کار خیر بکنم؟ این امید یقیناً یک امید شیطانی است، یک امید ابلیسی است.

در ادبیات فارسی هم شعرای حکیم مردم را در همین زمینه به یک سلسله نکات بارزش توجه دادند، سعدی در گلستان می گوید: نابرده رنج گنج میسر نمی شود. به من گفتند: نزدیک قله این کوه یک معدن طلاست، من باید دو هزار متر جاده را یا با ماشین یا با مرکب دیگر طی بکنم، ابزار ببرم، سر دو هزار متری دل زمین را، دل صخره را، دل کوه را بشکافم و طلا به دست بیاورم اما حال می نشینم پای کوه، می نشینم کنار صحرا و می گویم: امیدوارم که من به این معدن طلا دست پیدا بکنم. این امید که امید غلطی است، یک امید پوچی است، یک امید پوکی است. صد سال هم بنشینم به یک مقال طلا دست پیدا نمی کنم. برای تحقق این امید حرکت لازم است، کوشش لازم است. البته این امید و این کوشش را هم باید به توکل به پروردگار گره بزنم، وجود مقدس او را وکیل خودم قرار بدهم که با لطفش، با رحمتش، کمک به من بدهد، من این جاده امید را با مرکب عمل طی بکنم و به آن نتیجه مثبت و عالی که می خواهم برسم.

ناامیدی برادران حضرت یوسف علیه السلام و امید حضرت یعقوب علیه السلام

ده تا برادر ناامید، صد درصد ناامید کنار یعقوب پیغمبر زندگی می کردند، از چه ناامید بودند؟ از اینکه دیگر در این خانواده و در این زندگی یوسف پیدا شود. واقعاً ناامید بودند. میدانستند یوسف را بردند بیرون کنعان انداختند در یک چاه و باید بعد از سرنگون شدن در چاه سرش، بدنش، به دیواره های چاه به صخره های چاه خورده باشد، در آب چاه هم فرو رفته باشد، مُرده باشد. این فکر این ده تا برادر بود، اما پدر اصلاً این فکر را نمی کرد، پدر با توجه به خوابی که در هشت - نه سالگی یوسف از یوسف شنیده بود و به او گفته بود: **﴿كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ﴾**^۱، خداوند در آینده حال چند سال دیگر



[منظور است؟] این را نگفت، فقط با فعل مضارعی که دلیل بر یک آینده دارد، حال یا آینده متوسط یا طولانی، گفت: پسر من به همین گونه‌ای که خواب دیدی، خدا تو را آینده به همین عظمتی که در خواب حس کردی انتخاب می‌کند و در آینده دانش تعبیر خواب را به تو مرحمت می‌کند، شاید هم از این خواب همان وقت برادرها خبر شدند، شاید!

ولی اینکه بردند انداختندش در چاه کاری به خوابش نداشت، قرآن مجید می‌گوید: دور هم جمع شدند گفتند: «أَحَبُّ إِلَيْنَا مِثْلًا»؛ یوسف جایگاهش پیش پدر خیلی بهتر از ماست و وجودش سبب شده که درصد بیشتری محبت پدر ما متوجه یوسف بشود. این ارزیابی‌شان هم غلط بود، اشتباه بود. هیچ وقت پیغمبر خدا زمینه تحریک اولادش را برای ظلم کردن فراهم نمی‌کند، پیغمبر معصوم است، آنها خیالاتی شده بودند. این متن قرآن است. اینکه بردندش انداختند در چاه هیچ ارتباطی به خواب یوسف ندارد؛ چون پدر ممنوع کرد، خوابش را برای برادرها تعریف بکند، «لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ»^۱، یوسف با اینکه هفت هشت- سالش بود اما عقل یک آدم چهل ساله را داشت وزین بود بعد هم می‌دانست گوش دادن به حرف پدر وقتی حرف مثبت است، واجب است. پس یوسف خوابش را نقل نکرد، شاید آنها بو برده بودند ولی کاری به خوابش نداشتند، بر اثر خیال نادرست‌شان که یوسف پیش پدر ما جایگاه ویژه‌تری دارد؛ طرح نابودی‌اش را کشیدند. حال هم بعد از سی سال، سی و پنج سال به شدت ناامید از این هستند که دوباره یوسف در این زندگی طلوع بکند، اما یعقوب ناامید نبود.

لذا به بچه‌هایش در سفر سوم فرمود: «اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ»؛ بلند شوید بروید و تحسس از یوسف بکنید، این خیلی جمله زیبایی است! این جمله کاربردش در کارهای مثبت است، اما تحسس که غیر از تحسس است، کاربردش برای مسائل منفی است لذا در سوره حجرات تمام مرد و زن را منع می‌کند از تحسس در پنهان مردم ولی در سوره یوسف قبول می‌کند که بندگان در مقام تحسس از خیر برآیند، احساس یک پدیده

۱. یوسف: ۸

۲. یوسف: ۵

مثبتی بکنند. بعد یعقوب فرمود: «فإنه» این خیلی مهم است! ﴿لَا يَتَّسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱، خدایی که به شما ایمان داده، توکل داده، مایه امید را در قلبتان ریخته، دستور به عمل، کار خیر، عبادت و خدمت داده، شما با این امیدتان که گره به عمل خورده اصلاً نباید ناامید از پروردگار باشید، این امیدتان به نتیجه می‌رسد.

ناامید شدن از رحمت خداوند مخصوص کافران است

بعد می‌گوید: هیچ کسی از خدا ناامید نمی‌شود ﴿لَا يَتَّسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۲؛ مگر مردمی که درونشان نجس است پلید است، نفهم هستند، درک حقایق نکردند، واقعیات را نمی‌دانند، آنها ناامیدند. ولی مؤمن همیشه امیدوار است ولی به علاوه عمل. شما الآن یک عمری است عبادت کردید، در حدّ خودتان هم خدمت کردید، در حدّ خودتان هم از گناه اجتناب کردید، حق دارید ناامید باشید؟ که بگویید: خدا معلوم نیست قیامت به این هفتاد سال نماز ما، روزه ما، حجّ ما، جلسه علمی رفتن ما، پای منبر رفتن ما، زیارت‌های ما محلّ بگذارد، معلوم نیست. نمی‌دانیم شاید به فرشتگان بگوید: گردنش را بگیر و بکش طرف جهنم! این حالت اگر در ما باشد؛ پروردگار می‌گوید: حالت کافران است، این حالت حالت آدم حسابیها نیست، این حالت حالت آدمهای معقول نیست.

کراراً در قرآن مجید به مردان و زنان مؤمن وعده رحمت داده، وعده مغفرت داده، وعده جنت داده، کراراً هم در حقّ خودش گفته: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۳؛ من وعده شکن نیستم، مؤمن هستی، اهل عبادت هستی، اهل خدمت هستی، اهل پول خرج کردن در راه خدا هستی، اهل زکات هستی، اهل خمس هستی، من مغفرتم را، رحمتم را، شامل حال تو می‌کنم درهای بهشت هم به رویتان باز می‌کنم. اگر با این همه مسائل الهیه آدم دلسرد باشد، کسل باشد، ناامید باشد؛ نه! فکر نمی‌کنم خدا با بودن انبیا و ائمه و اولیاء و شهداء روز

۱. یوسف: ۸۷

۲. یوسف: ۸۷

۳. آل عمران: ۹

قیامت به ما محل بگذارد، فکر نمی‌کنم، شاید هم دست رد به سینه‌مان بزند! این کفر است، چرا؟ چون من هنوز یقین به وعده خدا پیدا نکردم، من هنوز یقین به آیات قرآن پیدا نکردم، من هنوز به وعده‌های انبیاء ایمان پیدا نکردم، نماز دارم می‌خوانم، روزه دارم می‌گیرم، کار خیر هم دارم می‌کنم اما قلبم نسبت به وعده‌های خدا و انبیاء لنگ است. نباید اینگونه باشد. ما تا آخر عمرمان باید نشاط داشته باشیم! شاد باشیم! سرحال باشیم! کسل نباشیم! حال در گذشته یک پنجاه تا گناه هم مرتکب شدیم، بیش از صد بار خدا در قرآن فرموده: گناهان مؤمن را با توبه و با پشیمانی می‌بخشم. اصلاً جای دلسردی برای ما نگذاشته خدا. این خیلی مهم است که آدم به وعده راستگوترینها که پروردگار است، ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾^۱؛ در وعده دادن راستگوتر از خدا کیست؟ آدم یقین پیدا بکند به وعده راستگوترین‌ها که خداست، بعد انبیاء هستند، بعد ائمه طاهرین هستند.

نگرانی شیعیان نسبت به آینده و امید دادن اهل بیت علیهم‌السلام

گاهی شیعه‌ها می‌آمدند پیش ائمه، روایت در این زمینه کم نیست، مرحوم فیض کاشانی^۲ هم در کتاب شافی نقل کرده، هم در کتاب وافی، که برگرفته شده از چهار کتاب ریشه‌ای شیعه است که بعضی شیعیان می‌آمدند پیش امام باقر، امام صادق علیهم‌السلام گردن کج می‌کردند، قیافه غصه‌دار نشان می‌دادند، امام سؤال می‌کرد چه شده؟ چه پیشامدی برایت آمده؟ می‌گفت: هیچ پیشامدی نیامده، چیزی نشده ولی می‌بینم پیر شدم، هفتاد- هشتاد سالم است، دو روز دیگر از دنیا بیرون می‌برند من را، وارد عالم برزخ و بعد قیامت می‌کنند، یابن رسول الله! نمی‌دانم وضع چه خواهد شد، نگران هستم، ناراحت هستم. ائمه ما در مقابل

۱. نساء: ۱۲۲.

۲. ملا محمد بن مرتضی بن محمود کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) معروف به ملا محسن و ملقب به فیض کاشانی، حکیم، محدث، مفسر قرآن و فقیه شیعه در قرن یازدهم قمری است. او نزد عالمانی همچون ملاصدرا، شیخ بهایی، میرفندرسکی و میرداماد شاگردی کرد. فیض در موضوعات مختلف آثار بسیاری نگاشت که تفسیر صافی، الوافی، مفاتیح الشرایع، المحججه البیضاء و الکلمات المکنونه به ترتیب در تفسیر، حدیث، فقه، اخلاق و عرفان مهم‌ترین آثار او به شمار می‌آیند.

اینها یک دانه سؤال می کردند، یک دانه، آیا پیرو ما اهل بیت هستید؟ آنها هم می گفتند: پدر و مادرمان فدایتان! کاملاً پیرو شما اهل بیت هستیم، امام می فرمودند: بیجا کردی که نگران هستی! بیخود کردی که مضطرب هستی که کارت بعد از مردن به کجا می کشد؟! به هیچ جا نمی کشد بعد از مردن هم با ما هستید، قیامت هم با ما هستید، در بهشت هم با ما هستید. ما این وعده ها را باید مطمئن بشویم!

داستان تشرف علی بن مهزیار خدمت حضرت ولیعصر

این مقدمه مطلب امشبیم. البته به مناسبت شب شنبه و روز جمعه و ساعات متعلق به امام عصر^{علیه السلام} من این مقدمه را برای یک ذی المقدمه گفتم، ذی المقدمه این است که پسر مهزیار می گوید: بیست سفر به امید زیارت امام دوازدهم که غایب بود از اهواز تا مکه رفتم ندیدمش، نه در مسجد الحرام، نه مشعر، نه منا، نه عرفات، هیچ جا، ناامید شدم که نباید می شد، چرا ناامید شدم؟ خود همین امیدت به اینکه امام عصر را ببینی عبادت بوده، حال نبینی ولی همین امید مثبتت قابل قبول قرآن است، قابل قبول دین است، قابل قبول عقل است. چرا کسل شدم؟ چرا ناامید شدم؟ حق نداشتی؛ چون مؤمن حق ندارد ناامید بشود. گفت: به خودم گفتم: دیگر من مکه نمی روم، اگر بنا بود بینمش که می دیدمش، نوزده سفر رفتم این همه خرج سفر، هزینه سفر این جاده ها، ندیدمش، نمی خواهد دیگر بروم. آنها هم خیلی کمک شیعه هستند؛ چون عاشق شیعه هستند شیعه [را] می گویم، شیعه، نه رباخور، نه زن باز، نه آنهایی که رابطه نامشروع دارند، نه آنهایی که حرامخوردند، نه آنهایی که به مردم بدهکارند پایشان را در یک کفش کردند و می گویند: نمی دهیم. آنها را نمی گویم، آنها شیعه نیستند، آنها شیره شیرین برای چشیدن شیطان هستند، نه شیعه. شیعه آنی است که قلب ائمه طاهرین را راضی نگه می دارد، خدا را شاد از خودش نگه می دارد، این شیعه است. یک عده ای شناسنامه شان شیعه است ولی خودشان شیره هستند که دائماً شیطان زبان بهشان بزند، برای آن شیرین هستند ولی برای ائمه تلخ هستند. آنها هم کمک می دهند به شیعه. گفت: وقتی به خودم گفتم: دیگر نمیروم این سفر را بس است. بنا بود بینمش که می دیدم معلوم می شود نمی شود دید. گفت: یک شب خواب دیدم



فقط این صدا را شنیدم؛ ناامید نباش! این سفر امسال را هم بیا! امید است که چشمت به جمال نورانی این انسان ملکوتی روشن بشود. بیدار شدم و رفتم سراغ کاروان و گفتم: من می‌آیم. گفتند: قصدت بود نیایی؟! گفتم: حال قصدم شده بیایم. حال لازم نیست آدم هم نیتش را بگوید به دیگران، چه نیازی دارد؟! خیلی چیزها را آدم باید در خودش نگه دارد، در مردم عادی نشان داده شود که مردم آدم را امامزاده نکنند و برایش هر روز دوتا، سه تا کرامت و معجزه نسازند. گفتند: نه چرا دلسردی؟! بیا! گفتم: رفتم، عمره تمتع تمام شد ندیدمش، محرم به حج تمتع شدم ندیدمش، عرفات و مشعر و منا رفتم ندیدمش، حج تمام شد. کاروان‌ها همه می‌خواهند برگردند، شب سه شنبه داشتم طواف می‌کردم طواف مستحب، بارهایمان هم داشتیم می‌بستیم برگردیم یک کسی در طواف آرام دستش را گذاشت روی شانه من، سلام کرد، به من گفت: پسر مهزیار! ابن خضیب را می‌شناسی؟ گفتم: آقا! می‌شناسم از دنیا رفت، اهوازی بود اما دیگر نیست. فرمود: خدا رحمتش کند! دو تا کار داشت، دو تا کار محوری؛ یک قرآن را نیکو تلاوت می‌کرد، تلاوت یعنی چه؟ تلاوت را همه محققین می‌گویند: مرکب از سه حقیقت است: خواندن، فهمیدن، عمل کردن. ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾^۱، تلاوت‌کنندگان مؤمن واقعی به قرآن هستند. حق تلاوته به معنای اینکه می‌خوانند و می‌فهمند و عمل می‌کنند. گفت: قرآن را نیکو تلاوت می‌کرد و نیکو نمازش را می‌خواند یک نماز درست و حسابی، یک نمازی که یک دکمه حرام در لباسش نبود، یک نمازی که یک لقمه حرام در شکمش نبود، یک نمازی که یک سانتیمتر مربع خانه‌اش غصبی نبود، یک نمازی که حال داشت، یک نمازی که واقعاً با خدا حرف می‌زد، یک نمازی که ﴿تَنهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾^۲ بود. خدایا این کیست؟ چطور این ابن خضیب را می‌شناسد؟ من این را تا حال اهواز ندیدمش و بعد چطور دارد از نماز و تلاوت قرآن ابن خضیب خبر می‌دهد؟ زیاد من را معطل نکرد به من گفت: شب جمعه، همین جا بیا! به دوستانت نگو اصلاً! آنها بارها را بستند بگو: من

۱. بقره: ۱۲۱.

۲. عنکبوت: ۴۵.

می‌خواهم بمانم چند روز دیگر بعداً می‌آیم اهواز، آنها بگذار بروند؛ چون دوستان تو نباید با تو باشند! تو شب جمعه بیا وجود مبارک امام عصر اجازه داده که بیایی او را بینی ولی دوستان تو و هم کاروانی‌هایت باب امام زمان نیستند، صلاحیت دیدن او را ندارند، خودت تنها صلاحیت داری.

به قول ما ایرانی‌ها از این خبر داشتم دیوانه می‌شدم که شب جمعه زودتر بیاید، من بروم این آقای که همه انبیاء منتظرش بودند، همه اولیاء منتظرش بودند، همه مؤمنین انتظارش را می‌کشند ببینم، شب جمعه دیدمش، گفت: بیا برویم! آمدیم بالای عقبه طائف نیمه شب شد، گفت: پیاده شو! نماز شب بخوان! داری می‌روی دیدن امام عصر، غسل در اشک زخم کاهل طریقت گویند، پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز! اول باید لباس نماز شب به دلت بیوشی! گره بخور با خدا! یازده رکعت نماز شب را خواندم، خود او هم خواند، گفت: راه بیفت! بعد از نماز صبح، رسیدیم پایین عقبه طائف یک بیابان سرسبزی بود -طائف منطقه کشاورزی است- یک خیمه در آن بیابان بود به من گفت: پسر مهزیار! این خیمه امام دوازدهم است، بیا جلو! ولی کار هنوز تمام نیست، کار تمام نیست. رسیدیم پشت خیمه به من گفت: بایست من بروم اجازه بگیرم، اگر اجازه دادند پرده خیمه را بزنم بالا، ممکن است در راه در باطن خودت یک لغزشی پیدا کرده باشی و محروم کرده باشی خودت را.

مراقبت همیشگی انسان نسبت به خویش

همه لحظات آدم باید مواظب خودش باشد مخصوصاً در این روزگار ما که از در و دیوار و بالا و پایین مغرب و مشرق و پشت سر و روبرو دریاوار فساد می‌بارد، رفت در خیمه، دلهره شدیدی دارم، اگر بعد از بیست سال بگویند: نه! چه کار بکنم؟! پرده را کنار زد، گفت: اجازه دادند وارد شوی، اینجا جای پرهیزگاران است، اهل تقوا به اینجا راه دارند نه اهل شکم، نه اهل اسکناس، نه اهل دلار، نه آنهایی که برای دو روز ریاست گریبان پاره می‌کنند، گاهی دینشان را می‌فروشند که ده کیلو تخته به اسم صندلی گیرشان بیاید. اگر صندلی خیلی



بارزش بود که از زمان اختراع صندلی صندلی را برای کله می‌ساختند که مردم کله‌شان را بگذارند روی صندلی نه پست‌ترین عضویشان را بگذارند. چه خبرشان است بعضی‌ها! در این چند روزه گاهی آدم تلویزیون را که می‌بیند بهتش می‌برد که چه دیوانه‌بازی در بعضی از مردم است؟! ریاست جمهوری چه لقمه دهان پرکنی است که هر کسی راه افتاده رفته رئیس جمهور بشود، چیست؟ مستند ذرات جهان هشیار کو، هشیار کو؟! در قیل و قالند این همه بیدار کو بیدار کو؟! بعد دیدم امام عصر به من فرمود: دوست دارم -الله اکبر- دوست دارم چند روز پیش ما بمانی، یابن رسول الله! حال مانمی‌توانیم تو را ببینیم، نمی‌توانیم ببینیم، اما یک قاشق چایخوری از آن دوست داشتنت هم در کام ما بریز ماهم گدا هستیم، ما هم فقیر هستیم، ما هم تهیدست هستیم، تو اگر ما را دوست داشته باشی؛ ما را بگذارند در هفت طبقه جهنم مثل ابراهیم نمی‌سوزیم از این طرف می‌روییم از آن طرف درمی‌آییم. اگر دوستان داشته باشی.

گریه امام زمان علیه السلام بر لحظه بازگشت اسب امام حسین علیه السلام به خیمه‌ها

قسم می‌خورد امام معصوم، آن هم امام زمان قسم بخورد، خیلی حرف است! قسم می‌خورد که در پیشگاه ابی‌عبدالله خیلی امام زمان به ابی‌عبدالله وابسته است و احترام عجیبی برای ابی‌عبدالله دارد. روز سوم شعبان نامه‌ای که به علی ابن مصیب همدانی نوشته خیلی عجیب است! امام زمان نوشته: علی ابن مصیب! امروز که روز سوم شعبان است، روز ولادت مولای ماست، ما غلام او هستیم. قسم می‌خورد؛ حسین جان! برایت گریه می‌کنم صبح، شب، تعطیل نمی‌کنم، من این گریه‌ام را تعطیل نمی‌کنم. یک مدتی ممکن است من گریه کنم، چشمم دیگر اشک نداشته باشد، خشک بشود اما گریه‌ام را قطع نمی‌کنم، اگر دیدم اشک ندارم؛ خون برایت گریه می‌کنم. بر آن وقتی که هشتاد و چهار زن و بچه منتظر در خیمه‌ها نشستند، یک مرتبه دیدند صدای شیهه اسب می‌آید اما صدای اسب عوض شده، اما اسب حالت عادی ندارد، اسب دارد پا به زمین می‌کوبد. اولین کسی که از خیمه بیرون دوید دختر سیزده ساله ابی‌عبدالله سکینه بود. این اولین نفر بود.

زندگی انسان در سیر الی الله

دختر برای پدر یک ویژگی خاصی دارد، دید زین اسب واژگون است، یال اسب غرق خون است، چنان ناله زد که امام زمان می‌گوید: تمام زنان و دختران با پای برهنه از خیمه‌ها ریختند بیرون، نایستادند. وقتی منظره اسب را دیدند امام زمان می‌فرماید: به شدت به سر و صورت و سینه می‌زدند، زیر چادر موها را پریشان کردند، به صورتشان ناخن می‌کشیدند. همه با پای برهنه با آن حال به طرف میدان دویدند، نمیدانم چطوری برایتان بگویم، تحملش را ندارم. امام زمان می‌فرماید: وقتی این زن و بچه رسیدند دیدند «و الشمر جالس علی صدرک»^۱



۱. المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص ۵۰۵.

جلسه هشتم

درمان دردها با عمل قرآن و روایات

روانکاوی و روانشناسی جامع توسط پیامبر و ائمه علیهم السلام

روایاتی که از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام در کتابهای معتبر نقل شده است، نشان می‌دهد که پیغمبر و ائمه مردم را در این روایات دقیقاً روانکاوی و روانشناسی کردند و پیش از آنکه از قرن هجدهم به بعد رشته روانکاوی و روانشناسی در غرب پیدا شود، این رشته را کامل، جامع، دقیق، پیغمبر و ائمه طاهرين ارائه دادند؛ ولی متأسفانه روی روایات براساس این دو رشته روانکاوی و روانشناسی کار نشده.

قرآن، داروی بیماری‌های اخلاقی

ما کنار دریا هستیم ولی تشنه هستیم، برای رفع تشنگیمان در دانشگاه‌ها و در دانشکده‌ها آبی که می‌خوریم آب ساخته شده روانشناسان و روانکاوان غرب است یک آب آلوده، یک آب پر از لجن، یک آب پر از میکروب، من مهمترین کتابهای روانکاوی و روانشناسی غرب را مطالعه کردم، داروی علاج دردهای باطنی مردم و بیماری‌های نفسانی مردم نیست، اگر اینها داروی درمان بود بعد از دویست سال خود غریبان را درمان می‌کرد، درحالی که هر روز که بر غرب می‌گذرد؛ بیماریهای اخلاقی، مفسد روانی در مردم غرب اوج بیشتری می‌گیرد، ریشه‌دارتر می‌شود، شدت بیشتری پیدا می‌کند، داروی اینگونه دردها قرآن است.

﴿وَتَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱، شفاء به معنای درمان کننده، علاج کننده. همین دارو بود که بیمارانی که علاقه به درمان داشتند، درمانشان کرد. حال یک وقت یک بیمار است، می گوید: من دارو نمی خورم، پرهیز هم دوست ندارم، دکتر هم نمی روم. داروخانه قرآن او را که شفا نمی دهد، او را که درمان نمی کند، درمان کنندگی قرآن برای بیماری است که بیماریش را فهمیده، دنبال دواست، دارو را پیدا می کند، به کار می گیرد، درمان می شود. وقتی قرآن مجید با یک آیه قویترین و خطرناکترین دزد زمان هارون الرشید را معالجه بکند، بیماران معمولی تر را نمی تواند معالجه بکند؟! کاملاً معالجه می کند.

تجربه حل بسیاری از مشکلات مردم با قرآن

من در طول پنجاه سال سخنرانی خیلی از مشکلات روحی و روانی و اخلاقی و خانوادگی مردم را با آیات قرآن حل کردم، کاملاً هم جواب داده و آنها را نیازمند به دادگاه و دادگستری و دادیار و حکم قاضی و دادستانی نکردم، به آنها نگفتم برای حل این مشکلاتتان شکایت بکنید! دادگاه بروید! دادگستری بروید! قرآن مجید هم مسأله دادگاه و دادگستری دارد؛ ولی نگفته اینها علاج می کند، دادگاه و دادگستری به زور قانون طرف را ساکت می کند، علاجش نمی کند. به زور قانون طرف را وادار به عقب نشینی می کند، درمانش نمی کند. آیات مربوط به دادگاه و دادگستری یا روایات مربوط به دادگاه و دادگستری قاضی را وادار می کند، متوسل به قانون بشود و دعوا را خاتمه بدهد، اما این آتش در دل مردم را که باعث دعوا و اختلاف شده را خاموش نمی کند.

از دادگاه می آیند بیرون، طرف به زور قانون به حقش می رسد، ولی دلش نسبت به طرفش صاف نمی شود، می گوید: حال ما را که محکوم کردند ولی اگر زمینه ای پیش بیاید پدرت را درمی آورم! معلوم می شود معالجه نشده ولی آنی که با قرآن مجید معالجه می شود دیگر پدر کسی را در نمی آورد، ادامه ظلم نمی دهد، رنجش ایجاد نمی کند، وقتی با داروی قرآن علاج می شود، دلش صاف و پاک می شود.



علاج کننده بودن روایات اهل بیت علیهم السلام

روایات هم علاج کننده است، خیلی ها به ائمه طاهرين مراجعه کردند، بیماری عقلی داشتند، بیماری فکری داشتند، شبهه داشتند، وسوسه داشتند، وسواس داشتند، مشکل اعتقادی داشتند، خیلی راحت ائمه طاهرين بیماری شان را معالجه کردند. مشکل جامعه ما این است که در علاج بیماری ها این یقین را پیدا نکرده که قرآن نسخه درمان من است. این یقین را پیدا نکرده که راهنمایی های ائمه طاهرين علاج من است، درمان من است، شفای من است. اگر مردم به نقطه یقین برسند که قرآن نسخه درمان من است، آیات مربوط به بیماریش را آدم برایش می خواند؛ چون یقین پیدا کرده داروی بیماریش است، آیات را به کار می گیرد؛ بیماری علاج می شود، آرامش پیدا می کند.

معنای ذکر

الف: ذکر بودن و آرامش بخش بودن قرآن کریم

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ» کلمه ذکر یکی از پنجاه و دو اسم قران مجید است، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ دلهايتان را با ذکر الله آرامش بدهيد اين معنی ساده ای ندارد که بگویم: آقا! من مضطرب هستم، من مشکل روحی دارم، من اضطراب دارم، من دغدغه دارم، من ناآرامم. شما می گویی: با یاد خدا همه اینها را برطرف کن، من یاد خدا می کنم، هر روز به خودم می قبولانم، عالم خدا دارد، عالم صاحب دارد، ولی آرام نمی شوم، به احتمال قوی «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ» منظور به کتاب الله است، به قرآن است، به این نسخه شفابخش پروردگار آرامش به دست بیاورید! «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

حکمت طلب آمرزش امیرالمؤمنین در دعای کمیل

امیرالمؤمنین در دعای کمیل یک جمله خیلی فوق العاده ای دارند اگر در کمیل دقت کرده باشید. به پروردگار می گوید: من [را بیامرزش!] حال امیرالمؤمنین علیه السلام که اینگونه نبوده،

امیرالمؤمنین در دعای کمیل خودش را جای همه مردم گذاشته هیچ چاره‌ای هم نداریم، جز اینکه این را بگوییم و گرنه گیر می‌کنیم، آنجایی که می‌گوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْسِبُ الدُّعَاءَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ»^۱، من در هزار صفحه شرحی که بر دعای کمیل نوشتیم، این «اللَّهُمَّ اغْفِرْ»ها مجموعاً نزدیک به چهل تا گناه کبیره و غیر کبیره است، اینها در امیرالمؤمنین بوده؟! پاکتر از او که در عالم نبوده، امیرالمؤمنین از مصادیق ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ قرآن است. امیرالمؤمنین از چهره‌های برجسته ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۳ است، چرا دارد گریه می‌کند که این چهل پنجاه تا گناه کبیره من را چشم پوشی کن! امیرالمؤمنین در کل عمرش فکر یک گناه هم نکرده، امیرالمؤمنین در این دعا خودش را جای همه ملت اسلام گذاشته از طرف آنها دارد با پروردگار حرف می‌زند و به ما یاد میدهد که اگر می‌خواهی خودت را اصلاح کنی؛ این دعا نسخه اصلاح‌کننده است.

تقرب امیرالمؤمنین عليه السلام به واسطه ذکر الهی

آن وقت یک جمله عجیبی دارد: «اللَّهُمَّ» در این جمله آدم درمی‌آورد که امیرالمؤمنین به وکالت از مردم بین خودش و بین پروردگار را فاصله زیادی می‌بیند، دور است، می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ»؛ خدایا! من این فاصله بین خودم و تو را کم می‌کنم، این دوری بین خودم و تو را از بین می‌برم، با چه؟ با ذکر تو، «أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ». یک معنای ذکر قرآن کریم است، ﴿إِنَّا لَنُحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۴.

۱. المصباح للكفعمی (جنه الأمان الواقیه)، ص ۵۵۵.

۲. واقعه: ۷۸.

۳. احزاب: ۳۳.

۴. المصباح للكفعمی (جنه الأمان الواقیه)، ص ۵۵۵.

۵. حجر: ۹.



ب: معنای دوم ذکر

یک معنی ذکر تحقّق دادن جان از کار در قلب است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید-روایت در جلد دوم اصول کافی است^۱ - می‌فرماید: ما اهل بیت به شما می‌گوییم: اهل ذکر باشید، فکر می‌کنید هدف ما مراد ما، منظور ما، از ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» است؟ این نیت ماست؟ می‌فرماید: این نیت ما نیست، شما درباره یک حقیقت الهیه، یک حقیقت قرآنی، تردید داشته باش، شک داشته باش، هزار بار بنشین بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» رد نمی‌شوی، می‌مانی.

امام باقر^۲ می‌فرماید: ما وقتی می‌گوییم: ذکر معنی حرف ما «سبحان الله» گفتن و «الحمد لله» گفتن و «لا اله الا الله» گفتن و «و الله اکبر» گفتن نیست. این گفتن خوب است، ولی بدانید که نظر ما به ذکر این است؛ چون واجبات الهی به تو رسید، صبح واجب الهی به تو رسیده مثل نماز، بلند شو بخوان، تنبلی هم نکن، فرار هم نکن، در زندان رختخواب هم گیر نکن! این ذکر است. ظهر خودت را فدای دلار تجارتي و دلار مغازه و دلار کارخانه نکن! الآن که وقت نماز رسیده بلند شو نماز ظهر و عصر را بخوان! این ذکر است، ماه رمضان آمد؛ بلند نشو صد جور محمل درست کن برای اینکه روزه را نگیری، برو روزه بگیر! این ذکر است.

یک سال که از کاسبی‌ات گذشت مردانگی به خرج بده! اگر صد میلیون تومان اضافه از مخارج سالت آمده؛ بیست میلیون تومانش را بدون درنگ نقد، بردار ببر بده به خدا! این حق خداست. «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ»^۳، پول را که می‌دهی؛ این

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ أَشَدَّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرَ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ لَا أَعْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ إِنْ كَانَ مِنْهُ وَ لَكِنْ ذَكَرَ اللَّهُ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَهُ عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ

كَانَ مَعْصِيَهُ تَرْكَهَا. «الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۸۰.

۲. روایت از امام صادق علیه السلام است.

۳. انفال: ۴۱.

زندگی انسان در سیر الی الله

پول دادن ذکر است. امام صادق علیه السلام می گوید: معنی ذکرى که ما می گوئیم این است، وقتی نوبت واجبات به تو رسید؛ انجام بده! حالا واجب بدنى است، واجب پولی است، واجب حقوقی است، این ذکر است و مقصود ما و مراد ما از ذکر این است که هر حرامی، هر گناهی، هر معصیتی سراغت آمد خیلی شجاعانه به معصیت و گناه بگو: برو! زلف من با زلف تو گره نمی خورد. این ذکر است.

اما ذکر زبانی تنها کاری از دستش بر نمی آید، ممکن است یک کسی سر برج به ده نفر پول ربا داده باشد، حال سر برج باید برود پیش این ده نفر به هر کدامشان بگوید: رباى پول من را بدهید! من ده میلیون، بیست میلیون، پنجاه میلیون به تو دادم، قرارداد هم کردم که ماهی دو میلیون به من بدهی تا وقتی کل پولم را پس بدهی. این آدم رباخور ممکن است قم در ترافیک گیر کند، تهران، اصفهان، شیراز در ترافیک گیر کند. هوا هم گرم است، دلش هم له له پول را می زند، با گیر کردن در ترافیک تا برسد پول ربا را بگیرد ده بار بگوید: «لا اله الا الله» این هم شد شهر؟! این «لا اله الا الله» رباخور چه دردی را از او درمان می کند؟! چیست این لا اله الا الله؟! گفتن این «لا اله الا الله» با اینکه از ماشین پیاده شود، دستش را بگذارد در گوشش داد بزند کلاغ پرید. یکی است.

الله اکبر گفتن دشمنان در کربلاء

شما شنیدید من هم شنیدم، از بچگی پای منبرها شنیدم که زینب کبری در حال برگشتن به خیمه دید از میدان دسته جمعی دارند تکبیر می گویند، همه دارند می گویند: «الله اکبر، الله اکبر» زینب کبری برگشت ببیند به چه علت اینها دارند الله اکبر می گویند، دید سر ابی عبدالله را بریدند به نیزه زدند برای پیروزشان دارند می گویند: الله اکبر، آن الله اکبر چه الله اکبری است؟! غیر از آتش جهنم است؟! بفهمد آدم دین راه، روایت در کتاب با عظمت کافی است که مراد ما از ذکر، «سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر» نیست؛ مراد ما این است وقت واجب که به تو رسید چون و چرا نکنی، درنگ نکنی، تنبل بازی درنیآوری، بلند شو واجب را عمل کن، بلند شو واجب پولی را عمل کن، بلند شو واجب



حقوقی را عمل کن! و مراد ما از ذکر این است: وقتی گناهی پیش آمد؛ به گناه بگویی دست به دستت نمی‌دهم، وصل به تو نمی‌شوم. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ» با قرآن، با واجبات [و] با ترک محرمات.

ج: معنای سوم ذکر

معنی سوم ذکر هم این است که امام باقر علیه السلام باز در کتاب کافی در جلد اول در باب حجت نقل شده: «نحن اهل الذکر»^۱ و گاهی هم می‌گوید: ذکر امیرالمؤمنین است. گاهی می‌گوید: «نحن الذکر»، گاهی می‌گوید: پیغمبر ذکر است. امیرالمؤمنین می‌گوید: خدایا من فاصله بین خودم و تو را با ذکر کم می‌کنم تا به تو برسم، با قرآن، با واجبات، با ترک محرمات با پیروی از اهل بیت، این ذکر است.

معجزه عقلی ائمه علیهم السلام

چه کار کردند این روایات! عجب فرهنگ با عظمتی است! عجب فرهنگ پرثمری است! عجب شجره طیبه‌ای است! شما برادران اهل علم، فقط از امشب شبی یک ساعت، شبی دو ساعت، باب ایمان و کفر بحارالانوار مرحوم علامه مجلسی^۲ را ببینید، نوع آن روایات روایات من درآوردی نیست، روایات ساختگی نیست، هیچ کس نیامده در باب ایمان و کفر روایت بسازد؛ چون به دردش نمی‌خورده، اگر آدم بدی هم بوده به ضررش بوده.

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى قَالَ إِذَا يَدْعُونَكُمْ إِلَى دِينِهِمْ قَالَ قَالَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۱۱.

۲. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پر حجم حدیثی به نام بحارالانوار است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت.

در این ده جلد روایاتی که وارد شده به قدری دقیق انسان روانشناسی و روانکاوی شده که آدم بهتس می‌برد، تازه با این روایات می‌فهمد معجزه عقلی ائمه طاهرین با معجزه قدرتیشان خیلی فرق می‌کند! این که بیایند پا بکوبند در کویر از زیر پایشان آب درآید؛ این خیلی معمولی است برای ائمه ما، مهم نیست. اگر فوت کنند به مرده زنده شود؛ این مهم نیست. مهم معجزه ائمه ما ثمرات عقلی و قلبیشان است، آنهایی که عقلشان آشکار کرده، آن علومشان، آنها واقعاً معجزه ویژه است.

مرکزیت قلب انسان در روایت نبوی

یکی از آن نوع روایات را برایتان بخوانم، چقدر عالی است! پیغمبر می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً»؛ آگاه باشید امت من، بیدار باشید امت من، هشیار باشید امت من! اینها همه در معنی «ألا» است، «ألا» به معنی فریاد برای بیدار کردن غافلان و خواب‌ها، «الا» این دیگر نهایت داد کشیدن پیغمبر است از شدت دلسوزی، «أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً»، بدانید! آگاه باشید! در بدن یک پاره گوشت است. ببینید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توجه‌شان رادر بدن کجا بردند؟ چشم را نمی‌گوید، گوش را نمی‌گوید، پا را نمی‌گوید، زبان را نمی‌گوید، شکم را نمی‌گوید، بدانید! آگاه باشید! در بدن یک پاره گوشت است، وزن زیادی هم ندارد به اندازه مشت بسته انسان است، مشت بسته خود آن صاحب پاره گوشت، «إِذَا صَلَّحَتْ» این چه روانکاوی دقیقی است! «إِذَا صَلَّحَتْ»؛ اگر این پاره گوشت از شلوغی، به هم خوردگی، اضطراب، ناامنی درآید و سر و سامان بگیرد «صَلَّحَتْ» به معنای سر و سامان گرفتن، یک دعایی عربها دارند در روایاتمان هم آمده: «اصلحك الله»؛ خدا وضع پریشان و به هم خورده‌ات را سر و سامان بدهد، راحت شوی، آرامش پیدا کنی! این پاره

۱. «وَأَمَّا الْخَدِيثُ فَمَا رَوَى التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ صلی الله علیه و آله يَقُولُ أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَّحَتْ صَلَّحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ.» بحار الأنوار (ط -

بیروت)، ج ۵۸، ص ۲۳.

۲. کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص ۵۷.



گوشت اگر سر وسامان درستی بگیرد؛ «صَلِّحَ الْجَسَدُ كُلَّهُ»؛ چشم شما، گوش شما، زبان شما، دست شما، شکم شما، غریزه جنسی شما قدم شما سر و سامان درستی می‌گیرد. «و اِذَا فَسَدَتْ»؛ اما اگر این پاره گوشت بگندد، متعفن بشود، فاسد بشود، خراب شود، «فَسَدَ الْجَسَدُ كُلَّهُ»؛ چشمتان، گوشتان زبانتان، دستتان، شکمتان، غریزه شهوتتان، پایتان فاسد می‌شود، خراب می‌شود. «أَلَا» بدانید امت من آن پاره گوشت قلب است، قلب.

علت جنایات منافقین

شما می‌دانید در قرآن خدا جنایات منافقین را منشأش را چه می‌داند؟ اول سوره بقره است، نمی‌گوید: چشمشان هرز است، نمی‌گوید: زبانشان هرز است، نمی‌گوید: گوششان نجس است، فقط می‌گوید: کلّ این جنایاتی که می‌کنند این جاسوسی‌هایی که می‌کنند این خلوت‌های شیطانی که با هم دارند حدود یازده آیه به وضع شیطانی منافقین اشاره می‌کند. چرا؟ چه شده؟ می‌گوید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۱، الف و لام هم ندارد، نمی‌گوید: فی قلوبهم المرض، می‌گوید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، اینها دردشان یک بیماری سنگینی است، نکره است مرض، بیماری متراکم، چرا اینها اینگونه هستند؟ حسودند، بخیلند، تکبر باطنی دارند، حریصند، دنیاپرست هستند، خودخواه هستند، کلّ اینها می‌شود بیماری قلب. وقتی دل بیمار باشد؛ چشم، گوش، زبان، دست، شکم، شهوت، قدم از قلب مصرف می‌کنند، انرژی از آن تراکم بیماری‌های قلب می‌گیرند. آنی که قلبش بیمار است خیلی راحت می‌آید در مسجد الحرام به مردم می‌گوید: این پیغمبر را می‌بینید این مردم مجنون است، این را می‌بینید این ساحر است، این رامی‌بینید این افتراء زن است و دروغگو است. زبان که خودش از خودش استقلال ندارد، آنی که زبان دارد علیه پیغمبر می‌گوید، قلب او را دارد تغذیه می‌کند، قلب بیمار، دل بیمار چشم را تغذیه می‌کند که هرز می‌شود و هر نامحرمی را نگاه می‌کند و در نگاهش هم می‌ایستد.

دل بیمار شکم را حرامخور می‌کند و گرنه خود شکم کاره‌ای نیست، امام صادق می‌فرماید: دل یک انبار است برای اعضاء و جوارح، اعضا و جوارح مصرفشان از موجودی این انبار است، خودشان کاره‌ای نیستند. این یک روانکاوی دقیق است، این یک روانشناسی است.

عمل کردن به روایات و فرهنگ اهل بیت درمان دردهاست

حال اگر کسی دلش بیمار است، علاقه دارد درمان بشود، چه کار باید بکند؟ باید به نسخه خدا عمل بکند که قرآن مجید است! باید به روایات و فرهنگ اهل بیت عمل بکند که درمان دردهاست! حرفم تمام شد.

روضه وداع اباعبدالله

این ذکر مصیبتی که امشب در محضر دختر موسی ابن جعفر می‌کنم فقط خواهران و برادرانی که دختر دارند، لمسش می‌کنند، آنهایی که دختر ندارند کامل نمی‌توانند این مصیبت را لمس بکنند. وجود مبارک ابی‌عبدالله آماده حرکت به میدان است برای آخرین بار؛ چون هیچ کس دیگر نمانده، همه شهید شدند، آخرین سرباز فداکارش شش ماهش بوده که او را هم با تیر سه شعبه سرش را از بدنش جدا کردند، حال دیگر نوبت خودش است تک و تنها.

خیلی با محبت آرام، با رکاب، به شکم اسب نهیب زد، خیلی با محبت، حتی حیوانات در دوره عمر انبیاء و ائمه یک ذره آزار از دست اینها ندیدند، آرام رکاب زد، ذوالجناح خیلی اسب تیزهوشی بود با این رکابی که ابی‌عبدالله زد باید خیز بردارد اما امام دید اصلا حرکت نمی‌کند. امام به نظر مبارکشان مثل هر سواره‌کاری می‌رسد که ذوالجناح یک مانع دارد، یک چیزی جلوی او است نمی‌تواند برود، خم شد دید دختر سیزده ساله‌اش سکینه جلوی اسب را گرفته، پدری را باید از ابی‌عبدالله یاد گرفت، عجب پدری بود! برنگشت به این دختر که سیزده سالش بود، بگوید: بچه‌جان! برو کنار می‌خواهم بروم. این را نگفت، پیاده شد، روی خاک نشست، دختر را در دامنش نشاند، به سر و روی دختر دست با محبت



کشید، اجازه داد اول دختر حرف بزند، پرسید: بابا از صبح تا حالا هر وقت رفتی میدان برگشتی این بار هم برمی‌گردی؟ فرمود: نه عزیز دلم! دیگر بر نمی‌گردم. گفت: بابا حال که می‌خواهی بروی و برنگردی ممکن است من از تو یک درخواست بکنم؟ فرمود: آره عزیزم! بگو: درخواستت را! گفت: بابا قبل از اینکه بروی میدان بیا خودت مارا به مدینه برگردان، ما گرفتار این اشرار نشویم! ابی‌عبدالله یک ضرب‌المثل عربی برایش خواند: «لَوْ تُرِكَ الْقَطَاهُ لَنَامَ»^۱ که سکینه فهمید معنیش را که بابا تمام راه‌ها را به روی من بستند، من دیگر نمی‌توانم شما را به مدینه برگردانم، اما عزیز دلم! سکینه جان! تو از من یک درخواست کردی و بابا نتوانست جوابت را بدهد، حال من از تو یک درخواست دارم، از روی دامن بابا بلند شد، دست انداخت گردن ابی‌عبدالله، صورت بابا را به سینه گرفت، گفت: بابا! شما در خواستت را بگو چشم من عمل بکنم. فرمود: سکینه جان اینقدر مقابل دیده من اشک نریز! دخترم گریه تو قلب من را دارد آتش می‌زند. «لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةَ مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي»^۲؛ بابا تا من زنده هستم صدای گریهات را نشنوم، طاقت ندارم.



۱. این عبارت از امام حسین علیه السلام خطاب به حضرت زینب کبری علیها السلام نقل شده است. الإرشاد فی معرفه

حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۳.

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۱۰۹.

جلسه نهم

نقش قلب در اصلاح زندگی انسان

صلاح و فساد همه جوارح انسان در گروی قلب

در بحث جلسه گذشته روایت بسیار مهمی از وجود مبارک رسول خدا قرائت شد که در این روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صلاح و فساد همه اعضاء و جوارح انسان را در گروی وضع قلب می دانند.

«أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ»، در وجود شما مردم پاره گوشتی است که اگر این پاره گوشت سر و سامان داشته باشد؛ اعضاء و جوارح شما چشمتان، گوشتان، زبانتان، دستتان، شکم‌تان، غریزه‌تان، قدم‌تان، سر و سامان خواهد داشت. «و ان فَسَدَتْ» اما اگر آن پاره گوشت تباهی داشته باشد، فساد داشته باشد، همه اعضاء و جوارح شما تباه خواهد بود، فاسد خواهد بود.

به کارگیری همه اعضاء بدن جهت ایجاد خسارت‌ها

وقتی که قلب دچار فسادى مانند طمع باشد، انسان حدود پروردگار عالم را در رابطه با مال با کلنگ طمع خراب می‌کند و از کسب مشروع، کار معقول، فعالیت پاک ردّ می‌شود و وارد رشوه و غصب و ربا و اختلاس می‌شود. برای ورود به این مکاسب محرّمه از همه اعضائش باید کمک بگیرد، کلنگ طمع مرزهای الهی را خراب میکند، ولی وقتی که انسان وارد مفاسد مالی بشود؛ همه بدن او، همه اعضاء و جوارح او برای به دست آوردن مال حرام کمکش می‌کنند.

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۸، ص ۲۳.



آدمی که حسود باشد، نعمت‌های الهی را چشم نداشته باشد به کسی ببیند، رسول خدا در یک روایتی که کلینی^۱ در جلد دوم کافی نقل کرده است حسد را تشبیه به آتش کردند.^۲ وقتی آدم می‌خواهد این آتش افروزی را راه، بیندازد با زبان تنه‌ایش که نمی‌تواند راه بیندازد، تمام بدن را باید به کار بگیرد برای ضربه زدن به طرف مقابل که به او حسادت دارد، با چشمش، با زبانش، با دستش، با قدمش، با قدرتش با توانش باید بر ضد بنده پروردگار که به او حسد دارد اقدام بکند. هر کدام از ردائل اخلاقی که جایشان هم در قلب است، ضررهایی دارند، زیان‌هایی دارند، خسارت‌هایی دارند که برای تحقق این خسارت‌ها همه بدن باید به کار گرفته شود، همه بدن.

وجود علوم الهی نزد اهل بیت علیهم‌السلام

من الآن یادم نیست، این روایت بسیار مهم در چه کتابی است؟ دیدم خودم روایت را ایام جوانیم ولی متأسفانه یادداشت نکردم که در چه کتاب روایی مهمی بود. هشام ابن حکم یک جوان تحصیل کرده دانشمند عالمی بود که استاد علم و دانشش دریای دانش حق وجود مبارک امام صادق علیه‌السلام بود. خیلی مغز این آدم کار می‌کرد! دریافت علمیش خیلی شدید بود! یک کتابی از معارف الهی بود زمانی که هنوز مو در صورتش درنیامده بود و در همان زمان که در اوائل جوانی بود، کتابهای مهم ما نقل کردند: هر وقت می‌آمد خدمت امام ششم، امام ششم برایش تمام قد بلند می‌شد، ایشان می‌گویند: من یک روز آمدم خدمت امام صادق، به حضرت عرض کردم: یا بن رسول الله! گیر یک مسأله هستم و این گیرهای عقلی و فکری و

۱. محمد بن یعقوب کلینی معروف به ثقة الاسلام کلینی (درگذشت ۳۲۹ق)، از محدثان مشهور شیعه و نویسنده کافی، از کتب اربعه. او در زمان غیبت صغری می‌زیست و با برخی از محدثان که از امام عسکری علیه‌السلام یا امام هادی علیه‌السلام، حدیث شنیده بودند، ملاقات کرده است. ابن قولویه، محمد بن علی ماجیلویه قمی، احمد بن محمد زراری از شاگردان اویند.

۲. «عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ.» کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۳۰۶.



علمی ما را شما اهل بیت باید حل بکنید ما در خانه دیگر را که نمی‌توانیم بزنیم، جایی دیگر علم الهی پیدا نمی‌شود، این علم پیش شماست، اما علوم دیگر جای دیگر پیدا می‌شود ولی این نوع مشکلات ما را حل نمی‌کند. فیزیک علم است، شیمی علم است، ریاضی علم است، ارزش هم دارد ولی کاربرد این علوم فقط برای بدن انسان است، این علوم راهی به روح انسان ندارند، راهی به قلب انسان ندارند، عامل تربیت و ادب انسان نیستند، اگر بودند که تک تک اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها منبع ادب و تربیت و کرامت و وقار و عظمت بودند، خلأ غرب برای نداشتن همین علم باطن است، برای نداشتن علم بالله است، برای نداشتن علم به معاد است، برای نداشتن رشته علوم انبیاء و ائمه طاهرين است.

عاجز بودن غرب از انسان شناسی

لذا غرب خود انسان را هم نمی‌شناسد، شما اگر از غربی‌ها بپرسید: انسان یعنی چه؟ نمی‌دانند. من در حدود بیست کشور اروپا منبر رفتم، سعی کردم با خود اروپایی‌ها برخورد بکنم، از اساتید دانشگاه تا دانشجویان علمی و در مهمترین دانشگاه‌هایشان هم رفتم فقط برای سؤال، آنجا از هر کسی بپرسی انسان را معنی کن! می‌گوید: انسان مجموعه‌ای از فعالیت‌های شیمیایی و فیزیکی است، انسان دینانسی می‌جز این بدن در این عالم ندارد. نمی‌شناسند انسان را، لذا کارل که برنده جایزه نوبل بود و از اساتید مهم غرب بود، یک کتابی نوشته به نام «انسان موجود ناشناخته»، راست هم هست این اسم، نمی‌شناسند انسان را، نمی‌دانند انسان کیست. اینها را نبوت باید حل کند! توحید باید حل کند! امامت باید حل کند! نمی‌شود از بیگانگان پرسید، آنها خودشان را نمی‌شناسند تا چه برسد به مسائل بیرون از انسان را، حال شما اگر از پروردگار بپرسید: انسان کیست؟ چهار تا جواب به تو می‌دهد: «خلیفه الله، مستعد هدایت الله، اُفق کرامت الله، عرصه معرفت الله» این انسان است.

تفاوت دیدگاه غرب و خداوند در رابطه با انسان

با این تعریفی که خدا از انسان در سوره بقره و در سوره اسراء کرده به انسان می‌گوید: تو از مخلوقات گل سرسید آفرینش من هستی و اُفق تجلی تمام ارزشها که با طلوع این ارزشها وجودت افضل من ملک مقرب می‌شود، این در روایات است. تو جلوه خدا هستی نه جلوه



فیزیک، تو جلوه معرفت هستی نه جلوه شیمی، تو جلوه هدایت هستی نه جلوه حیوانیت، تو جلوه کرامت هستی نه عرصه‌گاه پستی. غرب به خاطر اینکه انسان را نمی‌شناسد زده در سر خودش و پهن زمینش کرده، حیوانات ایستادند، این ایستایی را غرب از انسان گرفته، یک منبع آلودگی ﴿اِنَّا قَلَّمُ إِلَى الْاَرْضِ﴾^۱ شده، آمده فرهنگ غرب به خاطر جهل به انسان انسان را چسبانده به زمین، روی قدش هم زده، قامت انسانی‌اش را هم شکسته، پستش کرده، شما تا نروید کشورهای اروپایی؛ این آیه را نمی‌توانید لمس بکنید، ﴿مُرَرَدَدَنَاۗهُ اَسْفَلَ سَافِلِیۡنَ﴾^۲ در آنجا انسان موجودی است که پست‌ترین پستان جهان است، اما باید بروید با چشم ببینید.

علوم غیرالهی عهده دار بدن است

من یک چیزهایی را می‌دانم از آنجا که در طول سفرها به آن رسیدم یک دانه‌اش را به خاطر ادب منبر و ارزش شما و به خصوص در این محل‌هایی که خانه اهل بیت است نمی‌توانم بگویم، نمی‌توانم به زبان بیاورم. هشام ابن حکم یک گیر فکری دارد، کارفیزیک و شیمی و ریاضی و هندسه و معماری و صنعت نیست حلش کند، علوم غیرالهی فقط عهده‌دار بدن هستند فقط. علوم غیرالهی می‌توانند هواپیما بسازند، بدن‌ها را از یک کشوری به کشور دیگر ببرند، می‌توانند قطار بسازند بدن‌ها را حمل و نقل بکنند، می‌توانند ماشین بسازند بدن‌ها را حمل و نقل بکنند، می‌توانند قویترین یونیت را بسازند، دندان درد را اصلاح بکنند، می‌توانند ام آر‌آی بسازند عکسبرداری دقیق بکنند.

انحطاط غرب

هیچ علمی امروز در کره زمین ارتباطی با ادب و تربیت و رشد و کمال انسان ندارد، اینهایی که فریفته غرب هستند یا دلشان می‌خواهد بارشان را از این مملکت جمع بکنند بروند امریکا، بروند کانادا، بروند یک کشور غربی؛ دارند وارد سراب می‌شوند آنجا حقیقتی وجود ندارد. اروپا یک طویله آبادی است، آمریکا یک طویله آبادی است، حیوان هم از ما بیشتر دارند، خیلی بیشتر!

۱. توبه: ۳۸.

۲. تین: ۵.



ما در حال حاضر هفتاد و پنج میلیون هستیم یک درصد کمی رباخور داریم، یک درصد کمی بی حجاب داریم، یک درصد کمی عرفخور داریم، یک درصد کمی متجاوز به حقوق مالی و حقوق اجتماعی مردم هستند، آنها نه، آنها کل کشورشان یک طویله آباد زیبای خوشگلی است که به قول قران کریم انواع حیوانات در آن می لولند، ﴿كَمَثَلِ الْحِمارِ﴾^۱، ﴿فَتَنَّهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾^۲، ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ لَنْ هُمْ يُعْقَلُونَ﴾^۳، فکر می کنید آنجا بهشت است؟!

بهشت واقعی

بهشت توحید است، بهشت نبوت است، بهشت امامت است، بهشت این عبادات است، بهشت رفتن در این حرمهای مطهر است، بالاترین بهشت استحابی مؤکد و افضل قربات امام صادق (علیه السلام) می فرماید: گریه بر ابی عبدالله الحسین است. این بهشت است بهشت شبهای احیاست، شبهای ماه رمضان است، روز عرفه و دعای عرفه است، شب جمعه و دعای کمیل است، اینها را خیلی غنیمت بدانید، کم حساب نکنید!

پیغمبر می فرماید: وقتی دور همدیگر جمع می شوید یک معلم دین معلم دین را برایتان می گوید، مثل امشب، مثل شبهای دیگر، مثل شبهای آینده، مثل ماه رمضان، می فرماید: این جلسه نزد خدا «أحب من قیام ألف ليلة یصلی فی کلّ ليلة ألف رکعة»^۴؛ از هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز خوانده شود، محبوب تر است.

بهشت و جهنم نفس عمل انسان

[در مورد] عمل، قرآن مجید می گوید: یا جهنم است یا بهشت است، خود عمل. شما آیات مربوط به جهنم را ببینید در قرآن، هیچ آیه ای ندارد که جهنم با نفت، با بنزین، با گاز، با زغال سنگ، با مازوت، با نفت می سوزد، قرآن مجید می گوید: سوخت جهنم ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ﴾^۵ خود

۱. جمعه: ۵.

۲. أعراف: ۱۷۶.

۳. أعراف: ۱۷۹.

۴. جامع الأخبار شعیری ص ۳۷.

۵. بقره: ۲۴.



مردم هستند، همین الآن که یک نفر دارد زنا می کند دارد تولید آتش می کند، همین الآن، نه اینکه این آتش در آینده تولید شود، آنی که دارد حرام می خورد، غیبت می کند، تهمت می زند، آبروی مردم را می برد همین الآن دارد عملش آتش می شود ولی زیر پرده دنیاست، برود کنار این پرده از همه بدن آتش شعله ور می شود و فرقی هم با آتش دنیا این است که این آتش خاموش نمی شود، عمرش تمام نمی شود، با هیچ آبی نمی شود شعله اش را خاموش کرد. این فرقی با آتش دنیاست.

آیات مربوط به بهشت را هم نگاه بکنید! شما همین الآن که نشستید دارید قرآن و معارف اهل بیت را گوش می دهید در بهشت هستید همین الآن، ﴿كَلِمَاتٍ زُفُوا﴾ این آیه نشان دهنده تجسم عمل و تبدیل انرژی به ماده است. اگر قاعده تبدیل انرژی به ماده را دانشمندان قرن هجدهم به بعد ثابت کردند؛ این تبدیل انرژی به ماده را قرآن هزار و پانصد سال پیش گفته در سوره بقره.

﴿كُلَّمَا زُفُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ﴾ در بهشت هر میوه ای را که پیش اهل بهشت می آورند «وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»، میوه های هم رنگ، میوه های خوشگل، میوه های دلبر، «قَالُوا» اهل بهشت می گویند: «هَذَا الَّذِي زُفْنَا مِنْ قَبْلُ»؛ ما یک بار دیگر هم این میوه ها را در دنیا روزیمان کردند ولی آن میوه هایی که روزی ما بوده در دنیا به صورت میوه خوردنی نبوده، نماز بوده، روزه بوده، ذکر بوده، عبادت بوده، خمس دادن بوده، خدمت به بندگان خدا بوده، یک بار دیگر ما این میوه ها را دیدیم در گذشته ولی حال آن میوه ها در بهشت اینجور تجسم پیدا کرده است.

پرسش هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام

نبود جواب منفی در سیره اهل بیت علیهم السلام

خدا نکند ما را رها کنند از در خانه قرآن و اهل بیت برویم جایی دیگر! آنها رشته ای که مشکلات فکری و روحی و اخلاقی ما را حل بکنند مطلقاً در اختیارشان نیست، بیشتر هم

۱. «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كَلِمَاتٍ زُفُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي زُفْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُولَئِكَ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْوَاعٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» بقره: ۲۵.



به بیماری ما اضافه می کنند. امام صادق فرمود: هشام بپرس! چیست؟ گفت: گیر هستم، هضم نمی کنم، متوجه نمی شوم. امام فرمود: بگو!
امامان ما «ته» خدا در دهانشان خلق نکرده، فرزدق درباره زین العابدین می گوید، می گوید: «و لولا التشهد كانت لاءه نعم»؛ اگر بر زین العابدین تشهد واجب نبود که در تشهد بگوید: نه «أشهدُ أن لا» نه غیر از خدا خدایی نیست، اگر این نه گفتن به زین العابدین به عنوان تشهد واجب نبود همین نه او هم آره بود، آنها نه نمی گفتند، آنها همه عمرشان به خدا نگفتند: نه، به پیغمبر و قرآن نگفتند: نه، انجام می دهی؟ آره. این کار حرام را انجام نمی دهی؟ آره که انجام نمی دهیم. اصلاً نه نداشتند.

علت خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام در کلام امام صادق علیه السلام به

جناب هشام

گفت: یابن رسول الله! آن مسئله ای که در آن گیر هستم این است، مردم مدینه امیرالمؤمنین را نمی شناختند؟ امام فرمود: خوب می شناختند، گفت: یابن رسول الله! می دانستند فاتح همه جنگ ها علیه مشرکین علی بود؟ گفت: بله می دانستند. گفت: یابن رسول الله! می دانستند علی اعلم بود؟ فرمود: همه می دانستند. می دانستند علی عادل و اتقی و اغضا بود؟ فرمود: می دانستند. گفت: یابن رسول الله! پس چرا بعد از مرگ پیغمبر آمدند در خانه را به رویش بستند و بیست و پنج سال نگذاشتند در یک کار مثبت مسلمانها دخالت بکند، چرا در را به رویش بستند؟ چرا کنارش زدند؟ چرا؟ من حالیم نمی شود چرا؟ امام صادق فکر می کنید دو صفحه جواب هشام را دادند یا یک ساعت و نیم برایش منبر رفتند؟! جواب امام صادق یک کلمه بود، یک کلمه دو تا نه، یک دانه. وقتی امام صادق این کلمه را گفت. هشام گفت: یابن رسول الله! تا آخر مطلب رادرک کردم. قانع شد، فهمید چرا این همه بلا سر علی درآوردند؟ چرا دستش را بستند؟ چرا از مقامش کنارش زدند؟ چرا یک بار جلو نینداختند یک نماز به او اقتدا بکنند، بیست و پنج سال یک نماز، چرا؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «الحسد»^۱، همین. شما تاریخ آن بیست و پنج ساله را بخوانید! ببینید حسد تمام اعضاء و جوارح مردم را استخدام کرد علیه امیرالمؤمنین و قرآن و زهراء و توحید. یک بیماری در قلب بوده حسد، ولی این بیماری وقتی زمینه پیدا کرد تمام اعضاء و جوارح مردم مدینه را استخدام کرد علیه امیرالمؤمنین، اینقدر قلب فاسد خطرناک است!

توضیح سوره فلق و تحقیق در معنای «التَّفَاتِ فِي الْعَقْدِ»

لذا قرآن به پیغمبر می‌گوید: -چه سوره عجیبی است!- ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^۲، این یک بخش، ﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾^۳، این هم یک بخش، ﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾^۴، این هم یک مسأله مربوط به خطرات تاریکی شب است، دزد و عقرب و مار. ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾^۵. من نوجوان که بودم پای منبرها می‌رفتم، منبرهای قدیم «التَّفَاتِ فِي الْعَقْدِ» را اینجور معنی می‌کردند، به پیغمبر می‌گوید: از شرّ پیرزنان جادوگر که در کار مردم می‌دمند به من پناه بیاور! اما وقتی طلبه شدم و خیلی ملاً لغتی شدم، کتابهای لغت را می‌گشتم، ریشه‌یابی می‌کردم، مصادیق لغات را دنبال می‌کردم به این نتیجه رسیدم که خدا به پیغمبر می‌گوید: «التَّفَاتِ فِي الْعَقْدِ» از شرّ زنان جوان زیبای طناز عشوه‌گری که گره در زندگیت می‌اندازند و زندگی را تخریب می‌کنند به من پناه ببر! وگرنه پیرزن قد خمیده بدبخت قدرتی ندارد که، کاری از دستش برنمی‌آید.

۱. چنین روایتی در مجامع روایی یافت نشد، لکن روایاتی در رابطه با اینکه ائمه علیهم السلام و خصوصاً امیرالمؤمنین مورد حسد قرار گرفتند، در آدرس ذیل وجود دارد. -کافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص ۱۸۶ - شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص: ۱۸۵.

۲. فلق: ۱.

۳. فلق: ۳.

۴. فلق: ۳.

۵. فلق: ۴.



این زنان جوان بی تقوای بی ایمان بی دین بی حجاب عشوهرگر دزد راه انسانیت هستند که گره در زندگی مردم می اندازند تا زندگی مردم به طلاق کشیده شود، به دعوا کشیده شود، به بی سرپرست شدن بچه ها کشیده شود تا یک مملکتی غرق در فساد بشود.

پناه بُردن به خداوند از شرّ حسود

آخر سوره هم به پیغمبر می گوید: حبيب من! شخص تو با این قدرت روحی و عظمت نبوتت به من پناه بیاور! ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾^۱، نمی گوید: «من شرّ بخیل، من شرّ طمعکار»، معلوم می شود حسد میداندار بسیار خطرناکی است!

سر و سامان دادن قلب با پنج نور

این حرف رسول خدا: دلتان اگر فاسد بشود، دچار این رذائل اخلاقی شود، تمام اعضاء و جوارحتان را فاسد می کند ولی اگر دلتان سر و سامان داشته باشد، به چه دل با چه سر و سامان می گیرد؟ با پنج تا چراغ، با پنج تا نور، ﴿أَمِّنْ بِاللَّهِ﴾^۲، چراغ ایمان به خدا، «وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»، چراغ ایمان به قیامت، «وَ الْمَلَكَةِ»، چراغ ایمان به فرشتگان «وَ الْكِتَابِ»، چراغ ایمان به قرآن، «وَ النَّبِيِّينَ»؛ چراغ ایمان به ۱۲۴ هزار پیغمبر و قلب هم جا می گیرد این پنج تا چراغ را، خدا به گونه ای ساخته که این پنج تا چراغی که نورش نظیر ندارد، در این قلب قرار بگیرد، همین نور است که برزخ آدم را روشن می کند، قیامت را روشن می کند، بهشت آدم را نور باران می کند، همین پنج نور است که آدم را به کلّ خیرات هدایت می کند. همین پنج تا نور است.

۱. فلق: ۵.

۲. ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾

بقره: ۱۷۷.



زندگی انسان در سیر الی الله

یک توضیح مختصری در کارکرد این پنج تا نور انشالله در جلسه فردا شب برایتان عرض می‌کنم که این پنج تا نور چه آثاری دارد در زندگی؟ البته خیلی مختصر. اگر مفصل بخواهد بیان شود که چهار پنج تا ماه رمضان می‌خواهد.



جلسه دهم

چراغ‌های محافظت‌کننده از انسان

نفع بودن قلب سلیم در قیامت

وعده دادم شب گذشته درباره راه اصلاح قلب پنج مسأله مهم مطرح بشود، بخش بسیار مهمی از آیات قرآن و روایات اهل بیت در ارتباط با قلب است، یکی از آیات قرآن مجید را درباره قلب برایتان قرائت کنم.

این آیه مربوط به قیامت کل مرد و زن است، ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾^۱، قیامت ثروت سودی به شما نمی‌دهد؛ چون ثروتی در اختیارتان نیست که سود بدهد، شما عریان به دنیا آمدید با یک تا پیراهن به نام کفن از دنیا خارج می‌شوید، این کفن را هم خاک قبر می‌خورد، پس ثروتی در آخرت از کسی با او نخواهد بود. تمام انسان‌ها قیامت دستشان از ثروتی که در دنیا داشتند کم، متوسط و زیاد خالی است، این یک قطعه آیه «وَلَا بَنُونَ»، فرزندان هم در گروهی اعمال خودشان هستند، مسئول خودشان هستند، کاری به شما ندارند قیامت، برای شما سودی ندارند، البته آیه استثنا هم دارد حال من به استثنائش کار ندارم، چه برایتان سودمند است که سودش نجات شما از عذاب دوزخ است و کمک شما برای ورود به بهشت است؟ آن چیست که در قیامت این سود را نصیب شما می‌کند؟ از عذاب دوزخ مصونیت به شما می‌دهد، درهای بهشت را هم به رویتان باز می‌کند، چیست آن؟

پروردگار عالم نمی‌گوید: من هستم. خیلی جالب است! نمی‌گوید: من هستم به طور مستقیم که شما را از دوزخ حفظ می‌کنم و درهای بهشت را رویتان باز می‌کنم، می‌فرماید: آنی که سود به شما می‌دهد و سودش هم همین دو واقعیت است، نگذارد بروید جهنم، راهتان بیندازد به طرف بهشت این است: ﴿إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲. این که خودتان

۱. شعراء: ۸۹.

۲. شعراء: ۸۹.



[قلب سلیم بیاورید.] این خیلی زیباست در این آیه شریفه! «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ»، از نظر ترکیب ادبی الله در آیه شریفه مفعول است، «أَتَى اللَّهَ» فاعل آیه است، آنی که مکلف بوده، مسئول بوده در دنیا. مگر اینکه شما با دست خودتان به پیشگاه وجود مقدس پروردگار قلب سلیم ببرید. نمی‌گوید: قلب سالم، بلد بود بگوید: قلب سالم. خداوند می‌توانست کنار لغت قلب در این آیه اسم فاعل بگذارد بگوید: «الَا مِنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَالِمٍ»، اما ترکیب آیه این نیست، «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَالِمٍ»، سلیم بر وزن شریف است، صفت مشبیه است، سود شما در قیامت در نجات از دوزخ و رفتن به بهشت در گروهی قلبی است که یک سلامت کامل ثابت جامعی داشته باشد، چنین قلبی تمام هفت در جهنم را به رویتان قفل می‌کند، چنین قلبی همه هشت در بهشت را به رویتان باز می‌کند.

ما روایاتی داریم خیلی روایات باحالی است! ائمه ما و رسول خدا می‌فرمایند: بعضی‌ها وارد قیامت می‌شوند؛ خود پروردگار به آنها با صدای خودش خطاب می‌کند: «أَدْخُلِ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ بَابٍ شِئْتَ!»؛ از هر دری از این هشت در که می‌خواهی وارد بهشت بشوی برو بشو! در اختیار خودت است، نه اینکه بهشت دورش دیوار باشد یک درهای بزرگی مثل این درهای صحن‌ها داشته باشد، نه! «من ای باب شئت» یا «من ای باب تشاء»؛ معنایش این است بنده من هشت بهشت من در اختیار توست در هر کدامش می‌خواهی برو، در همه‌اش می‌خواهی بچرخ؛ بچرخ! این کار قلب سلیم است.

مهلت دادن پروردگار به گناهکاران

حال این قلب سلیم را از چه راهی می‌شود به دست آورد؟ پروردگار که نسبت به ما ارحم الراحمین است، اكرم الأكرمين، است أسرع الحاسین است، پروردگاری که عاشق بنده‌اش است، پروردگاری که بنده‌اش را می‌خواهد و حتی بنده گنهکارش را درجا نابود نمی‌کند، مهلت به او می‌دهد، چهل سال به برادران یوسف مهلت داد که توبه کنند و گرنه کاری نداشت برایش، همان شبی که از بیرون کنعان برگشتند به یعقوب گفتند: بچاهات را گرگ خورد و یعقوب با چه دل سوخته‌ای اشکش جاری شد، می‌توانست خدا به خاطر سوز قلب



یعقوب پیغمبر بنده ویژه اش هر ده تا را همان شب به عذاب دچارشان بکند، نابودشان بکند کاری نداشت برایش، اما مهلتشان داد.

یکی از زیبایی های کار پروردگار عالم مهلت دادن به گنهکار است، مهلت دادن به منحرف است، مهلت دادن به ظالم است، شما از فرعون چی می دانید؟ خیلی چیزها؛ چون بیشتر منبرهای قدیم راجع به موسی و فرعون خیلی حرف می زدند، دیگر شما از داستان موسی و فرعون اشباع هستید، می دانید قرآن مجید خط سیر عملی فرعون را در یک آیه بیان کرده:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱، درست است؟ چند سال؟ حال شما بگوئید: پنجاه سال. پنجاه سال جوان های مردم را کشت، پنجاه سال علو در زمین داشت، پنجاه سال فساد کرد، پنجاه سال زنان بنی اسرائیل را به داغ گرفتار کرد، ولی وقتی در کوه طور موسی این عمران مبعوث به رسالت شد، خدا به موسی و هارون فرمود: ﴿أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾^۲.

خیلی آیه عجیبی است! به موسی می گوید: اگر فرعون متذکر و اهل خشیت بشود؛ تمام گناهان گذشته را گذشت می کنم. این خداست. ولی مردم دنیا و بخشی از مردم ایران با خدا خیلی بد معامله می کنند، بد، رفتارشان با پروردگار عین رفتار با دشمن است، اما خدا این است که پنجاه سال به فرعون مهلت می دهد برای متذکر شدن برای خشیت، برای توبه، برای اصلاح.

وگرنه قرآن می گوید: ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳، تمام عالم ارتش خداست، کاری ندارد. می تواند به زمین بگوید: زیر پای یک رباخور، زناکار، عرقخور، متجاوز، پست، نامرد، ناجوانمرد، آدم کش، بگوید: دهان باز کن ببر پایین! این که می تواند، اما نمی کند. مهلت می دهد، مهلتش شعاع رحمتش است، واقعاً آدم کنار خدا دیوانه می شود. ای کاش مردم دنیا از این قرآن خبر داشتند! ای کاش ملت ایران هفتاد و پنج میلیون نفرشان از آیات قرآن حداقل راجع به خدا خبر داشتند، حداقل! خبر ندارند. رفتارشان هم با پروردگار عین رفتار با یک دشمن است، انگار خوششان نمی آید از خدا.

۱. قصص: ۴.

۲. طه: ۴۴-۴۳.

۳. فتح: ۷.

پنج چراغ محافظ انسان از شیطان

وجود مقدّس او برای اصلاح قلب در یک قطعه آیه ۱۷۷ سوره بقره دعوت کرده، بیا بنده من! پنج تا چراغ که نور بی نظیر دارد در دلت روشن کن! حرارت این پنج تا چراغ مگر اجازه می‌دهد شیطان به قلب ما نزدیک شود؟! حرارت این پنج تا چراغ مگر اجازه می‌دهد سگ‌های هاری که شیطان می‌چراندشان و پیغمبر می‌گوید: محلّ چراندنش هم قلب انسان است. [نزدیک شود]؟! مگر این پنج تا چراغ می‌گذارد گرگی مثل حسد، بخل، ریا، کینه، بدبینی، عدم تشخیص حقّ از باطل، تکبر، غرور، خودبینی، خودخواهی، خودرأیی وارد قلب شود؟! مگر این پنج تا چراغ می‌گذارد!؟

عدم دسترسی شیطان به مُخلصین

این سگان خطرناک دست‌آموز شیطان از کمترین نور این پنج تا چراغ اگر به آنها بخورد تا آن طرف دنیا فرار می‌کنند. مگر در قرآن نخواندید؟! ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^۱، خدا مگر برای مخلصین عدد داده؟ عدد داده؟ در قرآن گفته: «مخلصین» یک تیپ خاصی هستند با این عدد معین؟!

شما اگر بگویید: مخلصین ۱۲۴ هزار پیغمبر و دوازده امام هستند، من عرض می‌کنم: مگر حضرت مریم جزء مخلصین نیست طبق قرآن؟! مگر صدیقه کبری جزء مخلصین نیست؟! مگر زینب کبری جزء مخلصین نیست؟! عدد ندارند مخلصین. خودش به پروردگار گفت: به عزت قسم! من دسترسی به بندگان مخلصت ندارم. این را چه وقتی گفت؟ زمانی که هنوز خدا مرد و زن را خلق نکرده بود، صحبت از آدمیان نبود، همان اوّل‌های کار که خدا فرمود به ملائکه: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲، یک دانه انسان آفریده بود، هنوز اصلاً هیچ خبری نشده بود، نه عبادتی در کار بود، نه خدمتی، نه احکامی، نه حلال و حرامی، یک انسان فقط آفریده بود، همانجا گفت: به عزت قسم! دست اندازی در زندگی انسان‌ها می‌کنم، اصلاً انسانی خلق نشده بود.

۱. ص: ۸۲-۸۳.

۲. بقره: ۳۰.



ولی من با همه زورم، وسوسه‌ام، سفسطه‌ام، اصلاً دسترسی به بندگان مخلصت نخواهم داشت، سراغ آنها نمی‌توانم بروم، نمی‌توانم. چون من فراری هستم از آنها، می‌ترسم، درمی‌روم، آنها یک انرژی عجیبی دارند که نمی‌گذارند من بروم جلو، انرژی آنها همین پنج تا چراغ است چراغ روشن، چراغ پرنور. به قول قرآن مجید: سراج منیر، خورشید نورپخش کن، این اسم پیغمبر است، در سوره احزاب است، ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ﴾. به به! جمله‌اش مست می‌کند آدم را ﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾.^۱

تو خورشید تابناک من خدا در این جهان هستی، مگر این نور پر قدرت اجازه می‌داد شیطان بیاید طرف پیغمبر؟! ابلیس بیاید طرف پیغمبر؟! هوی و هوس بیاید طرف پیغمبر؟! شهوات نامعقول بیاید طرف پیغمبر!؟

چگونه پنج نور را وارد قلبمان کنیم؟

پنج تا چراغ، بندگان من من فقط راهنمایی‌تان می‌کنم این کار خودتان است، این پنج تا چراغ را حال یا با درس خواندن یا با مطالعه درست یا کنار زبان عالمان نفس‌دار ربّانی می‌توانید وارد قلبتان کنید، برای وارد کردن این پنج تا چراغ در قلب درس می‌خواهد، علم، معرفت، بروند بیست سال در یک حوزه علمیه لله، خالص، برای خدا، بی‌نظر به چیزی نسبت به خودم، خودم را نبینم، اگر ببینم؛ به جایی نمی‌رسم، بیایم درس بخوانم بگویم: می‌خواهم مرجع تقلید شوم، می‌خواهم بالاترین نویسنده شوم، درس بخوانم می‌خواهم بالاترین استاد بشوم، می‌خواهم بالاترین منبری بشوم، تقاضا می‌کنم برای خودمان تصمیم نگیریم! تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار، همین.

برای خودم تصمیم نگیرم، بیایم بیست سال بخوانم، نشد بیایم، بروم کنار زبانهای پاک عالمان ربّانی آنها این پنج تا چراغ پرنور را به قلب من انتقال بدهند، آنها بلدند، خدا آنها را راهنمایی کرده، هدایت کرده، برای خاطر اینکه این پنج تا چراغ را به دل بندگان انتقال بدهند وگرنه حجت بر انسان تمام نبود. اصلاً خدا یک عده‌ای را انتخاب کرده از زمان آدم تا قیامت که این پنج تا چراغ را انتقال بدهند، این پنج تا پرنور پیش آنهاست، قابل انتقال هم هست.

۱. احزاب: ۴۶-۴۵.

۲. احزاب: ۴۶.

چراغ های پنج گانه

چراغ اول: ایمان به خدا

چراغ اول ﴿أَمَّنَ بِاللَّهِ﴾، ایمان به خدا، باور کردن خدا، گره خوردن دل به توحید، یک گره درست، یک ارتباط صحیح، یک باور پُر بار، یک باور مؤثر، ایمانم جلوی زبانم نباشد، ایمانم در عمق دلم باشد بعد از آن عمق دل ایمان را به زبان جاری کنم، اول دلم بگویم: «لا اله الا الله» بعد نوبت گفتن را به زبان بدهم، اما با دل خالی بگویم: «لا اله الا الله» نمی‌ارزد، سود هم نمی‌دهد.

داستان چوپان و ایمان واقعی اش

شش هفت نفر از مدینه قصد سفر کردند، سی چهل فرسخ که جاده را آمدند، یک روز ظهر این چند نفر به آن بزرگترشان گفتند: یک چوپانی دارد اینجا گله می‌چراند برو یک بره بگیر بیاور ذبح کنیم یک کباب حسابی بخوریم، این چهل فرسخی که آمدیم یک غذای خوبی نخوردیم. گفت: عیبی ندارد. آمد پیش چوپان، چهل - پنجاه تا، شصت تا گوسفند داشت می‌چراند به او گفت: این بره چند؟ این قضیه در یک کتابی است به نام «التصفيه» هزار سال قبل این کتاب نوشته شده، «التصفيه»، اسم زیبایی است! گفت: این بره چند؟ مثلاً گفت: ده دینار. گفت: بفروش به من! گفت: نمی‌فروشم. گفت: پانزده دینار. گفت: نمی‌فروشم، بیست دینار گفت: نمی‌فروشم، پنجاه دینار گفت: نمی‌فروشم. چرا نمی‌فروشی؟ گفت: من چوپانم مالک این گوسفندها نیستم، مالکش پشت این تپه‌ها چادر نشین است، من کارمند هستم، کارگر هستم.

گفت: چقدر مزد می‌گیری؟ گفت: یک صبحانه و نهار و شام مزدم است. گفت: این پنجاه دینار را بگیر بریز در جیب غروب که برگشتی مالک گوسفندها گفت: بره کجاست؟ بگو: گرگ حمله کرد بره را پاره کرد. چیزی نیست، دروغ که خرجی ندارد، هزینه‌ای ندارد، تهرانی‌ها

۱. ﴿أَيُّسَ الْبِرِّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ بقره: ۱۷۷.



می گویند: دروغ خُناق نیست که آدم را خفه کند، روزی دویست تایش را می تواند بگوید و می گویند هم. گفت: مالک این گوسفندها صددرصد به من اعتماد دارد، من اگر به او بگویم: گرگ گوسفندت را خورد، باورش می شود صددرصد، ولی جنابعالی به من بگو: قیامت در محضر خدا این دروغی که می توانم به مالک گوسفندها بیاورانم این دروغ را چطوری به خدا بیاورانم؟! اگر خدا بگوید: آن بزه کجاست؟ بگویم: گرگ پاره کرد. به خدا هم می شود باوراند؟! این کتاب نوشته که این خریدار بزه می گوید: بعد از شصت سال من آن روز خداشناسی را فهمیدم یعنی چه؟! آن روز ایمان به خدا را فهمیدم یعنی چه که یک نفر اینقدر زیبا به پروردگار عالم پیوند خورده که پروردگار را در همه چیز لحاظ می کند. اگر من پروردگار را در همه چیز لحاظ نکنم؛ مرضی ندارم دروغ بگویم، غیبت نکنم، تهمت بزنم، مال حرام بخورم، حق مردم را ناحق بکنم، به حقوق زن و بچه تجاوز بکنم، این باور است که می تواند من را منظم در زبان و چشم و گوش و شکم و دست و قدم و وجودم بکند. این یک چراغ است.

چراغ دوم: ایمان به قیامت

﴿أَمَّنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^۱، یک چراغ ایمان به قیامت است، کدام قیامت؟ قرآن هزار آیه راجع به قیامت دارد اما اگر ما همین دو تا آیه را چراغ زندگی قرار بدهیم، همین دو تا دانه را، ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۲؛ اگر عمل خوبت به وزن دانه ارزن باشد، اگر عمل بد تو به وزن دانه ارزن باشد قیامت جلوی چشمت حاضر می کند، می گویم: این عملت است. نمی گوید: به عمل خوب پاداش، به عمل بد جریمه می دهم. می گوید: خود عمل را حاضر می کنم، این چراغ دوم است.

من وقتی پیوند با قیامت داشته باشم؛ از دیوار کاه گلی دهات ها هم یک دانه خلال نمی کنم دندانم را خلال بکنم؛ چون دغدغه پیدا می کنم می گویم صاحبش نیست، شاید راضی نباشد! نمی کنم این کار را، ولی وقتی آدم قیامت را قبول نداشته باشد؛ هر کله ملقی دلتان بخواهد می زند.

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. زلزال: ۷-۶.



چراغ سوم: ایمان به فرشتگان

سوم: ایمان به فرشتگان. فقط همین دو تا آیه برایم بس است در ایمان به فرشتگان! ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱ کلمه‌ای از دهانت در نمی‌آید مگر فرشته رقیب من کلمه‌ای که از دهانت درآمد می‌گیرد نگه می‌دارد، روز قیامت به او می‌گویم: کلمه‌هایی که از این آدم گرفتی در وجودت همه را بریز بیرون! یک دفعه ده میلیون کلمه زشت آن فرشته می‌ریزد جلوی من، می‌گوید: این حرفهای تو، فحشهایی که دادی، غیبت‌هایی که کردی، تهمت‌هایی که زدی، ایمان به فرشتگان که فرشته کنار دست من است، کلمه از دهانم بیاید بیرون می‌گیرد نگه می‌دارد تا قیامت، پس می‌دهد.

و آیه دیگر ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۲، کل اعمال ما علم فرشتگان است، کل.

چراغ چهارم: ایمان به انبیاء

و چراغ چهارم چراغ نبوت انبیاست، ایمان به انبیاء، جوانها ایمان به یوسف [داشته باشند]، نگویند: نمی‌شود از یک دختر به این زیبایی چشم پوشید، آمده دنبالم، نامه داده، عکس داده، تلفن داده، نمی‌توانم نروم. چطور زیباترین جوان تاریخ خلقت در برابر زن زیبای مصری طنناز عشوه‌گر در کاخ خلوت هفت سال در برابر دعوت زلیخا گفت: نه! ایمان به این انبیاء، که نه گفتن را بلد بشوم به گناهان.

چراغ پنجم: ایمان به قرآن کریم

و چراغ پنجم ایمان به قرآن کریم است ﴿وَالْكِتَابُ﴾^۳، این پنج تا چراغ روشن وقتی در چراغدان قلب قرار بگیرد، قلب می‌شود قلب سلیم این قلب می‌شود قفل هفت در جهنم و کلید هشت در بهشت.

۱. ق: ۱۸.

۲. انفطار: ۱۲-۱۰.

۳. بقره: ۱۷۷.

